

# ایران

## بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی



نشر مرکز

# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

یرواند آبراهامیان

مترجمان

کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری

دکتر محسن مدیرشانه‌چی



IRAN

Between two Revolutions

Ervand Abrahamian

A Persian translation by

K. Firoozmand, H. Shamsavarie

M. Mo'ir Shanehshie

۱۵۵

آبراهامیان، اروند

۱۰۷۵

الف ۱۳۹ - ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی / نویسنده اروند آبراهامیان، ترجمه کاظم فیروزمان، حسن شمس آوری، محسن مدیرتانه‌چی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

شماره: ۵۷۶ ص. (نشر مرکز) شماره نشر: ۳۸۶

IRAN Between two Revolutions

عنوان اصلی:

جانب دوم ۱۳۷۸

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه. ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. ۲. ایران - تاریخ - بهاری. ۱۳۲۰-۱۳۲۷. ۳. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی. ۱۳۵۷. ۴. فیروزمان، کاظم، مترجم، اب. شمس آوری، حسن، ترجمه، چ. مدیرتانه‌چی، محسن، ۱۳۳۹ - مترجم، د. عنوان.



ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

نویسنده: اروند آبراهامیان

ترجمه: کاظم فیروزمان، حسن شمس آوری، دکتر محسن مدیرتانه‌چی

ترجمه: حسن شمس آوری، محسن مدیرتانه‌چی

حروفچینی و صفحه‌رانی: مهناز حکیم‌خواهی

چاپ اول: ۱۳۷۷، شماره نشر: ۳۸۶

چاپ دوم: ۱۳۷۸، ۲۰۰۰ نسخه

چاپ ویژه: صحافی علی

کتاب حقوق برای نشر مرکز محفوظ است

نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۵۵۱۱ ۱۴۱۵۵

شابک: X-386-306-964 ISBN: 964-306-386-X

مقدمه ناشر	۴
اشاره مترجمان	۱
پیشگفتار	۱
مقدمه	۴

### بخش یک: زمینه تاریخی

۱۰	۱	ساختار اجتماعی
۱۷		سازمانهای گروهی
۲۳		برخوردهای گروهی
۳۰		برخوردهای گروهی و آگاهی طبقاتی
۳۳		سلسله قاجار
۴۶	۲	انقلاب مشروطه
۴۶		تأثیر غرب
۵۳		طبقه متوسط سستی
۵۶		روشنفکران
۶۴		از اعتراض تا انقلاب (۱۱۸۰۱-۱۲۸۵)
۷۴		انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ - مرداد ۱۲۸۵)
۷۸		مبارزه برای مشروطیت (مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷)
۸۴		جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸)
۹۲	۳	رضاشاه
۹۲		دوره تجزیه (۱۲۸۸-۱۲۹۹)
۱۰۷		ظهور رضاشاه (۱۲۹۹-۱۳۰۴)

۱۲۴	سلطنت رضاشاه (۱۳۰۵ - ۱۳۲۰)
۱۳۲	دولت رضاشاه و جامعه ایران

### بخش دو: سیاستِ برخورداردهای اجتماعی

۱۵۲	۴	نظام سیاسی مستقر: از سلطنت نظامی تا سلطنت در حال تنازع
۱۵۲		سرآغازهای نو
۱۵۸		مجلس سیزدهم (آبان ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۲)
۱۶۷		انتخابات مجلس چهاردهم (آبان ۱۳۲۲ - بهمن ۱۳۲۲)
۱۷۹		گشایش مجلس چهاردهم (بهمن - اسفند ۱۳۲۲)
۱۸۳		مجلس چهاردهم (فروردین ۱۳۲۳ - فروردین ۱۳۲۵)
۲۰۳	۵	نظام سیاسی مستقر: از سلطنت در حال تنازع تا سلطنت نظامی
۲۰۳		نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶)
۲۱۷		انتخابات مجلس پانزدهم (آذر ۱۳۲۵ - خرداد ۱۳۲۶)
۲۱۸		مجلس پانزدهم (خرداد ۱۳۲۶ - خرداد ۱۳۲۸)
۲۲۶		انتخابات مجلس شانزدهم (تیر ۱۳۲۸ - بهمن ۱۳۲۸)
۲۳۵		مجلس شانزدهم (بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۳۰)
۲۴۰		نخست‌وزیری مصدق (اردیبهشت ۱۳۳۰ - مرداد ۱۳۳۲)
۲۵۳	۶	حزب توده
۲۵۳		تشکیل (مهر ۱۳۲۰ - آبان ۱۳۲۱)
۲۶۱		گسترش در شمال (آبان ۱۳۲۱ - مرداد ۱۳۲۳)
۲۷۰		گسترش در جنوب (مرداد ۱۳۲۳ - مهر ۱۳۲۵)
۲۷۵		سرکوب (مهر ۱۳۲۵ - بهمن ۱۳۲۸)
۲۸۷		احیا (بهمن ۱۳۲۸ - مرداد ۱۳۳۲)
۲۹۵	۷	پایگاههای طبقاتی حزب توده
۲۹۵		برش طبقاتی
۲۹۷		طبقه متوسط حقوق‌بگیر
۳۱۵		طبقه کارگر شهری

۳۳۷	.....	طبقه متوسط مالک
۳۴۱	.....	توده های روستایی
۳۴۹	.....	۸ پایگاههای قومی حزب توده
۳۴۹	.....	برش قومی
۳۵۱	.....	مسیحیان
۳۵۴	.....	آذریها

### بخش سه: ایران معاصر

۳۸۲	.....	۹ سیاست توسعه ناموزون
۳۸۲	.....	ثبیت قدرت (۱۳۲۲-۱۳۴۲)
۳۸۹	.....	توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۳۹۸	.....	توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)
۴۰۹	.....	ایران در لبه انقلاب
۴۱۳	.....	۱۰ مخالفان
۴۱۳	.....	احزاب سیاسی (۱۳۲۲-۱۳۵۶)
۴۳۶	.....	روحانیت مخالف (۱۳۴۲-۱۳۵۷)
۴۴۲	.....	سازمانهای چریکی (۱۳۴۹-۱۳۵۶)
۴۵۸	.....	۱۱ انقلاب اسلامی
۴۵۸	.....	تظاهرات طبقه متوسط (اردیبهشت ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷)
۴۷۱	.....	اعتراض طبقه متوسط و کارگر (خرداد ۱۳۵۷ - آذر ۱۳۵۷)
۴۸۵	.....	سقوط شاه (دی - بهمن ۱۳۵۷)
۴۸۹	.....	فرجام
۴۹۸	.....	یادداشتها
۵۴۷	.....	کتابنامه
۵۵۵	.....	نمایه





## مقدمه ناشر

برای تفسیر و تحلیل رویدادهای تاریخی و ارزیابی نقش نیروها و شخصیت‌های گوناگون سازنده‌ی تاریخ، بهتر است مورخ و جامعه‌شناس تا اندازه‌ای از آن رویدادها دور شوند و فاصله بگیرند تا از جهنگ‌ریها و علائق شخصی هر چه بیشتر آزاد شده و صرفاً بر مبنای واقعیتها و مبنای نظری مشخص قضاوت کند. اما برای ثبت و ضبط رویدادها و واقعیتها، هر چه این فاصله‌ی زمانی نزدیک‌تر باشد بهتر است، تا مشاهده‌ها و خاطره‌ها پیش از آن که غبار فراموشی بر آنها بنشیند و جزئیات را محو و دقت را کم کند، بر صفحه‌ی کاغذ بیایند، ثبت و ضبط شوند و به حافظه‌ی تاریخ سپرده شوند. ما برای تفسیر و تحلیل رویدادهای دوران پرنظام نزدیک به خود هنوز فرصت داریم اما در ثبت آنها زود نجهیده‌ایم و اهمیت کتاب حاضر بیشتر در همین است که با تلاشی پژوهشگرانه و سامانمند و دقیق، و روشی علمی و آکادمیک، بسیاری از واقعیتها و اطلاعات و وقایع دورانی حساس را از منابع و اسناد و مراجع گوناگونی که یافتن و دسترسی به بسیاری از آنها چندان آسان نیست گردآوری و تدوین و جمع‌بندی کرده و در اختیار معاصران و آیندگان نهاده است. در این زمینه پیش از این نیز کارهایی انجام شده است که میان آنها آثار ارزشمند کم نیست اما از آنجا که حتماً در زمینه‌ی گردآوری اطلاعات و واقعیتها هم گرایشهای سیاسی نویسنده و پژوهشگر خالی از تاثیر نیست و گذشته از این، حتماً منابع و اسنادی هم که او از آنها بهره میجوید از گرایشها و جانبداریهای خاص عاری و بری نیستند، پس تنها راه نزدیکتر شدن به حقایق، تعدد و کثرت اینگونه آثار است که هر یک از دیدگاهی و نقطه‌نظری متفاوت و معین به صحنه‌ی تاریخی بنگرند. در این میان آنچه به اثر حاضر امتیاز و ویژگی میبخشد بهره‌جویی آن از منابعی است که پیش از این به اندازه کافی بدانها توجه و از آنها بهره‌برداری نشده بود و میتوانند بر بسیاری از گوشه‌های تاریک تاریخ معاصر روشنی بیشتری بینکنند. گذشته از آن، مؤلف با دید یک مورخ جامعه‌شناس به تاریخ نگاه کرده و در نقل رویدادها، اطلاعاتی را گردآورده که از دید جامعه‌شناختی ارزش تحلیلی و تفسیری داشته باشند و به شناخت و درک جامعه‌شناسی سیاسی

ایران در این دوران کمک کنند. بی تردید نمیتوان انتظار داشت این اثر همه‌ی نادانسته‌ها یا ابهامها یا اختلاف نظرها در این زمینه را بزداید و چه بسا در برخی موارد بتوان در آن کمبود یا سهوی یافت چرا که هنوز منابع و مدارک و اسناد فراوان دیگری نیز درباره‌ی این دوره از تاریخ ایران هست که باید بررسی و کاوش شوند. به ویژه باید توجه داشت که چون کتاب حاضر در آغاز به قصد تألیف اثری درباره‌ی پایگاههای اجتماعی حزب توده طرح شده و سپس دامنه‌ی بررسی آن توسعه یافته، ممکن است تأکیدی نامتناسب نصیب آن حزب شده و به گوشه‌های دیگر به اندازه‌ای که سزاوارند توجه نشده باشد. اما اینها هیچیک از اهمیت و منزلت کتاب به عنوان پژوهشی عالمانه و دقیق در زمینه‌ی تاریخ سیاسی ایران نمیکاهد.

## اشاره مترجمان

کتاب حاضر در میان کتاب‌های متعددی که بویژه در سالهای اخیر در باب تاریخ معاصر ایران به فارسی نوشته یا ترجمه شده است دست‌کم از سه لحاظ — جامعیت، روش، و وسعت اطلاعات و منابع — بی‌نظیر و منحصر به فرد است.

به باور مترجمان، در میان انبوه منابعی که در خصوص تحولات شگرف سده اخیر از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی در دست است، تقریباً هیچ یک از جامعیت لازم و پوشش کامل این مقطع از تاریخ معاصر برخوردار نیست. مثلاً تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار اثر علی اصغر شمیم که در این زمینه شهرت دارد، به پایان سلطنت این سلسله ختم می‌شود. آغاز این مقطع را نیز در کتاب‌های متعددی که صرفاً در باب انقلاب مشروطه به قلم ایرانیان و بیگانگان نگاشته شده است می‌توان مطالعه کرد، اما طبعاً همه این آثار از اواخر عصر قاجار فراتر نمی‌روند. کتاب مشهور و هشت جلدی تاریخ بیست ساله ایران به قلم حسین مکی که به دنباله تحولات این دوره می‌پردازد، چنان که از نامش پیداست، به شرح و تفصیل دو دهه حکومت و سلطنت رضاشاه محدود می‌شود.

از میان آثار معروفی که در این خصوص به فارسی ترجمه شده است، اثر سه جلدی پتراوری به نام تاریخ معاصر ایران که زمان نسبتاً وسیع‌تری را فرا می‌گیرد باز به دو دهه نخست سلطنت محمدرضا شاه محدود می‌شود و در آغاز دهه چهل شمسی به پایان می‌رسد. کتاب گذشته چراغ راه آینده است تاریخ ایران را در فاصله دو کودتا — ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ — می‌پوشاند و دوران پیش و پس از آن را در بر نمی‌گیرد. کتاب تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران اثر غلامرضا نجاتی نیز که دنباله این مقطع را — از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ — شامل می‌شود، باز آن‌طور که از نامش پیداست، تنها به ربع آخر این سده تاریخی می‌پردازد.

به همین قرار، زندگینامه‌ها و خاطرات سیاسی یا آثاری که صرفاً به بررسی یک رویداد یا تحول خاص یا حزب یا جمعیت یا پدیده و دوره‌ای بخصوص از تاریخ معاصر ایران

پرداخته‌اند، جامعیت لازم را نداشته‌اند. از این رو، علاقه‌مندان، برای شناخت اجمالی ناچار بوده‌اند به منابع پراکنده مراجعه کنند و لاجرم نتیجه حاصل همواره گسیخته و نامنجم بوده است.

این امر بویژه برای دانشجویان رشته‌های علوم انسانی، از جمله تاریخ و علوم سیاسی و البته برای استادان و مدرسان مباحث مربوط به این رشته‌ها مشکلی اساسی ایجاد کرده است. تاکنون برای دروس متعدد این دوره در مقاطع مختلف تحصیلی که غالباً با عنوان تحولات سیاسی - اجتماعی ایران و عمدتاً از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی ارائه می‌شود، منبع مشخصی که پوشش درسی را در این زمینه فراهم آورد وجود نداشت و به ناچار به بخشهایی از چند کتاب موجود مراجعه می‌شد. امید می‌رود که انتشار این اثر بتواند برای دانشجویان این درس نیز مفید افتد و آن خلأ محسوس و مهم را پرشاند.

آبراهامیان در این اثر علاوه بر منابع مختلف انگلیسی که در کشورهای مختلف انتشار یافته است، تقریباً از همه منابع فارسی جدید و قدیم که به شکلی با ابعاد گوناگون بحث مرتبط بوده استفاده کرده است؛ به گونه‌ای که دسترسی به همه آنها برای بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان بسیار دشوار می‌نماید. این امر در عین آن که از امتیازها و نقاط قوت کتاب حاضر به شمار می‌رود، در کار ترجمه اثر دشواریها و کندیهایی را در جریان ترجمه باعث شد و کار را از لحاظی به ترجمه و تحقیق توأمان بدل کرد. بسیاری از این منابع فارسی که نویسنده به آنها استناد و مستقیم و غیرمستقیم از آنها نقل کرده است، متونی از دوران قاجار و دهه‌های گذشته است که طبعاً ضرورت داشت به جای ترجمه، عیناً قید شود. مترجمان، پس از آماده کردن کل ترجمه کتاب، از طریق مکاتبه و تماسهای مکرر با نویسنده در پی آن بودند تا بلکه از طریق ایشان هر چه سریع‌تر به نحوی به این منابع دست یابند و پس از آن که این امر ممکن نشد، خود دست به کار شدند و با پی‌جویی در کتابخانه‌های مختلف از جمله کتابخانه ملی ایران و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و برخی مجموعه‌های شخصی به بسیاری از این منابع فارسی دست یافتند. در همین جا از همه مسؤولان و کارکنان این کتابخانه‌ها و دوستان و محققانی که مجموعه‌های خود را برای این مهم در اختیارمان نهادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

متأسفانه دستیابی به منابع مذکور همه دشواریها را سرعت رفع نکرد. در بسیاری از موارد یافتن محل استناد در کتاب با تشریح مورد نظر مشکل‌دیگری بود. نویسنده در چندین مورد نقل به مضمون کرده و محتوای مطلب را به صور گسیخته از صفحات مختلف تشخیص و ذکر کرده بود که لازم می‌آمد با مطالعه و جستجوی صفحات متعدد و مقابله دقیق با متن انگلیسی،

شماره دقیق همه صفحات مورد ارجاع ذکر شود. در موارد دیگر نیز شماره صفحات مورد ارجاع نویسنده اساساً درست نبود و مطلب مورد نظر در صفحات دیگر پیدا می شد. همچنین در موارد زیادی در ضبط اسامی و اعلام متن به لحاظ آوانگاری سامحه شده بود که صورت درست آن ذکر شد. در مواردی که ضبط اسامی ناقص یا نادرست بود، شکل صحیح یا کامل تر آن داخل ا [قید شد. همچنین در ثبت روز و ماه و سال هر جانشکان یا تقصاتی وجود داشت، صورت درست آن به همان ترتیب ذکر شده است. روز یا ماه برخی از رویدادهای تاریخی نسبتاً مهم نیز که در متن به آن اشاره شده بود، استخراج و به متن افزوده شد.

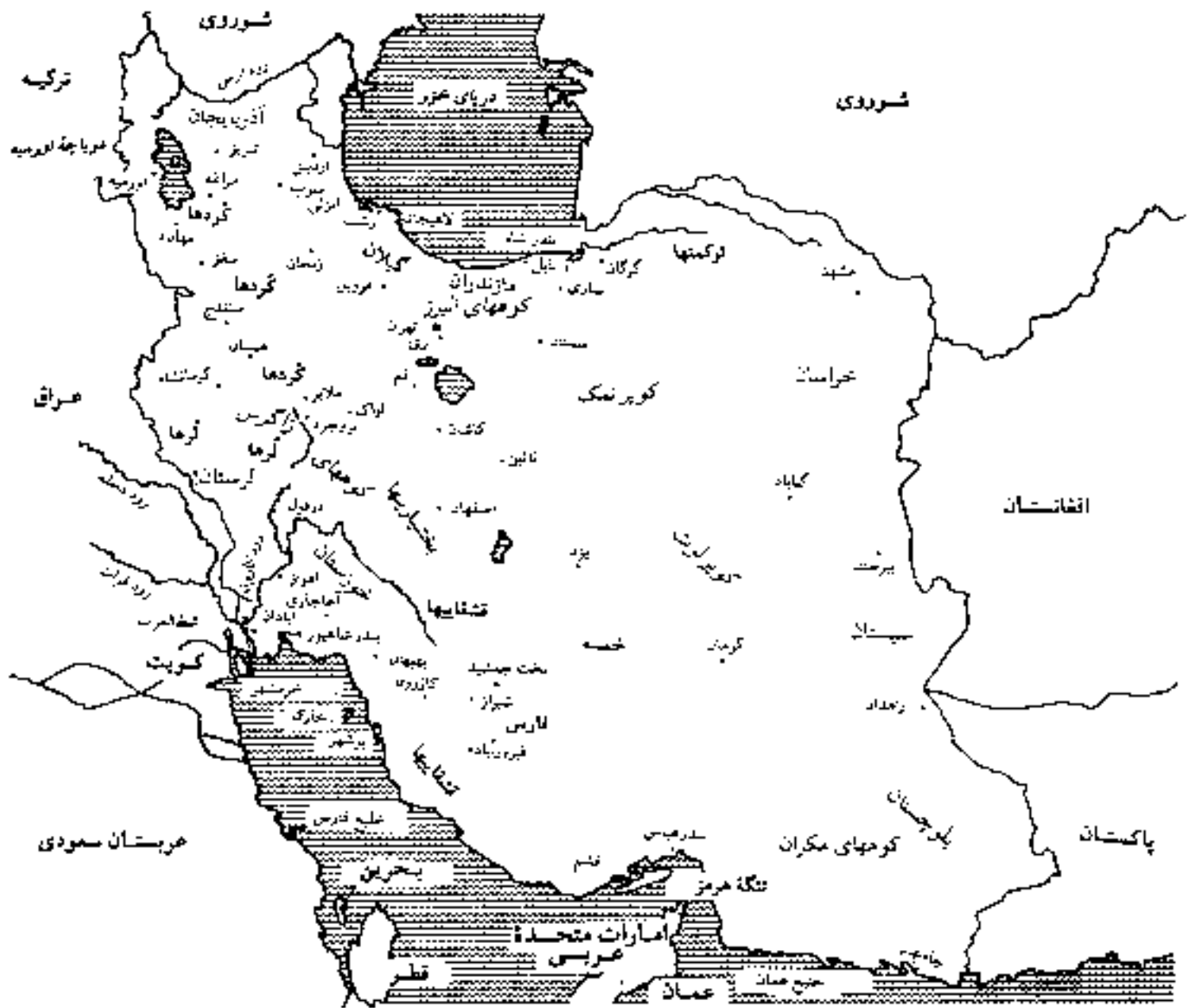
ورود به تاریخ ایران و عرصه تاریخ نگاری معاصر، سنجها و شیوهها و رویکردهای متنوعی داشته است. بسیاری از منابع موجود در این خصوص، با افراط و تفریط، حب و بغض، جزمیت و یکسویگری، و بالأخره گرایشهای پیدا و نهان عقیدتی و حزبی و جناحی همراه بوده و بر نگیزه های شخص غیر علمی و غیر آکادمیک به قصد تحریف یا تصفیه حساب شخص یا سیاسی صورت گرفته است. در این میان، آثاری که با دیدی منصفانه و بیطرفانه، از توصیف و شرح رویداد فراتر رود و به تفسیر و تحلیل پرد زده، بسیار اندک است.

آنچه در ترجمه متن حاضر پیش از هر چیز مورد نظر بوده است، معرفی روش و رویکرد محققانه و بیطرفانه در نگارش تاریخ دورنی متلاطم و حساس از تاریخ ایران و تفسیر و نتیجه گیری مستند و انتقادی است. شاید در مواردی چنین به نظر رسد که نویسنده در تحلیل و نتیجه گیری خود متأثر از برخی رویکردها و گرایشهای خاص سیاسی است. لیکن مترجمان بر این اعتقادند که چنین شائبه ای در نگارش تاریخ از آنجا ناشی می شود که نویسنده بحق، همه رویداد یا جنبش و صرفاً از دیدگاه دامر واقع و سندیت تاریخی آن و نه لزوماً از جنبه ارزشی و عقیدتی آن بررسی کرده است و بسببی است که چون هسته اصلی این اثر پژوهشی مربوط به حزب توده و کل جنبش چپ در ایران بوده است، چربش و گرایش آن به جریان چپ ایران بیشتر باشد. مترجمان از سویی با عنایت و احترام به روشنی بینی و حس تشخیص خوانندگان و اصولاً بلوغ سیاسی و اعتقادی جامعه، و از سوی دیگر لزوم مانت در ترجمه اثر نیازی به حذف و اضافه یا توضیح و پاسخگویی نیافته اند. در عین حال در مواردی که نویسنده در ذکر بعضی حوادث با تفسیر و جمع بندی آنها احیاناً دچار خطای فاحشی شده بود یا در مواردی که توضیح یا تکمیل سخن نویسنده لازم می نمود، تصحیح و توضیح ضروری در نوشتن متن به علامت : قید گردیده است.

تنها اجری که مترجمان در این کار می توانند برای خود تصور کنند، آن است که انتشار این کتاب بتواند نمونه رویکرد به تاریخ و بررسی تحلیلی و تعلیمی حوادث تاریخی باشد و باین نو

در این عرصه بگشاید که موجب تدقیق و تأمل و پیگیری و پی جویی بیطرفانه و آموزنده در این زمینه باشد و برخوردار آرا و تعاضی افکار را برتنگبزد و به شناخت و نگارش تحقیقی تاریخ کشور ما باری دهد.

هیچ تاریخی همه حقیقت را برای همیشه نمی گوید و نمی تواند نیز بگوید. هر قومی و هر نسلی با رشد و توسعه اجتماعی و سیاسی و جهان بینی اکتسابی اش، می تواند و باید تاریخ گذشته اش را بنویسد، باز بنویسد و به آیندگان بپارد. این قرائتهای مجدد همچون روندی بی پایان ادامه خواهد داشت؛ زیرا تاریخ امری مجرد و یکبار برای همیشه نیست و در اندیشه و حافظه جمعی مردم نوشته و باز نوشته خواهد شد.



ایران



# ایران بین دو انقلاب

از مشروطه تا انقلاب اسلامی

چاپ دوم

یرواند آبراهامیان

ترجمه

کاظم فیروزمند

حسن شمس آوری

محسن مدیر شانه چی





## پیشگفتار

این اثر در سال ۱۳۴۳ به منظور تحقیق در پایگاههای اجتماعی حزب توده، سازمان عمده کمونیستی در ایران، شروع شد. متن اولیه که ناظر بر دوره کوتاهی بین تشکیل حزب در ۱۳۲۰ و سرکوب شدید آن در ۱۳۳۲ بود، میخواست به این پرسش پاسخ دهد که چرا سازمانی آشکارا غیرمذهبی، رادیکال و مارکستی در کشوری شیعه‌مذهب با سلطنت‌ستی و حس ملیت شدید توانست به صورت نهضتی توده‌ای درآید. اما چون دریافتیم که بدون مراجعه مرتب به شکستهای بسیاری از احزاب ملی معاصر از یک سو، و پیشگامان عقیدتی آن بویژه سوسیال دموکراتهای ۱۲۸۸-۱۲۹۸، سوسیالیستهای دهه ۱۳۰۰ و کمونیستهای دهه ۱۳۱۰، از سوی دیگر، نمی‌توان به راز توفیق حزب توده کاملاً پی برد، این تحقیق بتدریج گسترش یافت. با وقوع انقلاب ۱۳۵۷، بر افتادن رژیم پهلوی و به صحنه آمدن نه فقط حزب توده بلکه روحانیت، تحقیق بازهم وسیع‌تر شد. بنابراین اثر حاضر به تحلیل مبانی اجتماعی سیاست در ایران با تأکید بر چگونگی تحول تدریجی شکل آن به واسطه توسعه اجتماعی - اقتصادی، از اوان انقلاب مشروطه در اواخر قرن سیزدهم تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ پرداخته است.

کتاب به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش اول زمینه‌ای تاریخی برای درک ایران نو، بررسی قرن نوزدهم میلادی، انقلاب مشروطه و حکومت رضاشاه به دست می‌دهد. بخش دوم، مبانی اجتماعی سیاست در دوران بین سقوط استبداد رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و ظهور استبداد محمدرضاشاه در شهریور ۱۳۳۲ را تحلیل می‌کند. این سیزده سال تنها دوره عمده در عصر جدید است که مورخ طی آن می‌تواند در زیر لایه سیاسی به زیرساخت سیاست ایران بنگرد و از این رهگذر، ریشه‌های قومی و نیز طبقاتی جنبشهای مختلف سیاسی را عمیقاً بررسی کند. به خوانندگانی که به کارکرد درونی جنبش کمونیستی در این دوره علاقه‌ای ندارند، توصیه می‌شود فصلهای ۷ و ۸، بررسی مفصل مبانی طبقاتی و قومی حزب توده را نخوانده بگذرند.

بخش سوم، بررسی ایران معاصر است و برنامه‌های اجتماعی - اقتصادی محمدرشاه، و خیم تر شدن تنشهای اجتماعی به واسطه آن، و سرانجام بروز انقلاب اسلامی اخیر را تشریح می‌کند.

در گذر از هزار توی پیچیده سیاست ایران تا حد ممکن به سه منبع مهم زیر که جامعه‌شناسان دیگر غالباً نادیده گرفته‌اند، متکی بوده‌ام: گنجینه اطلاعات دفتر هند و دفتر امور خارجه بریتانیا در لندن - بویژه گزارشهای هفتگی، ماهانه، سالانه و مشروحی که مأموران کنسولگری در استانها و نیز وزرای مختار، سفیران و وابسته‌های ویژه در تهران، بین سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۳۲۸ از ایران فرستاده‌اند؛ مطالب ارزشمند موجود در مذاکرات مجلس بخصوص از مجلس اول در ۱۲۸۵ تا مجلس هفدهم در ۱۳۳۲ که با عنوان مذاکرات مجلس شورای ملی منتشر شده است؛ و اطلاعات باارزش دیگری در انبوه روزنامه‌ها، مجلات و نشریات فارسی‌زبان که از ۱۲۸۴ تا ۱۳۵۹ در داخل و خارج ایران انتشار یافته‌اند. از خاطرات، تاریخچه‌ها و مقالاتی هم که فعالان سیاسی، سیاستمداران بازنشسته و تبعیدیان مقیم خارج پس از ۱۳۳۲ نوشته‌اند، تا حد لزوم سود برده‌ام. همه این منابع البته گرایشهای خاص خود را دارند. اما باز پژوهشگران علوم اجتماعی می‌توانند با منظور داشتن آنها، اطلاعات به دست آمده را با دیگر مطالب اصلی مجدداً واریسی کنند، از بیشترین منابع همسنگ موجود بهره گیرند و تصویری کاملاً عینی از سیاست ایران به دست آورند. باید امیدوار بود که مورخان آینده بتوانند این یافته‌ها را با دستیابی به منبع عمده‌ای که نادیده مانده است، یعنی آرشیوهای اتحاد شوروی درباره ایران، بیازمایند.

لازم می‌دانم از کسانی که مرا در نگارش این کتاب یاری دادند، سپاسگزاری کنم: پروفسور دونالد زاگوریا، برای مطالعه تک‌نگاری اولیه؛ فعالان سیاسی که خواسته‌اند ناشناس بمانند، به خاطر گفتگوهای بردبارانه، اسناد کمیاب و خاطرات باارزش‌شان؛ نیکی کدی، جوزف آپتون، شی. پی. الول ساتن، بزرگ علوی، هرمز شهدادی و مرحوم تی. سی. کویلریانگ برای اظهارنظر درباره پیش‌نویس فصلهای مختلف؛ و شهین آبراهامیان و مارگارت کیس، به خاطر ویرایش دقیق متن.

همچنین از مؤسسات زیر برای کمک مالی سپاسگزارم: مؤسسه پژوهش در تحولات بین‌المللی وابسته به دانشگاه کلمبیا، برای کمک هزینه پژوهشی از ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۸؛ دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس سفر تابستانی در سالهای ۱۳۵۱، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵ و ۱۳۵۸؛ شورای تحقیقات اجتماعی، برنی بورس فوق‌دکتر در ۱۳۵۶؛ و کالج باروخ در دانشگاه نیویورک، به خاطر بورس ایام تعطیل برای اتمام کتاب، و سرانجام از مقام سرپرستی دفتر علیاحضرت

ملکه در بریتانیا برای اجازه نقل مطلب از استاد منتشر نشده دفتر امور خارجه موجود در بایگانی کل و دفتر هند در لندن. بدیهی است هیچ یک از مؤسسات و افراد مذکور مسؤول خطاها یا نظرات سیاسی مندرج در کتاب نیستند.

برای صرفه جویی در حجم کتاب در پانوشتها فقط به ذکر مأخذ نقل قولها به منظور مستند ساختن موارد حساس و بحث‌انگیز، و ارجاع به منابع اولیه بسیار مهم بسنده شده است. آثار دست دوم و نو برجسته، و نیز منابع مهم دیگر، به کتابنامه پایانی موکول گردیده است.

## مقدمه

جامعه‌شناسان که ماشین زمان را متوقف کرده و به زحمت بسیار موتورش را دیده‌اند، می‌گویند که نتوانسته‌اند طبقه را در هیچ جایی قرار دهند و طبقه‌بندی کنند. آنها فقط می‌توانند انبوه مردم، و مشاغل، عواید و سلسله مراتب مختلف و جز آن را بیابند. البته حق با آنهاست؛ زیرا طبقه نه جزئی از فلان قسمت ماشین، بلکه نحوه کار ماشین است در هنگامی که به حرکت افتاده باشد - نه فلان منفعت، بلکه اصطکاک منافع است، شور است، خروش رعدآساست... خود طبقه چیز نیست، رویداد است.

ئی. پی. تامپسن، ساخت طبقه کارگر انگلیس (لندن، ۱۹۶۸)، ص ۹۳۹

در دو دهه اخیر پژوهشگران علوم اجتماعی که درباره کشورهای غربی تحقیق می‌کنند، رشته جدیدی موسوم به جامعه‌شناسی سیاسی به وجود آورده‌اند. آنان بی‌توجه به این فرض قرن نوزدهم که دولت و جامعه دو چیز جدا و متناقض‌اند، چشم‌اندازی نه چندان عظیم، اما بسیار دقیق ایجاد کرده‌اند که دولت و جامعه را در پیوند تنگاتنگ و سیاست دولتی را، هم با سازمانهای سیاسی و هم با نیروهای اجتماعی در رابطه نزدیک می‌بیند. محققان علوم اجتماعی معاصر، مجهز به این چشم‌انداز سه بعدی، نه فقط چارچوبهای ادراکی نظری در جامعه‌شناسی سیاسی پدید آورده‌اند، بلکه بسیاری مطالعات موردی معتبر تجربی نیز درباره جوامع غربی همراه با تحلیل مبانی اجتماعی سیاست، و رابطه پیچیده سیاست دولت، سازمانهای سیاسی و ساختهای اجتماعی انجام داده‌اند.<sup>(۱)</sup>

در حالی که پژوهشگرانی که به تحلیل دولتهای غربی می‌پردازند چشم‌انداز سه بعدی جامعه‌شناسی سیاسی را به کار می‌گیرند، پژوهشگرانی که به تحقیق در دولتهای غیرغربی اشتغال دارند نگرش دو بعدی قرن نوزدهمی را همچنان حفظ کرده‌اند. برخی، بویژه

دانشمندان علوم سیاسی متعلق به مکتب ساختاری - کارکردی به دولت توجه کرده‌اند: آنان گفته‌اند که دولت چگونه جامعه را نوسازی می‌کند، با بحرانهای مشروعیت پنجه در پنجه می‌افکند و نهادهای جدیدی چون بوروکراسیها، ارتشها، و نظامهای تک‌حزبی را تشکیل می‌دهد. دیگران، بخصوص مردم‌شناسان و سیاست‌شناسان مکتب رفتاری به جامعه می‌پردازند: از این جمله‌اند مردم‌شناسان متخصص در جماعات کوچک و دانشمندان علوم سیاسی ناظر بر فرهنگهای سیاسی ملل در حال توسعه. به این ترتیب، پژوهشگران علوم اجتماعی در این خصوص که نظام سیاسی چگونه نظام اجتماعی را متحول می‌کند و نظام اجتماعی به نوبه خود - از طریق خشونت، شورش، و از خودیگانگی - نظام سیاسی را از هم می‌پاشد، بسیار نوشته‌اند. اما درباره این که چگونه مبارزه اجتماعی به برخورد سیاسی شکل می‌دهد و به چه ترتیب نیروهای اجتماعی که با سازمانهای سیاسی در تعامل هستند، در روند توسعه در کشورهای غیرغربی اثر می‌گذارند، چندان کاری انجام نداده‌اند.<sup>(۲)</sup>

به همین ترتیب، پژوهشگران معدودی مبانی اجتماعی سیاست ایران را بررسی کرده‌اند. در عین حال که ایرانشناسان پیشین بیشتر مایل به تألیف بررسیهای مبسوط تاریخی بودند - که غالباً بر تأثیر رویدادهای بین‌المللی بر حوادث داخلی تأکید داشت - ایرانشناسان معاصر، بر وجوه خاصی از نظام سیاسی یا نظام اجتماعی انگشت می‌گذارند. بعضیها به جنبه‌هایی از حوزه سیاسی چون ناسیونالیسم، ساختمان دولت، اصلاحات ارضی، و بحرانهای مشروعیت می‌پردازند. دیگران، خرده‌پژوهشهایی درباره جماعات کوچک و آثاری قطور درباره فرهنگ سیاسی، کل جامعه می‌نگارند. گروه اخیر بر آن است که فرهنگ ملی عدم امنیت فردی، بی‌اعتمادی، بدگمانی، عصیانگری، انزوای عصبی، و از خودیگانگی روانی، توضیح‌دهنده سیاست - بخصوص بی‌ثباتی سیاسی - در ایران قرن بیستم است. بسیاری سیاست یا جامعه ایران معاصر را تحلیل می‌کنند؛ جامعه‌شناسی سیاسی ایران نو را مورد مطالعه قرار می‌دهند.<sup>(۳)</sup>

کتاب حاضر درصدد بررسی سیاست در ایران نو از طریق تحلیل کنش متقابل سازمانهای سیاسی و نیروهای اجتماعی است. این نیروها را به طور کلی می‌توان به گروههای قومی و طبقات اجتماعی رده‌بندی کرد. در این کتاب، عبارت «گروه قومی» در توصیف گروه‌بندی عمودی افراد با علقه‌های مشترک زبان، تبار قبیله‌ای، دین، یا همولایتی‌گری به کار رفته است. اصطلاح «طبقه اجتماعی» به معنی اقشار وسیع اقصی متشکل از افرادی دارای ارتباط مشترک با وسایل تولید، رفتار متقابل مشترک با شیوه مدیریت - و در محیطهای توسعه یافته - رویکرد مشترک به نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود.

هرچند مفهوم طبقه اجتماعی را، با اندک تفاوتی در شکل، مراجع ناهمگونی چون مارکس و دوتوکویل، ماکیاولی و تاوینی، وبر و دارندورف، ایدئولوژیهای قرون وسطی و الهیون مسلمان، میزان رومی و جزوه‌های فدرالیستی امریکایی به کارگرفته‌اند. جامعه‌شناسان مختلفی بر آن تاخته‌اند. وابستگان مکتب ساختاری - کارکردی می‌گویند جوامع نه به چند طبقه اصلی بلکه به اقشار متعدد شغلی تقسیم می‌شوند. این اقشار بنا به تأکید آنان، به سبب تقسیم کار به همدیگر وابسته‌اند اما به واسطه درجات متفاوت حیثیت، حرمت و درآمد از هم متمایزند. (۴) رفتارگرایان ادعا می‌کنند که افراد در کشورهای در حال توسعه غالباً به ایدئولوژیها وابسته‌اند تا به اعضای طبقه اجتماعی - اقتصادی خود. به گفته آنان نیروهای سیاسی را آرای متقابل به وجود می‌آورند، نه طبقات متنازع. اگر مارکس با این حکم که خود آگاهی انسان با هستی اجتماعی وی تعیین می‌شود هگل را و کله‌پاه کرد، رفتارگرایان معاصر با تأکید بر این که هستی اجتماعی انسان - دست‌کم در جهان سوم - با خود آگاهی وی تعیین می‌گردد مارکس را وارونه کرده‌اند. (۵) در این بین، پژوهندگان نخبگان سیاسی با راندن همه مردمان دیگر به پسمانده بی‌شکلی به نام «توده‌ها»، مفهوم طبقه اجتماعی را متروک ساخته‌اند. (۶) در عین حال جامعه‌شناسان ناظر بر سیاستهای غیر غربی، با این استدلال که برخوردهای اصلی در جهان سوم حول تقسیمات قومی قبیله، نژاد، کاست، دین، و خاستگاههای منطقه‌ای روی می‌دهد، کارآیی مفهومی طبقه را نیز مورد تردید قرار داده‌اند. (۷) آنها نتیجه می‌گیرند که طبقات، در اروپا و امریکا وجود دارند نه در آسیا و آفریقا. سرانجام بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی در جهان سوم - همراه با برخی هواداران جهان سوم در غرب - بر تفاوت‌های ظاهری خود با کشورهای صنعتی تأکید می‌ورزند و بر اختلافات اجتماعی باطنی‌شان سرپوش می‌گذارند. آنان اصرار دارند که مبارزات ملی، همه مبارزات اجتماعی از جمله مبارزات طبقاتی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. (۸)

این اثر مدعی نیست که یکبار برای همیشه مسائل مهم نظری طبقه در برابر نخبه، طبقه در برابر قشر، مسائل اجتماعی در برابر مسائل ملی، گروه‌های افقی در برابر تقسیمات عمودی، و تحلیل توافق در برابر تحلیل تنازع را حل کرده است؛ اما بر آن است که مبانی سیاست در ایران را با بررسی برخوردهای اصلی طبقاتی و قومی یکصد سال اخیر، رابطه بین نوسازی اجتماعی - اقتصادی و توسعه سیاسی، ظهور طبقات جدید و نیز زوال جماعات قدیم، و ترکیب اجتماعی و نگرش اعتقادی احزاب عمده سیاسی را تحلیل کند. این کتاب با ارائه مطالعه‌ای موردی در مبانی اجتماعی سیاست، امیدوار است هم بر مسائل عمده در توسعه سیاسی - بویژه نقش ستیزهای قومی در کشورهای در حال ظهور - و هم بر مسائل نظری در

جامعه‌شناسی سیاسی - بخصوص مزایا و نیز معایب تحلیل طبقاتی - پرتوی افکننده باشد. فرض اساسی در سراسر این کتاب رویکرد نو مارکسیستی نمی‌باشد. نامپسن است که پدیده طبقة را نباید صرفاً بر حسب ارتباط آن با شیوه تولید (آن گونه که مارکسیست‌های آیینی غالب معتقدند) بلکه برعکس در متن زمان تاریخی و اصطکاک اجتماعی آن با دیگر طبقات معاصر درک کرد.





# بخش یک زمینه تاریخی

## ساختار اجتماعی

آر. اچ. تاونی زمانی نوشت: «گذشته چیزی را برای زمان حال قاش می‌کند که زمان حال می‌تواند آن را ببیند.»<sup>(۱)</sup> هرچند این سخن دربارهٔ تفسیرهای متغیر تاریخ اروپا گفته شده است، بویژه برای درک ایران قرن سیزدهم (هجری) در قرن چهاردهم مناسب است. نسل اوین روشنفکران قرن چهاردهم در نگاه به عقب از منشور باریک انقلاب مشروطه، در گذشته بلافصل چیزی نمی‌دید جز «دولتی» که بر «ملت» ستم می‌کرد.<sup>(۲)</sup> نسل دوم، در مبارزه با محافظه کاری مذهبی، عصر گذشته را دوران شرم آور جزمی‌گری، تعصب و سلطهٔ کهنه‌پرستی یافت.<sup>(۳)</sup> نسل سوم، تحت تأثیر مارکسیسم، همان عصر را به عنوان دوران فرودالیزم رو به زوال که مشی زمیندار فاسد، طبقات فرودست روستایی را استثمار می‌کرد، مردود دانست.<sup>(۴)</sup> فقط در زمان نسل معاصر بود که روشنفکران کشف کردند قرن سیزدهم نه صرفاً پیش‌درآمدی مشوش بر انقلاب بلکه عصر جالبی است که به خاطر خودش شایستهٔ پژوهش است. این تغییر موضع از انکار کلی تا بررسی تحلیلی، بخشی به دلیل نگرشی وسیع‌تر که به مرور زمان ایجاد شد، بخشی به علت حسرت عصری سپری شده و بخشی نیز به خاطر این آگاهی تدریجی که ایران قرن سیزدهم به‌رغم واپس ماندگی اقتصادی، سرزمین تنوع بیکران، پیچیدگی اجتماعی و تفاوت منطقه‌ای است، صورت گرفته است. بنا به یک نوشتهٔ اخیر، ایران شبیه «موزاییکی رنگارنگ و شهر فرنگی غریب» است.<sup>(۵)</sup>

جغرافیای طبیعی این سرزمین زمینهٔ یک موزائیک اجتماعی است. فقدان دریاچه‌ها و رودهای قابل کشتیرانی، کمبود شدید باران — در نصف ۱۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت فعلی آن، سالیانه کمتر از ۲۳ سانتیمتر باران می‌بارد — بیابان وسیع مرکزی در میان چهار رشته کوه عظیم — زاگرس، البرز، مکران، و نواحی مرتفع — جمعیت را در روستاهای تک‌افتاده،

شهرهای پراکنده و قبایل کوچنده متفرق ساخته است. روستاییان که بیش از ۵۵٪ کل جمعیت قریب به ۱۰ میلیونی دهه ۱۲۳۰ را تشکیل می‌دادند، در ۱۰۰۰۰ آبادی می‌زیستند: حتی یک قرن بعد که ۱۰ میلیون تقریباً دو برابر شده بود، متوسط ساکنان یک روستا هنوز بیش از ۲۵۰ نفر نبود (بنگرید به جدول ۱، توضیح ب). جمعیت شهری که کمتر از ۲۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌داد، تقریباً در هشتاد شهر سکونت داشت. از این تعداد فقط این یازده شهر هر کدام بیش از ۲۵۰۰۰ نفر سکنه داشت: تبریز، تهران، اصفهان، مشهد، یزد، کرمان، همدان، ارمیه، کرمانشاه، شیراز و قزوین. و سرانجام، عشایر که بیش از ۲۵٪ جمعیت را شامل می‌شد، دارای شانزده گروه قبیله‌ای بود و هر گروه به نوبه خود به قبیله‌ها و چادرهای متعدد تقسیم می‌شد. بسیاری از این روستاها، قبیله‌ها و شهرها در انزوای کامل و خودمداری اقتصادی به سر می‌بردند و بیشتر صنایع دستی و نیز کالاهای کشاورزی خود را تولید و مصرف می‌کردند.<sup>(۶)</sup> هر چند مردم‌شناسان معدودی مدعی‌اند که در سراسر تاریخ ایران روستاها و شهرها استقلال داخلی نمایانی داشته‌اند<sup>(۷)</sup>، اکثر مورخان و سیاحان برآنند که تا رشد سریع تجارت در نیمه دوم قرن سیزدهم، اغلب روستاها و قبایل در واقع خودمدار، در عمل خوداتکا، از لحاظ اقتصادی خودگردان، و غالباً خودفرمان بوده‌اند.<sup>(۸)</sup> جیمز فریزر انگلیسی که در دهه ۱۲۰۰ به خراسان سفر کرده است، می‌گوید که حتی روستاهای بزرگ درخت توت و پنبه برای تولید مایحتاج ابریشمی و نخی را خود پرورش می‌دهند. هنری پاتینگر سیاح دیگر انگلیسی اشاره می‌کند که زنان بلوچ «به کارهای خانه، دوشیدن شیر، تولید کره، پسر و روغن، قالیافی، و بافت البسه زمخت سفید، می‌پردازند. رابرت بینینگ، انگلیسی دیگر دیده است که حتی روستاییان پولدار در نزدیکی شهرهای عمده بیشتر مایحتاج‌شان را خود تولید می‌کنند و از بازارهای محلی فقط مقدار کمی نمک، فلل، توتون و لوازم ضروری خانه را می‌خرند. همین‌طور آرتور کونولی از کمپانی هند شرقی در دهه ۱۲۱۰ دیده است که قبایل ترکمن‌گورگان: خود پوشاک تولید می‌کنند و فقط معدودی کالای تجملی مثل ادویه، قند و شکر و توتون می‌خرند.<sup>(۹)</sup>

خوداتکایی محلی در قتر ارتباطات انعکاس داشت و با آن تقویت می‌شد. از آنجا که جماعات روستایی نیازهای خود را تأمین می‌کردند و شهرهای عمده غذای خود را از نواحی کشاورزی اطراف شهر به دست می‌آوردند، تجارت که در اساس شامل کالاهای تجملی بود یا به‌طور مستقیم از شهری به شهر دیگر، یا به‌طور عبوری از ایران به اروپا انجام می‌شد. ادوارد استاک از کارمندان هند بریتانیا می‌گوید مسافر در راهها حتی در جاده تهران - بوشهر چندان نادر بود که دیدارشان دیگران را به هراس می‌افکند. اگوستوس مونس، دیپلمات بریتانیایی

## جدول ۱ ساختار قومی ایران

جمع	۱۳۳۵* ۱۸۹۳۵۰۰۰	%	۱۳۳۰** ۱۰,۰۰۰,۰۰۰	%
ایرانی	۱۲,۷۷۰,۰۰۰	۶۷	۶,۳۷۵,۰۰۰	۶۴
فارس	۸,۲۰۰,۰۰۰		۳,۰۰۰,۰۰۰	
کرد	۲,۰۰۰,۰۰۰		۸۰۰,۰۰۰	
بلوچ	۵۰۰,۰۰۰		۲۶۴,۰۰۰	
مازندرانی	۵۰۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	
گیلک	۵۰۰,۰۰۰		۲۰۰,۰۰۰	
بختیاری	۳۰۰,۰۰۰		۲۵۰,۰۰۰	
لر	۳۰۰,۰۰۰		۲۱۰,۰۰۰	
طالبانی	۲۵۰,۰۰۰		۵۰,۰۰۰	
هزله	۱۰,۰۰۰		۵,۰۰۰	
افغان	۱۰,۰۰۰		۵,۰۰۰	
سایر	۱۲۵,۰۰۰		۱۲۶,۰۰۰	
تورک زبان	۵,۱۲۰,۰۰۰	۲۷	۲,۹۰۰,۰۰۰	۲۹
آذری	۳,۰۰۰,۰۰۰		۲,۱۱۰,۰۰۰	
قشقایی	۵۰۰,۰۰۰		۲۴۳,۰۰۰	
شاهسون	۱۴۰,۰۰۰		۹۰,۰۰۰	
تورکمن	۲۰۰,۰۰۰		۱۰۰,۰۰۰	
تیموری	۳۰,۰۰۰		۲۰,۰۰۰	
افشاری	۲۰۰,۰۰۰		۱۵۰,۰۰۰	
جشدی	۳۰,۰۰۰		۳۰,۰۰۰	
سایر: قاجار، سیات و...	۳۰,۰۰۰		۱۲۶,۰۰۰	
عرب	۶۶۷,۰۰۰	۳	۲۰۰,۰۰۰	۳
غیر مسلمان	۱۲۸,۰۰۰	۳	۲۰۰,۰۰۰	۳
اسوری	۲۰,۰۰۰		۱۲۸,۰۰۰	
ارمنی	۱۹۰,۰۰۰		۱۱۰,۰۰۰	
یهودی	۶۰,۰۰۰		۲۲,۰۰۰	
زرتشتی	۱۶,۰۰۰		۲۰,۰۰۰	
بهائی	۱۹۲,۰۰۰		—	

و از آنجا که سرشماری سالهای ۱۳۲۵، ۱۳۳۵ و ۱۳۵۵ - تنها سرشماره‌های سراسری بودند که در ایران انجام شدند - تحقیقی قومی جمعیت را به دست نمی‌دهند و بنابراین ارقام مربوط به سال ۱۳۵۵ صرفاً جنبه تخمینی دارد که عمدتاً از «حدسیات آگاهانه» زیر به دست آمده است:

American university, *Area Handbook of Iran* (Washington, D.C., 1963); Foreign Office, "Handbook on Persian Minorities", *fa.371 / Eastern 1944 / persia 189-20219*; S.Brak, "The Ethnic Composition of Iran", *Central Asian Review*, 8:4 (1960), 417-20; S. Aliyev, "The Problem of Nationalities in Iran", *Central Asian Review*, 14:1 (1966), 62-70; M. Ivanov, H. Field, *Contributions to the Anthropology of Iran* (Chicago, 1939), pp. 601-51;

«مسئله ملیتها در ایران»، دنیا، ۱۲ (بهار ۱۳۵۰)، ۲۸-۷۷.

\* ایران در قرن سیزدهم از لحاظ آماری در دوران بی‌خبری است. داده‌های آماری وجود ندارند، عواید مالیاتی به هیچ‌وجه قابل اتکا نیست و اظهارات سیاحتی بسیار متفاوت است. جمعیت کل ۱۰ میلیونی برای دهه ۱۳۳۰ کاملاً تخمینی است و به قیاس ارقام سال ۱۳۳۵ و منظور داشتن خشکسالیها ویدی محمول در سالهای ۱۳۳۲، ۱۳۳۶، ۱۳۳۹، ۱۳۴۵، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۶ به دست آمده است. برای مطالعه تازه‌تری درباره جمعیت در قرن سیزدهم بنگرید به: B. Gilbar, "Demographic Developments in Late Qajar Persia, 1870-1906". *Asian and African Studies*, 2 (1976-1977), 125-56.

بر آوردهای مربوط به گروههای قومی در دهه ۱۳۳۰، از محاسبات جنسی قرن سیزدهم و مبنای قرار دادن جنسیت مربوط به سال ۱۳۳۵ به دست آمده است. در مقایسه کلان‌مقیاسی، مهاجرت و همچنین جذب شدن مجامع کوچکتر در جماعات بزرگتر - بویژه جمعیتهای فارس و آذری در نظر گرفته شده است.

که در دهه ۱۲۴۰ نواحی شمالی ایران را سیاحت کرده است؛ در جاده اصلی بین تهران و رشت فقط یک عابر سواره دید و متوجه شد که بسیاری از روستاییان با دیدن این سوار فرار می‌کنند. آرنولد از سوداگران انگلیسی، ضمن تحقیق در باب احداث راه آهن متوجه شد که حجم تجارت آن قدر ناچیز است که اجرای چنین پروژه‌هایی را توجیه نمی‌کند.<sup>(۱۰)</sup>

تجارت مختصری نیز که وجود داشت، بر اثر راههای بد، زمین ناهموار، فواصل طولانی، فقدان رودخانه‌های قابل کشتیرانی، و بلوهای مکرر قبیله‌ای، به دشواری انجام می‌گرفت. سرجان ملک، نخستین فرستاده انگلستان در قرن نوزدهم، شاهد بوده است که قاطرچیها رغبتی نداشتند که حتی در زمان امنیت نسبی، از کوههای شرقی عبور کنند. سرهارفورد جونز بریجز، فرستاده دیگر انگلستان شکایت می‌کرد که یک هفته تمام برای طی سیصد و سی کیلومتر مسافت بین اصفهان و تهران وقت صرف کرده است. بارون دوبود، سیاح روسی، سرعت سفر را به سریع‌ترین حد ممکن، روزانه به طور متوسط ۴۰ کیلومتر، گزارش می‌کند. حتی در پایان قرن، پیمودن راه مهم بین بندر جنوبی محقره (خرمشهر) و تهران به حدی کند صورت می‌گرفت که سفر دریایی از خلیج فارس تا دریای سیاه، سفر زمینی از ارزروم به دریای خزر، و از باکو به انزلی باز از راه دریا و بالأخره از انزلی به تهران از راه زمین، سریع‌تر از سفر از تهران به بندر خرمشهر بود. فقدان ارتباط حمل و نقل بحرانهایی ادواری را سبب می‌شد؛ به این صورت که در منطقه‌ای تحت و گرسنگی شوع می‌یافت در حالی که در منطقه مجاور محصول کافی عمل آمده بود.<sup>(۱۱)</sup>

شکفت این که بهبود حمل و نقل لزوماً ارتباطات اجتماعی را آسان‌تر نساخت. دوبود اشاره می‌کند که استقرار امنیت در شاهراه تهران - تبریز به جمع‌آوری مالیات یاری رسانده و به این ترتیب روستاییان محلی را واداشته بود که در مناطق دورافتاده‌تر سکنی‌گزینند. او می‌گوید در ایران غنی‌ترین روستاها اغلب در کنج دره‌های متروک در میان کوهستانها یا بسیار دورتر از راههای اصلی قرار دارند. سایکس نیز به همین پدیده اشاره دارد: روستاییان از راههای اصلی گریزانند؛ زیرا مأموران دولتی غالباً بی‌آن که پولی بپردازند، مایحتاج خود را تأمین می‌کنند. همین‌طور بنا به گزارش یکی از مأموران وزارت امور خارجه انگلستان: زمینهای بزرگ و حاصلخیز معطل مانده‌اند فقط به این علت که در نزدیکی راههای اصلی قرار دارند؛ چون روستاهایی که در این نقاط کشت و زرع می‌کنند، از حداقل امنیت در برابر مزاحمت مأموران دولتی، دستبرد دزدان و تاراج قبایل مختلف برخوردار نیستند.<sup>(۱۲)</sup>

دشواریهای جغرافیایی با تفاوت‌های قومی درمی‌آمیخت؛ زیرا ایران، چون امروز، سرزمین اقلیتهای زبانی بود. در فلات مرکزی، جمعیت شهری به زبان فارسی صحبت می‌کرد.

روستاییان به فارسی، بختیاری، لری یا ارمنی؛ عشایر به بختیاری، قشقایی، بلوچی، عربی یا ممسنی سخن می‌گفتند. در استانهای کناره خزر روستاییان به گیلکی، طالش یا مازندرانی. شهرنشینان به فارسی و ترکی آذری؛ عشایر به کردی یا ترکی ترکمنی حرف می‌زدند. ساکنان آذربایجان عموماً به آذری تکلم می‌کردند اما در بعضی مناطق سکنه تات و ارمنی و عشایر کرده، شاهسون، ترکمن، افشار، و قره‌داغی نیز وجود داشتند. استانهای غربی غالباً شامل قبایل کرد، لر، عرب بود و در بعضی نقاط نیز قبایل افشار، آذری، فارس، بیات، گورانی و آسوری سکونت داشتند. علاوه بر آن سکنه بسیاری از دره‌های کردنشین؛ گویش کردی خاص خود را به کار می‌بردند. استانهای جنوب شرقی شامل قبایل بلوچ، عرب، افغان، افشار، کرد و نوشیروانی بود. بالأخره در مناطق شمال شرقی، فارسها، آذربها، ترکمنها، کردها، اعراب، شاهسونها، افشارها، جمشیدیها، تاجیکها، افغانها، قاجارها، هزاره‌ها، بیانها و بلوچها می‌زیستند.

موزایک قومی با تفاوت‌های مذهبی باز هم پیچیده‌تر می‌شد. در برخی نقاط، تفاوت‌های مذهبی شکافهای موجود را تشدید می‌کرد و در جاهای دیگر شکافهای جدیدی به وجود می‌آورد. تفاوت‌های مذهبی زمانی آشکار بود و زمانی دیگر چندان جنبه عینی نداشت. کل جمعیت به سه بخش عمده تقسیم می‌شد. نخست، آشکارا به اکثریت مسلمان و اقلیت غیرمسلمان تقسیم می‌شد. اقلیت شامل ۱۱۰۰۰۰ ارمنی ساکن اصفهان و اطراف آن، تهران، تبریز، همدان و اراک؛ ۱۳۸۰۰۰ آسوری اعم از نسطوری و کاتولیک، متمرکز در آذربایجان غربی؛ ۳۲۰۰۰ یهودی ساکن بسیاری از شهرهای عمده؛ و ۲۰۰۰۰ زرتشتی از باقیماندگان دین باستانی ایران، منیم کرمان، یزد و تهران بود. دوم، جمعیت مسلمان باز هم آشکارا به اکثریت شیعی و اقلیت سنی تقسیم می‌شد. سنیها شامل قبایل پراکنده بویزه در میان کردها و ترکمنها، اعراب، بلوچها و هزاره‌ها بودند.

سوم، خود اکثریت شیعی، نه چندان آشکارا، به شاخه رسمی اصلی که گهگاه اثنی عشری مجتهدی نامیده می‌شد، و فرقه‌ها، مکاتب، و شاخه‌های غیررسمی مشرق در سراسر کشور تقسیم می‌شد. اثنی عشریه مجتهدی، به عنوان شیعه، معتقد بود که وارث مشروع پیامبر، نه خلفای سنی بلکه پسرعم وی امام علی (ع) است و پس از او وراثت از طریق فرزند شهیدش امام حسین (ع) تا امام دوازدهم، امام غایب، ادامه می‌یابد. امام غایب، حضرت مهدی، زمانی که ستم و بیدادگری همه جا را فراگیرد، برای برقراری عدل و داد ظهور خواهد کرد. آنان به عنوان مجتهدی، اعتقاد داشتند که امام غایب وظیفه تفسیر شریعت را به مراجع مذهبی (علماء) به طور اعم و به بالاترین مراجع مذهبی (مجتهدان) به طور اخص، تفویض کرده است. به این

ترتیب اینان، گرایش به تفرقه در خود نهان داشتند؛ زیرا نه فقط تشکیلات مذهبی مستقر را مردود می‌شمردند، بلکه حق تفسیر و تفسیر دوباره احکام شرع را نیز برای هر کدام از مجتهدان قائل بودند.

در طول قرن سیزدهم، دو شاخه از تشیع منشعب شد: بایبگری و شیخگری. شیخگری در دهه ۱۱۹۰ توسط واعظی عرب به نام شیخ احمد احسائی بنیان گذاشته شد. او که قبلاً سنی بود، نه تنها این اعتقاد مکتبی شیعه را که دوازده امام را جانشینان راستین پیامبر می‌دانست، بلکه آموزه غیرمکتبی ملاصدرا، عارف قرن یازدهم را نیز که معتقد بود امامان برگزیدگان الهی‌اند و مؤمنان حقیقی می‌توانند مستقیماً با امام غایب تماس گیرند، از جان و دل پذیرفت.

شیخ، علاوه بر این مفاهیم صوفیانه، نظر تازه‌ای مطرح کرد به این مفهوم که شیعه پیوسته به سوی اصلاح و بهبود در حرکت است و خداوند در هر نسل یک شیعه کامل به وجود می‌آورد که «باب» نام دارد و با امام غایب مربوط است و راه درست را نشان می‌دهد.<sup>(۱۳)</sup> هرچند مجتهدان این افکار را ارتداد خواندند و مردود دانستند، شیخ و جانشین بلافصل او سید کاظم رشتی در شهرهای عمده بویژه در کرمان، یزد و تبریز پیروان فراوانی به سوی خود جلب کردند. اما پس از مرگ رشتی در سال ۱۲۲۲، پیروان آنها به سه گروه رقیب تقسیم شدند.<sup>(۱۴)</sup> گروه اول عمدتاً متشکل از تجار و صنعتگران در تبریز خود را «شیخ» نامیدند و در عین ترک نظریه «باب»، عقیده پیشرفت اجتماعی را حفظ کردند. گروه دوم به رهبری حاکم کرمان، «حاج کریم خان»، هر دو نظریه پیشرفت و باب را رد کردند، سخت محافظه کار شدند، به دولت روی آوردند و هرگونه اصلاحات از جمله مدارس جدید را به عنوان بدعتهای خطرناک مردود دانستند. این گروه بعداً به «کریم‌خانی» موسوم گشت و بر شهر کرمان تسلط یافت. گروه سوم به زعامت ملاحسین بشرویه‌ای به آموزه‌های اصلی شیخ وفادار ماند. از پیشرفت و اصلاحات جانبداری کرد و ظهور قریب‌الوقوع شیعه کامل را نوید داد.

موجود مزبور در سال ۱۲۲۳ در هیأت تاجر جوانی به نام سید علیمحمد که به الهیات روی آورده بود، ظهور کرد. علیمحمد پس از سالها شاگردی در محضر الهیون شیخی در کرمان، خود را باب خواند و بسیاری از پیروان پیشین [شیخ احمد] احسائی را گرد خود جمع کرد و از نیاز به اصلاحات اجتماعی بویژه ریشه کن کردن فساد در طبقات بالای اجتماع، پاکسازی روحانیون ناصالح، حمایت قانونی از تجار، قانونی شدن استقراض پول، و بهبود وضع زنان سخن راند. جای تعجب نیست که پیام وی، هم خصومت دستگاه حاکم و هم حمایت ناراضیانی از میان کسبه و پیشه‌وران، روحانیان جزء، و حتی روستاییان را جلب کرد. حکومت در سال ۱۲۲۹ هراسان از رشد سریع جنبش - بویژه در کناره خزر - باب را اعدام

کرد و به تصفیه خونین باینها پرداخت. هر چند کشتار نتوانست جنبش بایی را نابود کند، اما آن را به دو شاخه رقیب موسوم به بهائیت و ازلیت تقسیم کرد. بهائیت به سرکردگی جانشین برگزیده باب موسوم به بهاء الله بتدریج علاقه به اصلاحات اساسی را ترک گفت و عملاً تبدیل به مذهب غیرسیاسی جدیدی خارج از حوزه اسلام شد. ازلیت به ریاست برادر بهاء الله موسوم به «صبح ازل» به اصول رادیکال خود وفادار ماند و به صورت سازمان مخفی تحت تعقیب درآمد.

علاوه بر این جماعات نوین، در ایران قرن سیزدهم فرقه‌های قدیم شیعی بسیاری وجود داشت. مثلاً روستاهای پراکنده اطراف یزد، کرمان، محلات، نیشابور، قائن و بیرجند هوادار فرقه اسماعیلی بودند. آنان اعتقاد داشتند که امامت شیعی می‌بایست از طریق فرزند کوچکتر امام هفتم ادامه یابد. علاوه بر این، بعضی روستاهای غربی کشور که علی‌الطبی بودند، مسجد را رد می‌کردند، با تعدد زوجات مخالف بودند، به پاکی و نجسی اعتقاد نداشتند، خوردن گوشت خوک و شراب را مجاز می‌دانستند، و مهمتر از همه، برای امام علی (ع) جنبه الوهی قائل بودند و او را تجسم خداوند می‌شمردند. همچنین تقریباً همه شهرهای عمده به دو دسته رقیب «نعنی» و «حیدری» تقسیم می‌شدند. نعمت‌ها نام خود را از امیر نورالدین نعمت‌الله، [شاه نعمت‌الله ولی] عارفی صوفی از فرزندان امام پنجم گرفته بودند. حیدریها به نام سلطان [قطب] الدین حیدر، صوفی دیگری از نیاکان سلسله صفوی که ایران را به صورت کشوری شیعی درآورد، خوانده می‌شدند. جاستین شیل، وزیر مختار انگلستان در ایران در سالیان ۱۲۱۵ تا ۱۲۳۲ در توضیح چگونگی تقیبات حیدری - نعنی می‌گوید: «جای تعجب است که حتی مردمان بسیار مطلع هم هیچ توضیح درستی در خصوص علت اصلی این فرقه‌بازها نمی‌توانند بدهند.»<sup>(۱۵)</sup>

مرزهای مذهبی در شهرها آشکارتر بود؛ زیرا هر فرقه‌ای در محله خاص خود می‌زیست. مثلاً در کرمان با ۴۹۰۰۰ نفر سکنه، محلات جداگانه‌ای برای اثنی‌عشریه مجتهدی، کریمخانیها، شیخیها، صوفیها، یهودیان و زرتشتیها وجود داشت. شیراز از پنج محله شرقی برای حیدریها، پنج محله غربی برای نعمتیها، و یک کوی حومه شهر برای یهودیها تشکیل می‌شد. شوشتر با ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت متشکل از چهار محله شمالی برای حیدریها و هشت محله جنوبی برای نعمتیها بود. تبریز با ۱۰۰۰۰۰ نفر سکنه سیزده محله داشت: یک حومه اعیان‌نشین، یک محله ارمنی، شش بخش مزروعی برای مجتهدیهای دوازده امامی یا اثنی‌عشری که این شیعیان مکتبی در محل به «متشرع» موسوم بودند؛ سه محله مرفه در مرکز شهر - خیابان، نویر و امیرخیز - که تجار، کسبه و صنعتگران شیخی در آن



سکونت داشتند؛ و دو محله شمالی - دوهچی و سرخاب - متشکل از قاطرچیها، کارگران، باربران، رنگرزان و قالیافان مشرع.

به این ترتیب، ساختار قومی ایران به موزاییک پیچیده‌ای شبیه بود که در آن هر تکه‌ای شکل و اندازه و رنگ متفاوتی داشت. اگر عبارت واحدی بتواند این وضع را توصیف کند، بی‌تردید «تنوع گروهی» است؛ زیرا در میان دهقانان، عشایر و شهریان تنوع عظیم شیوه زیست وجود داشت. باورهای مذهبی متنوعی، بویژه در بین سنی و شیعه، مسلمان و غیرمسلمان، مجتهدیهای اثنی‌عشری و شیعیان دیگر دیده می‌شد. علاوه بر این، در زبانها و گویشها بویژه بین فارس، آذری، ترکمن، کرد، گیلک، بلوچ و مازندرانی نیز تنوع وجود داشت.

### سازمانهای گروهی

سازمانهای گروهی بازتابی از ساختار اجتماعی بود. هر گروه، اعم از عشیره‌ای، دهقانی یا شهری دارای شبکه محلی و جداگانه‌ای بود. این شبکه‌ها که مانند هرمهای کوچکی بودند، به هم شباهت داشتند. قاعدهٔ هرم را مردم عادی یعنی ایلیاتیها، دهقانان و شهریان تشکیل می‌دادند. در رأس هرم بزرگان محلی یعنی خانها، اعیان، تیولداران، مالکان، علمای بزرگ و تجار عمده جای داشتند. در بین این دو بخش، سرکردگان بومی قرار داشتند که مهمترین آنها در بیشتر نقاط کشور، سران عشایر، روستاها و کدخدایان محلات شهرها بودند.

نخستین واحد اجتماعی عشیره‌ای، چادر یا اردوگاه کوچ‌نشین بود. اندازهٔ این واحدها که معمولاً از خانواده‌های یک تیره تشکیل می‌شد، متناسب با اوضاع جغرافیایی از ده تا یکصد خانواده نوسان داشت. سرکردهٔ هر تیره یا رسماً کدخدا یا به طور غیررسمی، ریش سفید واحد بود. ریش سفید، عضو ارشد خانوار متشخص تر و کدخدا، برگزیدهٔ ریش سفیدان بود که سپس به تأیید رسمی رئیس قبیله می‌رسید. این سرکردگان، اعم از رسمی و غیررسمی، دو وظیفهٔ اساسی داشتند: از منافع خارجی تیرهٔ خود بخصوص در مورد اختلاف بر سر آب و زمین که بین افراد خودی و تیره‌های هم‌قبیله بروز می‌کرد، دفاع می‌کردند. از این رو آنان نمایندهٔ گروه خود بودند. در داخل نیز صلح و آرامش را بخصوص در منازعاتی که به خاطر اختصاص موقتی آب و زمین به خانوار خاصی در می‌گرفت، برقرار می‌کردند. بدین سان وظیفهٔ حکمت و داوری را انجام می‌دادند و برای انجام کارشان به وساطت، ترغیب و نظرخواهی متوسل می‌شدند؛ زیرا هرچند زوری در کار نبود، افرادشان می‌توانستند با پاهایشان رأی دهند و به تیره‌های دیگر پیوندند. فردریک بارت در پژوهش کلاسیک خود

درباره ایل باصری می‌نویسد: «بدین سان نگهداری این گروهها به عنوان یک واحد اجتماعی مستلزم توافق کلی همه اعضای گروه در خصوص حیاتی‌ترین مسائل اقتصادی به طور یومیه است.»<sup>(۱۶)</sup> کدخداهای و ریش سفیدان بنابراین بیشتر اقتدار داشتند تا زور، و ترکیبی که از ثروت محلی و وفاداری گروهی در آنها وجود داشت، حاکی از جامعه «مرتب‌های» بود تا جامعه «ساده» برابر یا پیچیده قشرندی شده.<sup>(۱۷)</sup>

خرده قبیله (طایفه)، دومین پله از نردبان سازمانهای عشایری بود.<sup>(۱۸)</sup> طایفه از چند تیره (تعداد آن بستگی به بزرگی قبیله داشت) تشکیل می‌شد و خان یا کلانتر سرکرده آن بود. خان به سرکرده تیره‌های عمده اطلاق می‌شد؛ کلانتر را معمولاً رئیس اصلی پس از مشورت با خانهای محلی، به ریاست تیره اصلی می‌گماشت. نقش خان و کلانتر همانند وظایف کدخداهای و ریش سفیدان بود؛ طایفه خود را در برابر سایر طوایفی که در درون قبیله وجود داشت، محافظت و در اختلافات بین تیره‌های مختلف طایفه نیز وساطت می‌کردند.

قبیله (ایل) به سرکردگی خان اصلی سومین پله نردبان سازمانهای عشایری را تشکیل می‌داد. تعداد قبیله‌ها در درون جماعات اصلی عشیره‌ای فرق می‌کرد. مثلاً بختیاریها به پنجاه و پنج؛ قشقاییها به سی؛ ممسنیها به چهار؛ بویراحمدی‌ها، جماعتی متکلم به لری در جنوب، به دوازدهای لرستان به شش؛ بلوچها به دوازده؛ و اعراب جنوب غرب به سی ایل جداگانه تقسیم می‌شدند.<sup>(۱۹)</sup> نقش خان اصلی در ایل همانند نقش کلانترها در طایفه و کدخداهای در گروههای کوچک‌تر، اما در مقیاسی بزرگتر بود. اگرچه خان در مهمترین طایفه ایل زاده شده بود، به سبب نیافتن، از سوی دیگر خانها به این مقام برگزیده می‌شد. او در برابر دنیای خارج، اعم از روستاییان محل، مالیات بگیران حکومتی یا سایر ایلهای، حامی ایل بود. در هنگام جنگ می‌بایست فرماندهی جنگندگان ایل را به عهده بگیرد و در زمان صلح، مثل یک دیپلمات، حافظ منافع قوم خود باشد. علاوه بر این بر ایل حکومت داشت، زمین می‌داد، کوچهای نیساله را هدایت می‌کرد و مهتر از همه، در خونخواهیهای طایفه‌ای، و در صورت لزوم، گروهی، خانوازی و حتی فردی، داوری می‌کرد. بدین ترتیب مقام قاضی اعظم را داشت که نه بر مبنای قوانین مدنی و شرعی، بلکه طبق ضرورت حفظ وحدت ایل، عمل می‌کرد و چادرش، که دربار نامیده می‌شد، جایگاه عالی سلطنت و قضاوت بود. اگر در وظایف خود کوتاهی می‌کرد، خویشاوندان همراز دیر یا زود خانهای ناراضی را گرد می‌آوردند و او را از مقام خان بزرگ عزل می‌کردند.

اما در بین قاجارها، قشقاییها و بختیاریها تشکیلات دیگری نیز وجود داشت. هر یک از این سه گروه همچون سایر گروههای ایلی دارای گویش و نسب‌نامه‌ای — هرچند افسانه‌ای —

بود و از جوامع همجوار خود نفرت داشت اما برخلاف گروههای دیگر، هر یک دارای یک اینلخان نیز بود که اقتدار مرکزی داشت. به این ترتیب، این سه، کشدراسیون ایلی محسوب می شدند. اینلخان در مقام خان خانهای کشدراسیون برخی از مسؤولیتهای داخلی را به دستاری موسوم به ایل بیگ تفویض می کرد. اگرچه اینلخان و ایل بیگ را رسماً حکومت مرکزی برمی گزیدند. ملکم به درستی آنها را «نجای موروثی» نامیده است؛ زیرا آنان را نخست خود خانها انتخاب می کردند و سپس صلاحیت ریاستشان تأیید می شد.<sup>(۳۰)</sup>

سازمانهای روستایی با سازمانهای عشایری قابل مقایسه بود. برخی روستاها بویژه در نواحی کرهها، کردها و بلوچها، سکونتگاه چادر نشینان سابق بود که مدتها پس از ترک شیوه زندگی چادر نشینی مناسبات قبیله ای خود را حفظ کرده بودند. سایر روستاها، مجامعی بودند که مناسباتی مستقل تحت ریاست کدخدا داشتند. کدخدایان روستاها را که غالباً خرده مالک بودند، اهل روستا برمی گزیدند و وظایفی همانند وظایف همتایان خود در ایلات چادر نشین بر عهده داشتند. در سکونتگاههای بزرگتر، کدخدا را ریش سفیدان و مأموران محلی یاری می دادند؛ پای کار، مأمور اجرای تصمیمهای کدخدا بود، ملا به کار مسجد می پرداخت؛ دشتبان مسؤل حراست از مزارع، محصول، ربه و استحکامات روستا بود؛ و میراب و ضیفه لایروبی و پاکسازی قناتها را به عهده داشت. شیوه غیررسمی انتخاب کدخدایان روستاها را نخستین بار ادوارد برچس انگلیسی که کوتاه زمانی در دهه ۱۲۱۰ از طرف حکومت ناصر املاک دولتی در غرب ایران بود، شرح داده است؛ اگر اکثریت تصمیم به عزل کدخدا بگیرند، نه من نه حتی شازده و نه خود شاه نمی تواند مانع آن شوند... من این کار را انتخابات دوره ای می نامم؛ زیرا نام دیگری برای آن به نظر نمی رسد اما مردم جمع نمی شوند تا رأی دهند. مسأله را بین خودشان فیصله می دهند، بین خودشان بحث می کنند و وقتی اکثریت خواهان کسی شد، هیچ کس نمی تواند مخالف آن باشد وگرنه در برابرش می ایستند و از دادن مالیات خودداری می کنند. اگر حاکم، مستبد باشد، ممکن است دوسه نفر از سرکرده هاشان را بگیرد و مجازات کند که نمونه هایش هم کم نیست اما از کار خود سودی نمی برد و همه آدمهای خردمند بهتر می بینند که بگذارند روستا به شیوه خود عمل کند.<sup>(۳۱)</sup>

در بعضی نواحی انجام جمعی روستا را گروههای شخم موسوم به بینه تأمین می کرد.<sup>(۳۲)</sup> اعضای این واحدهای تولید شامل نیروی کار، صاحبان گاو، بذر، آب و گاهی زمین بودند. آنها منابع خود را برای کشت مزارع به کار می گرفتند، محصول سالانه را تقسیم می کردند و حقوق آهنگر، مسگر، سلمانی، نجار و حمامدار و همچنین مأموران مختلف ده را به صورت جنسی یا هم می پرداختند. هر عضو سهمی متناسب با مشارکتش در کار، گاو، بذر، آب و زمین

می‌برد. در روستاهایی که یک یا چند تا از چهار عامل اخیر به مالکی تعلق داشت که مقیم روستا نبود، یک مباشر سهم مالک را می‌گرفت و ارتباط کشاورز را با چند بازار شهری موجود برقرار می‌کرد. پیش از رشد شدید جمعیت در نیمه دوم قرن بیستم، اقامت مستمر، روستایی را به عضویت بنه درمی‌آورد و عضویت بنه به نوبه خود روستایی را از مشارکت در محصول و دسترسی به مراتع، درختان و چاههای روستا برخوردار می‌ساخت.

همبستگی جمعی در مناطق عشایری را شبکه‌های طایفه‌ای متحکم‌تر می‌کرد. مثلاً قبایل اسکان یافته‌گرد در آذربایجان غربی به پانزده قبیله، هفتاد و پنج خرده قبیله و نهصد طایفه تقسیم می‌شدند. بسیاری از ضوابط، ده یا دره سکونتگاه خود را داشتند و به سرکردگی کدخدا یا ریش سفیدان‌شان زندگی می‌کردند.<sup>(۲۳)</sup> بدین سان سکونتگاه‌شان همانند چادرهای عشایری بود و زمینهای ده هنوز اسماً اراضی مشرک قبیله‌ای محسوب می‌شد.

روستاها به رغم همبستگی جمعی، خوداتکایی اقتصادی و خودگردانی اداری، گهگاه از آن مالکان دیگری چون خوالین عشایری، تیولدارها، زمینداران بزرگ، بنیادهای مذهبی (اوقاف)، دولت، یا خانواده سلطنتی بودند. آن ثبت در اثر مهم خود، مالک و زارع در ایران، نشان داده است که این طبقه بیرونی طی قرن سوم هجری بر مجامع روستایی تحمیل شد.<sup>(۲۴)</sup> زمینداران غایب در عوض مشارکت در محصول کمکهای گوناگونی به کشاورزان می‌کردند؛ مثل تأمین بذر مورد نیاز در مواقعی که محصول استثنائاً بد بود؛ کمک مالی برای تعمیر و نگهداری قناتها؛ و مهمتر از همه، حمایت سیاسی در برابر چادرنشینان محلی، روستاهای رقیب و تهدید مأموران مالیاتی.

سازمانهای اجتماعی در شهرها پیچیده‌تر بود. کدخدایان محلات را مثل مناطق روستایی، ریش سفیدان بانفوذتر تعیین می‌کردند و مسؤولیت اصلی‌شان وساطت در اختلافات داخلی و نمایندگی محله در تماسهای خارجی بود. اما اقتدار کدخدایان اغلب با حضور والی، امام جمعه، شیخ‌الاسلام، کلانتر (سرپرست کدخدایان شهر) میراب، مباشر، داروغه (مأمور انتظامات بازار) و مخرب (ناظر قیمتها، اوزان و مقادیر) بغرنج‌تر می‌شد. اقتدار کدخدا را همچنین حضور ساکنان مهمی چون رؤسای قبایل، تجار توانگر و مجتهدان بانفوذ در محلات و نیز وجود اماکن عمومی چون مسجد، قهوه‌خانه، حمام، تکیه و زورخانه پیچیده‌تر می‌کرد. گروههای کشتی‌گیر-بندباز که به لوطی موسوم بودند، با زورخانه‌ها ارتباط بسیار نزدیکی داشتند. لوطیان بجز اداره ورزشخانه‌ها اغلب در بازار دادوستد می‌کردند. در ماههای محرم دسته‌های عزاداری راه می‌انداختند، خیابانها و محلات را حراست می‌کردند و نگهبان دروازه‌های محله خود بودند. آنان برای تقویت گروه بسیار همبسته خودشان از

نشانه‌های خاصی چون دستمال ابریشمی کاشان و زنجیر دنداندار یزدی استفاده می‌کردند، به سلسله‌های محلی صوفی می‌پیوستند و در مراسم فتوت و رادمردی شرکت می‌جستند. مضمون اصلی این مراسم آن بود که لوطی عهد می‌کرد مرام لوطیان را در زندگی پیشه‌کند یعنی درستکار باشد؛ شرافت شغلی خود را با پرهیز از عملگی، حلاجی، و چاه‌کنی حفظ کند؛ جوانمردانه از ضعیفان در برابر زورمندان دفاع کند؛ سخاوتمندانه تهیدستان و یتیمان را یاری دهد و مهمتر از همه، شجاعانه از محله‌اش در برابر غریبه‌ها دفاع کند. اما چون مرز بین این خادمان خود خواسته محله‌ها و اوباش بسیار باریک شد، لوطیان کم‌کم دارو دسته‌هایی تشکیل دادند و در محله خود ایجاد وحشت کردند، به آزار و اذیت رهگذران پرداختند و به محلات مجاور حمله بردند. در اواخر قرن واژه لوطی به هر دو معنی اوباش و قهرمان جوانمرد به کار می‌رفت.

سازمانهای گروهی در شهرها به دلیل وجود اصناف، بویژه در بین پیشه‌وران ماهر و مرفه، بغرنج‌تر گشت. این صنوف برای خود کدخدا داشتند که اغلب از سوی ریش‌سفید صنف انتخاب می‌شد و شیوه‌های ماهرانه‌ای برای عمیق‌تر ساختن اختلافات خارجی بین خود و صنوف دیگر و در عین حال کاهش دادن اختلافات داخلی بین استادان و شاگردان و کارگران روزمزد صنف خود، به کار می‌بستند. فقط از خانواده‌های خودشان شاگرد می‌پذیرفتند؛ اختلافات را در محاکم حل اختلاف خودشان فیصله می‌دادند؛ موازین حرفه‌ای و صنفی خاصی بین خود به کار می‌بستند؛ از قهوه‌خانه و حمام و بازار و مسجد و زورخانه و تکیه و حتی گورستان خاص خود استفاده می‌کردند و مراسم، نشانه‌ها و در بعضی موارد قواعدی سری برای پنهان داشتن راز حرفه خود داشتند. این صنوف، در یک کلام، گروه‌های بسته‌ای بودند.

کثرت محله، روستا و سازمانهای عشیره‌ای را در منطقه اصفهان می‌توان مشاهده کرد. (۳۵) خود شهر با ۵۰۰۰۰ نفر جمعیت دوازده محله داشت که هر یک دارای کدخدا، ریش‌سفیدان، و منش‌گروهی متمایزی بودند. هشت محله غربی چهارسوق، عباس‌آباد، شمس‌آباد، نوبان، جوزبان، بیدآباد، شش‌بیدآباد و درب‌کوش به جامعه حیدری تعلق داشتند. چهار محله شرقی شهبان، یزدآباد، خوجه و میدان میر جزو جامعه رقیب نعمتی بودند. چهارسوق منطقه مسکونی و مرکز فعالیت صرافان شیراز بود. عباس‌آباد محل سکونت خانواده‌های آذری بود که در آغاز قرن یازدهم هنگامی که سلسله صفویه اصفهان را پایتخت خود قرار داد، به آنجا مهاجرت کرده بودند. در محله درب‌کوش قبیله ترک کوچکی اقامت داشتند که پس از چندی در تولید شیر و گوشت گوسفند و ماست مهارت یافته بودند. کلیانیها، قبیله فارسی‌زبانی از

جنوب که در سابق به خرده‌فروشی اشغال داشتند اما بعداً در عین حفظ محله اصلی و گویش خاص خود تجارت پر سود شهر یا استانبول را در دست گرفته بودند؛ در محله شش بیدآباد سکونت داشتند. تُبان، جوزیان و بیدآباد اقامتگاه مهاجران بختیاری بود که از راه کارگری موسمی، دستروشی بین بازار اصلی و قبایل زادگاه خود در بیرون شهر و نیز به عنوان محافظ مزدور گذران زندگی می‌کردند. بجز این محله‌ها دو منطقه جویاره و جلفای نو به غیر مسلمانان اختصاص داشت که در اولی یهودیان اقامت داشتند و اغلب به صنعت ابریشم مشغول بودند و دومی که برای خود شورایی از بزرگان داشت، خاص اقلیت ارمنی بود. صفویان چندین هزار نفر از ارمنیان جلفای قدیم در شمال\* را به جلفای نو در اصفهان انتقال داده بودند تا صنایع جدید را در پایتخت نوپای خود رونق دهند. بسیاری از حرفه‌ها در بازار مرکزی اصفهان سازمان صنفی جداگانه داشتند. مأمور وصول مالیاتهای شهر در گزارش مشروحی به سال ۱۲۵۶ نزدیک به دویست حرفه مختلف را نام می‌برد.<sup>(۳۶)</sup> بعضی‌ها، بویژه صنعتگران ماهری چون گراورسازان، میناتورسازان، مگران، زرگران، نقره‌کاران، تفنگ‌سازان، صحافان، سراجان و نجاران، صنفی منظم و سابقه‌دار داشتند. بقیه، بویژه پیشه‌وران متوسط‌الحالی چون بقالان، قنادان، یوزان، غله‌فروشان، توتونچیان، تریاک‌فروشان، خرازان و صرافان مجامع صنفی نه چندان منظم اما دایر و جانفاده‌ای داشتند. باز تعدادی دیگر، بخصوص شاغلان غیرماهر و خرده‌پا — حمالان، عمله، دستفروشان، کیسه‌کشهای حمام و آبکشها — دارای هویتی بی‌سازمان اما به آسانی قابل تشخیص بودند.

سازمانهای اجتماعی روستاهای مناطق همجوار یعنی چهارمحال، فریدن، پشتکود، کاروان و سه ناحیه از این هم بیشتر بود. جمعیت روستایی این منطقه نه تنها در قریب پانصد روستای جداگانه بلکه همچنین در گروههای زبانی و دینی متعددی پراکنده بود. علاوه بر سکونتگاههای متعددی که سکنه آن به گویشهای گوناگون فارسی تکلم می‌کردند و شیعه مذهب بودند، جمع کثیری نیز به آذری سخن می‌گفتند و سی و شش ناحیه ارمنی‌نشین، چهارده ناحیه گرجی‌نشین، و یک ناحیه بهائی‌نشین وجود داشت. اگر چه آذریها، ارمنیها، و گرجیها را صفویه دویست سال پیش به آنجا انتقال داده بودند — عمدتاً برای آن که گذرگاههای کوهستانی را حفاظت کنند و به کشاورزی بپردازند — اما آنان هنوز هویت فرهنگی خود را حفظ کرده بودند. سیاحی در اواسط قرن چهاردهم از این ناحیه گزارش می‌دهد که گرجیها با وجود آن که به اسلام درآمده‌اند، سخت به زبان، آداب و سازمانهای روستایی خود گرایش

دارند و مسافری در اواخر قرن نوزدهم شاهد بوده است که هرچند روستای مرفه بهائی نشین نجف آباد دیگر آن شهرت انقلابی سابق را ندارد، در نظر همسایگان خود همچنان بدنام است. (۲۷)

از سوی دیگر، جمعیت عشایری منطقه اصفهان غالباً بختیاری بودند؛ جمعی از قشایبها، اعراب، لرهای کهگیلویه و بویراحمدیها نیز در نواحی متعادل جنوب زندگی می کردند. بختیاریها هرچند زیر فرمان یک ایلخان مجتمع بودند، به دو شاخه موسوم به هفت لنگ و چهار لنگ تقسیم می شدند. ایلیاتیها این تقسیم بندی را مثل همه همتایان شان مربوط به تبار و نسب قبیله می دانستند و از مبارزهای باستانی و شاید اساطیری بر سر ریاست قبیله بین دو مدعی یاد می کردند که یکی هفت پر و دیگری چهار پر داشته است. اما شهریان معتقد بودند که این تقسیم بندی مربوط به سهم مالیاتی است که در گذشته از قبایل فقیرتر یک هفتم و از قبایل غنی تر یک چهارم وصول می شد. این دو شاخه روی هم پنجاه و پنج قبیله بود که هر یک طایفه و خان حاکم برای خود داشت. این قبیله ها از لحاظ تعداد، ثروت، اهمیت و گاه حتی زبان تفاوت بارزی با هم داشتند. قبیله کیان ارثی چهار لنگ، مثلاً، به علت بروز اختلافات داخلی در طایفه حاکم، مهاجرت به اصفهان، و درگیر شدن با عشایر کهگیلویه، از موقعیت مهم دهه ۱۲۲۰ به زوال دهه ۱۲۴۰ نزول کرد. در این میان قبیله زراسوند هفت لنگ تفوق یافت، بهترین مراتع ایل بختیاری را در اختیار گرفت، بسیاری از روستاهای غیربختیاری را صاحب شد و حتی بر خرده قبیله ای ترک تسلط یافت. این پنجاه و پنج قبیله به یکصد و سی خرده قبیله تقسیم می شد که بسیاری از آنها برای خود خان و کلانتر داشتند. این خرده قبیله ها به نوبه خود به طوایف متعدد تقسیم می شدند که هر یک کدخدای و ریش سفیدانی خاص خود داشت. اگرچه اغلب طوایف در واحدهای کوچنده می زیستند، برخی - بویژه در میان قبیله جانیکی سردیر هفت لنگ و قبیله محمود صالح چهار لنگ - در مناطق چهارمحال، فریدن، و سه ناحیه، سکونت دائم داشتند. اینان با آن که دیگر به شیوه ایلی نمی زیستند، مناسبات ایلی خود را حفظ کرده بودند. به این ترتیب، این طوایف سازمانهای ایلی را در منطقه ای روستایی که پیش از آن سازمانهای روستایی کوچک متعددی را در خود داشت، ایجاد می کردند.

## برخوردهای گروهی

نگرنده امروزی در برخورد با مسائل معاصر، شاید وسوسه شود که ایران سستی را جامعه ای روستایی قلمداد کند. ترس از مشکل شدن که در جهان کنونی وجود عینی دارد، در محیطی

با آن تنوع قبیله‌ای، زبانی و دینی قابل تصور نبود. مشکل ناهنجاری که در جوامع صنعتی بسیار متداول است، در کشوری با طوایف، روستاها، صنوف، محلات و جوامع دینی سخت هبت بندرت دیده می‌شد. امر برخوردهای طبقاتی که برای بعضی ثروت آور است، مناسبات شخصی بسیار نزدیک بین رؤسای قبیله و افراد قبیله، بزرگان روستا و روستاییان، اولیای صنف و اعضای صنف، و رهبران روحانی و مجامع دینی را به بندرت به هم می‌زد. همچنان که سیاحی از کشور صنعتی انگلستان می‌نویسد، در ایران شهر بزرگ وجود ندارد، حلبی آبادهای بزرگ هم همین‌طور. از صنایع نیروی بخار خبری نیست و بنابراین استیلای مکانیکی نیز که با تکرار و یکنواختی مغز را فلج، دل را افسرده و روح و جسم را خسته می‌کند، وجود ندارد. از برق و گاز خبری نیست، اما آیا شعله چراغ نفتی دل‌انگیزتر نیست؟<sup>(۲۸)</sup>

اما این تصویر خوشایند روستایی، یک مشخصه مهم ایران قرن سیزدهم را کم دارد که برخورد گروهی است. سه نیروی مرتبط غالباً دگرگونی گروهی را به رقابت گروهی تبدیل می‌کرد. نخست، کشمکش بر سر منابع کمیاب بویژه اراضی حاصلخیز، مراتع سرسبز و قناتهای آبیاری، می‌توانست گروهی را در برابر گروهی دیگر قرار دهد. یشاب، در سفر به نواحی عشایری دیده است که بسیاری کین جویها از نزاع بر سر مراتع به وجود می‌آید. فوربس-لیت، افسر انگلیسی و مباشر افتخاری یکی از زمینداران شمال، بر این نظر بود که تقریباً همه برخوردهای عمده‌ای که طی دورهٔ مأموریتش دیده بود، دقیقاً به اختلاف بر سر مسئلهٔ آب و آبیاری مربوط می‌شد.<sup>(۲۹)</sup> دوم، این تصور رایج که اقتصاد نمی‌تواند رشد مداوم داشته باشد، این اعتقاد را ایجاد کرده بود که فقط با فدا کردن دیگری می‌توان به نوایی رسید. سود یک گروه مستلزم زیان گروه دیگر است و زیان یک گروه به معنی سود گروه دیگر. زندگی مثل بازی با حاصل جمع صفر است. سوم، رقابت برای کسب مقامهای اداری در محل، اغلب عده‌ای را بر ضد عده‌ای دیگر برمی‌انگیخت. این امر بویژه در شهرها وجود داشت؛ زیرا حکومت مرکزی پیش از تعیین مأموران مهمی چون میراب، مباشر، محتسب، داروغه، کلانتر، شیخ الاسلام و امام جمعه، معمولاً با گروههای محلی مشورت می‌کرد. این مأموران نه تنها به ادارهٔ امور جاری باری می‌رساندند، بلکه تصمیمهای خطیری نیز می‌گرفتند که می‌توانست سرنوشت هر گروه را تعیین کند؛ مثل مقدار سهمیهٔ آب هر گروه، نحوهٔ برخورد با او در محاکم شرعی و قانونی، تعداد نفراتی که باید به قشون می‌داد و مقدار مالیاتی که به والی می‌پرداخت. به این ترتیب، تنوع گروهی به سهولت به انشعاب گروهی می‌انجامید: وحدت محلی به تفرقهٔ ملی، و اشتراک گروهی به تنگ نظری منطقه‌ای و تشتت سیاسی بدل می‌شد.



همان طور که لمبتن اشاره کرده است، ستیزه‌جویی گروهی، به نحوی از انحاء، تا روزگار معاصر همچنان یکی از مشخصه‌های حیات ایرانیان است.<sup>(۳۰)</sup> سیاحان اروپایی که در قرن نوزدهم از ایران دیدار کرده‌اند، همگی شاهد سه نوع تفرقه‌جویی در میان ایرانیها بوده‌اند: کشاکش مذهبی آشکار بین مسلمان و غیرمسلمان، و سنی و شیعه؛ عداوت دیرین بین چادرنشینان و روستاییان - بین صحرا و مزرعه؛ و اختلاف زبانی بین مردمان ایرانی و غیرایرانی. مورد اخیر را اروپاییان که تحت تأثیر نظریه‌های نژادی معاصر بوده‌اند، مورد تأکید قرار دادند. مثلاً گنت گوینو پس از سه سال اقامت در تهران به عنوان نماینده فرانسه، در اثر مشهورش: *تابرابری نژادهای بشر* نوشت که ایران از شش گروه ملی: فارس، ترک، عرب، کرد، یهودی و زرتشتی تشکیل می‌شود. ادوارد براون مؤلف اثری به یاد ماندنی در ادبیات فارسی، تاریخ ایران را از اعصار افسانه‌ای تا زمان خودش مبارزه‌ای دائم بین ترکان شمالی و فارسهای جنوب قلمداد کرد. نفرت قدیم هنوز نیز پابرجاست و اگر کسی به جستجوی آن برخیزد، خواهد دید که روستایی جنوب درباره‌ی شمالیها چه فکر می‌کند و شمالیها درباره‌ی مهد عظمت ایران باستان چه نظری دارند. حتی ولادیمیر مینورسکی، مورخ قرن بیستم، مشخصه‌ی اساسی گذشته ایران را کشمکش مداوم بین ترکان صحراگرد و فارسهای ساکن می‌داند و نتیجه می‌گیرد که این دو «چون آب و روغن، درهم نمی‌آمیزند».<sup>(۳۱)</sup>

اما این تعمیمها بایستی توجهی به تقسیمات چندگانه بین هر گروه بزرگ: تقسیمات قبیله‌ای، منطقه‌ای و مذهبی در درون یک نژاد، واحد؛ اختلاف بین جوامع همجوار در میان جمعیت‌های عشیره‌ای، روستایی و شهری؛ رقابت بین فرقه‌ها، نحله‌ها و مسلک‌های متعدد در درون تشیع، معضلی ستیزه‌جویی گروهی را بیش از حد ساده می‌کنند. تاریخ ایران قرن سیزدهم بسیار پیچیده‌تر از مبارزه‌ای ساده بین چند گروه عمده بود. این تاریخ، شاهد کشاکشهای چندگانه بین مجامع کوچک بیشمار، طایفه بر ضد طایفه، ایل بر ضد ایل، ایل بر ضد روستا، ایل بر ضد شهر، شهر بر ضد روستا، روستا بر ضد روستا، روستا بر ضد محله شهر، و محله شهر بر ضد محله شهر بوده است.

ستیز در کلیه سطوح سازمانهای قبیله‌ای، از خانوارهای واحد چادرنشین گرفته تا خاندان خانهای حاکم، وجود داشت. بعضی از مردم‌شناسان حتی معتقدند که قبیله فقط در مواقع نزاع به عنوان یک سازمان اجتماعی موجودیت می‌یابد؛ اعم از نزاع به هنگام خطر خارجی که برای دفاع از خود بسیج می‌شود، یا هنگام کین‌جوییهای داخلی که هر قشری بین واحدهای تابعه خود وساطت می‌کند و بدین ترتیب مانع از آن می‌شود که اختلافات جزئی از حیطة علائق خویشاوندی بگذرد و به صورت اختلافات بزرگی درآید و کل ایل را به خطر اندازد.<sup>(۳۲)</sup> مثلاً

نزاع بین دو خانوار در یک واحد چادر نشین به سهولت ممکن است پای خویشاوندان دیگر را به میان کشد و به این ترتیب همه اردوگاه را در دست کند. در چنین موقعی سرکرده واحد مجبور است برای حفاظت آن خود وساطت کند. همین طور، نزاع بین دو خانوار از دو واحد چادر نشین مختلف ممکن است بی درنگ به صورت رویارویی این دو واحد درآید و موجودیت همه طایفه را به خطر اندازد. در این موقع، سرکرده طایفه پادرمیانی می کند و برای نجات طایفه خود به حکمیت می پردازد. همچنین برخورد بین خانوارهایی از طوایف مختلف ممکن است به صورت رویارویی بزرگی بین همه طوایف درآید و بنابراین دخالت خان بزرگ را ضروری سازد. از اینها گذشته، در مواردی که اختلاف بین افراد ایل و جوامع دیگر به صورت بحرانهای مخاطره آمیز، ما، بر ضد آنها درمی آید. خان بزرگ نقش اصلی را ایفا می کند. دانشوران علوم اجتماعی غربی اصطلاح سیاست اجزاء را برای توصیف این ستیزه های بحران زا ابداع کرده اند.<sup>(۳۳)</sup> اما عشایر خاورمیانه برای همین پدیده مفهومی دارند که می گویند: من بر ضد برادرم. من و برادرم بر ضد پسرعمویم. من و پسرعمویم بر ضد ایل. من و ایل بر ضد دنیا.

وقایع عشیره ای را در نیروهای مسلح و کنتراسیون ایل بختیاری بهتر می توان دید. نیروهای مسلح در بیشتر ایام این قرن از محافظان شاه، تفنگچیان، نیروی عشایری، و قشون امروزی موقتی موسوم به نظام جدید تشکیل می شد. نیروی محافظ، که فرماندهی آن را اشراف قاجار به عهده داشتند، شامل ۴۰۰۰ غلام گرجی بود. نیروی تفنگچی، که رسماً حدود ۱۵۰۰۰ نفر بود، به نیروهای منطقه ای تقسیم می شد. این نیرو از جمعیت شیعه هر محل نفر می گرفت، هزینه اش از مالیات محلی تأمین می شد و فرماندهانش منحصراً محلی بودند. ملکم که به عنوان نماینده در دوره جنگ توجه خاصی به مسائل نظامی داشت، گزارش می دهد که این سربازان پاره وقت، انضباط دیگری جز اطاعت از فرماندهان خود، نمی شناختند و فقط کسانی از بین خودشان را که برتر می دانستند، به فرماندهی قبول داشتند. نیروی عشایری که رزمنده اصلی کشور با ۸۰۰۰۰ نفر سرباز بود، از نیروهای امدادی ایلی تشکیل می شد و هر نیروی امدادی فرمانده ایل یا تی خاص خود را داشت. ملکم گزارش می دهد که نیروهای عشایری از خدمت سربازی سخت اکراه داشتند مگر آن که غنائمی در کار باشد یا فرمانده خودشان به فرماندهی کل قشون منصوب گردد.<sup>(۳۴)</sup> جیمز موریه از سیاحان معاصر آن زمان شاهد بوده است که نیروهای عشایری حتی در اردوی سلطنتی هوبت جداگانه شان را حفظ می کردند. «از آنجا که قشون اغلب از نیروهای عشایری تشکیل شده بود، هر قبیله ای برای خود فوجهای جداگانه ای داشت.»<sup>(۳۵)</sup> نظام جدید اگر چه در آغاز می خواست با قبیله گرایی قشون

ستی مبارزه کند، مآلاً به سبب شیوهٔ سربازگیری اش به همان راه کشیده شد. پیاده نظام آن در پایتخت، که به لقب جانباز مفتخر بود، اغلب از ایل قاجار و بعضی طوایف کوهستانهای مازندران تشکیل می‌شد. پیاده نظام آذربایجان، موسوم به سرباز، از قبایل مختلف محلی انتخاب می‌شد. ملوک گزارش می‌دهد که «هنگاهای مختلف حاضرند از افسران اروپایی فرمان ببرند اما از ایرانیان یک قبیلهٔ دیگر اطاعت نکنند» و مورخ پس از صحبت با تعدادی از این افسران خارجی می‌گوید که «سربازان عموماً از قبایل سیار آذربایجان انتخاب می‌شوند که با هم پیوند طایفه‌ای دارند و در موارد بسیاری اهمیت همواره آمادهٔ حمایت از یکدیگرند. این امر همواره به امکان بروز انفجار می‌انجامد» (۳۶)

بختیارها در سراسر این قرن، نه تنها به دلیل اینکه هر قبیله‌ای متعصبانه حافظ و نگهبان مسیر کوچ قبیلهٔ خود بود و هر خانی بدون استثنا از خان بزرگتر نفرت داشت، بلکه همچنین به سبب آنکه کنفدراسیون به دو شاخهٔ چهار لنگ در برابر هفت لنگ تقسیم می‌شد و وظیفهٔ حاکم پس از دههٔ ۱۲۵۰ به دو خانوادهٔ ایلخانی و حاجی ایلخانی قسمت شد، در نشست و تشریف به سر می‌برد. (۳۷) در دههٔ ۱۲۲۰ رئیس قبیلهٔ کیان‌ارشی، محمدتقی خان، خصومت قدیم بین این دو شاخه را با متحد ساختن چهار لنگ، شکست دادن هفت لنگ و ادعای لقب ایلخانی احیا کرد اما توفیق او چندان نپایید: حکومت با دسیسه دستگیرش کرد و جعفرقلی خان، رئیس قبیلهٔ زرآسونید هفت لنگ، خانوادهٔ وی را قلع و قمع کرد. جعفرقلی خان با از میان بردن سیزده رقیب، شاخهٔ هفت لنگ را بر چهار لنگ چیره ساخت و قدرتش را به پسر خود حسینقلی خان واگذاشت. حسینقلی خان در طول سی سال ریاست خود بر تری هفت لنگ را با مصادرهٔ اراضی چهار لنگ، تبعید طوایفی از کیان‌ارشی و تحکیم قدرت و لقب ایلخانی تثبیت کرد. در دههٔ ۱۲۶۰ سیزده هفت لنگ - چهار لنگ به صورت مسألهٔ سیاسی حادّی در آمده بود.

اما قتل حسینقلی خان در سال ۱۲۶۱ به دست حکومت، کیزجویی خونینی بین خویشاوندان خود وی پدید آورد. دسته‌ای از خاندان به سرکردگی حاج امامقلی خان - برادر وی - لقب ایلخان را برگرفت و از این دو به دستهٔ حاج ایلخانی موسوم شد. در عین حال، دستهٔ دیگر خاندان، به سرکردگی پسر ارشدش، اسفندیارخان - که هنگام کشته شدن پسرش دستگیر شده بود - حاج امامقلی خان را غاصب نامید و به دستهٔ ایلخانی مشهور شد. سرنوشت این دو دسته طی شش سال بعد دگرگون شد: اسفندیارخان، پس از آزادی از زندان، با کمک نظامی حکومت مرکزی به اراضی بختیاری تاخت، پارتاش را سازمان داد، و جنگ داخلی بزرگی در درون کنفدراسیون به راه انداخت. پس از سی سال کشمکش، دو دسته با ترس از اضمحلال ایل و از دست دادن انحصار خانوادگی بر ریاست ایل بختیاری، توافق کردند که دو

مقام مهم ایلخان و ایل بیگ را به تناوب بین خود تقسیم کنند. جنگ آشکار به پایان آمده بود اما کینه خانوادگی تا قرن چهاردهم نیز ادامه یافت.

درگیری در مناسبات بین روستاهای همسایه — بین روستاهای عشایری و غیرعشایری — نیز مشخصه‌ای مشترک بود. اعتمادالسلطنه، وقایع نگار دریاری، همه نواحی جنوب شرقی را که بر اثر نفاق شوم محلی خانی از سکه شده بود، نام می‌برد. جهانگیر میرزا، وقایع نگار دیگر، ذکر می‌کند که چطور در درّه‌ای دورافتاده در جنوب دودستگی شد و هر دسته‌ای به سرکردگی خانواده‌های فرودست مذهبی می‌خواست فرد مورد نظر خود را والی محل سازد و با موشکافیها و سخت‌گیریهای مذهبی، اهداف سیاسی خود را پنهان کند. احمد کسروی، مورخ بزرگ معاصر، در یکی از نخستین آثارش، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شرح می‌دهد که چگونه بسیاری از مناطق روستایی جنوب شرقی دستخوش نفاق بین سنی و شیعه، حیدری و نعمتی و دیگر نفرتهای فرقه‌ای بودند. وی همچنین در مقاله‌ای در شرح حال خود در وزارت دادگستری اظهار می‌دارد که قضات مناطق روستایی حتی در قرن بیستم بیشتر وقت خود را صرف حل و فصل اختلافات ارضی بین روستاهای همجوار می‌کنند؛ گروهی از روستاییان مدعی تکه زمینی می‌شوند، گروهی دیگر همان ادعا را می‌کند و کار همیشه به برخوردی خونین می‌انجامد.<sup>(۳۸)</sup> دیوار روستاها، بویژه در فلات مرکزی، و برجهای دیده‌بانی، که در خراسان به برج ترکمن معروف است، یادگارهای دائمی این رقابتهای گروهی‌اند.

شهرها نیز شاهد درگیریهای گروهی بود. ملکم در طول سفرهای فراوانش دریافت که تقسیم شهرهای بزرگ به محله‌هایی با نام حیدری و نعمتی، که نویسنده‌ای به شاه عباس صنوی نسبت داده است، هنوز وجود دارد و مثل گذشته خصومت‌انگیز است. همیشه بین این گروهها تعصبی وجود دارد و در سه روز آخر ماه محرم با خشونت به یکدیگر حمله می‌کنند. اگر یک گروه مسجدی را می‌آراید، گروه دیگر اگر بتواند مانع‌اش می‌شود و علم و کتل‌شان را خراب می‌کند. اگر رقبایشان را از خانه‌هایشان بیرون کنند، به نشانه پیروزی با تبر علامتی روی هر در می‌گذارند. این دعواها اغلب بسیار جدی است و قربانیان زیادی می‌گیرد.<sup>(۳۹)</sup>

مأمور مالیات اصفهان شرح می‌دهد که چطور هر سان در روز عید قربان هزاران نفر حیدری و نعمتی که در میدان اصلی نزاع می‌کنند، اغلب تلفات زیادی می‌دهند. حسن فانی، وقایع نگار شیرازی می‌گوید که طرفین این دعواها در شهر زادگاه وی تلفات را، صدقه، برای خداوند می‌دانند. شیل، هنگام دیدار از سراب شاهد بوده است که حیدریها به سرکردگی شهردار محل برای تقویت نظاهرات محرم خود در برابر نعمتیها، از روستاهای مجاور نیروی

کمکی می آوردند. استاک، دیده است که خشکالی در شهر کوچک خوانسار نزدیک گلپایگان جنگ حیدری - نعمتی را چنان تشدید کرده بود که اهالی محل به صورت دو دسته متخاصم درآمده بودند. کسروی در کتابش درباره خوزستان نتیجه می گیرد که شوشتر، مرکز استان، در بیشتر دوره قرن نوزدهم دستخوش کینه توزی بین چهار محله حیدری و هشت محله نعمتی بوده است. هر دو طرف بر سر اشغال مقامات اداری محل با هم رقابت می کردند، برای وسعت دادن منطقه خود می جنگیدند و در روستاهای اطراف به دنبال جلب هم پیمان و هوادار برای خود بودند. حیدریها با افشارها و نعمتیها با اعراب متحد شده بودند. سرانجام، علی اصغر شمیم، مورخ متأخر قرن سیزدهم شرح می دهد که چگونه در زادگاهش همدان، مراسم زنجیرزنی ماه محرم همیشه به دعوای خیابانی بین حیدریها و نعمتیها منتهی می شد. (۴۰)

در شهرهایی که از رقابت حیدری و نعمتی خیری نبود، همواره اشکان دیگری از اختلافات گروهی وجود داشت. مثلاً تبریز و کرمان به دو دسته متشرع و شیخی تقسیم می شد. این دو گروه به گفته کسروی در 'یام محرم نزاع می کردند، برای اشغال مقامات اداری در رقابت بودند، با هم وصلت نمی کردند و کسی از منطقه خود پا بیرون نمی گذاشت، و از خانه، قهوه خانه، حمام، بازار و دکان، تکیه، زورخانه و حتی مساجد یکدیگر حذر می کردند. (۴۱)

مهاباد و میاندوآب هر دو محلات سنی نشین و شیعه نشین جداگانه داشتند. بیشاپ شاهد بوده است که در مهاباد درگیریهای مذهبی همیشه وجود داشت، و در میاندوآب کردهای سنی به سبب تسلیم کردن شهر به عثمانیها در سال ۱۲۶۰، طرد شده بودند. (۴۲) و در تهران، هویت گروهی نه فقط در محلات بلکه در مراسم عزاداری ماه محرم و در برنامه های تکیه ها نیز حفظ می شد. همان طور که اعتمادالسلطنه در خاطراتش می نویسد، بیش از یکصد تکیه در شهر وجود داشت و گروههای بسیار کوچک - اعم از گروههای صحنی چون دباغان و نجاران، یا مهاجران عشایری چون افشارها و اعراب و یا گروههای قومی چون ساکنان پیشین کرمان، تبریز و خلیج فارس - با غرور و افتخار حامی و حافظ حیثیت و تکیه خود بودند. (۴۳)

این برخوردهای گروهی با وجود آن که محلی بود، پیامدهای پرحادثه ای داشت. از یک سو پیوندهای عمودی بین اعضای یک گروه واحد را تقویت می کرد. بنا به یک ضرب المثل قدیمی ایرانی، 'آدم بیگس مثل سگی است که در بیابان زوزه می کشد، از سوی دیگر، همین برخوردها موانع جغرافیایی ایجاد می کرد و بدین ترتیب بروز هبستگیهای افقی بین اعضای همان طبقه - بین تجار یک شهر و شهر دیگر، بین عشایر یک ایل و ایل دیگر، بین کارگران مزدبگیر یک ناحیه و ناحیه دیگر، بین دهقانان یک روستا و روستای دیگر - را به تعویق

می‌انداخت. همان طور که جامعه‌شناس معاصر در باب برخورد‌های اجتماعی گفته است، تش‌های گروهی موجب تقویت هبستگی گروهی و رهبری گروهی می‌شود و همراه با آن هویت طبقاتی و آگاهی طبقاتی را تضعیف می‌کند.<sup>(۴۴)</sup>

## برخورد‌های گروهی و آگاهی طبقاتی

اصطلاح طبقه را دانشندان علوم اجتماعی دست‌کم به دو معنی به کار برده‌اند: نخست به عنوان یک مقوله ساده جامعه‌شناختی برای رده‌بندی افرادی با منبع درآمد مشابه، مقدار عایدات مشابه، میزان نفوذ همسان و شیوه زندگی همانند؛ دوم به عنوان یک اصطلاح پیچیده روان‌شناختی اجتماعی برای طبقه‌بندی افرادی که نه تنها در سلسله مراتب اجتماعی جایگاه‌های برابر دارند، بلکه نگرش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مشابهی نیز بروز می‌دهند. مارکس به درستی وجه نخست را طبقه در خود، اما نه هنوز برای خود، و دومی را طبقه برای خود و همچنین در خود، توصیف کرده است.<sup>(۴۵)</sup> همین طور جامعه‌شناسان بین طبقات اجتماعی-اقتصادی، مکتوم و عینی در یک سو، و طبقات اجتماعی-سیاسی، بارز و ذهنی در سوی دیگر، تمایز قطعی قائل شده‌اند.<sup>(۴۶)</sup> بدیهی است همه جوامع به درجات مختلف به طبقات جامعه‌شناختی مکتوم، اجتماعی-اقتصادی و عینی لایه‌بندی می‌شوند اما همه جوامع به طبقات روان‌شناختی اجتماعی بارز، اجتماعی-سیاسی و ذهنی تشبیه نمی‌شوند.

در ایران اوایل قرن سیزدهم طبقات به معنی نخست این اصطلاح وجود داشت نه به معنی دوم آن. کل جمعیت را می‌توان در چهار طبقه عمده جا داد. نخست طبقه بالای زمیندار (طبقه منوک نظوائف) مشکل از نخبگان مرکزی و بسیاری نخبگان محلی. نخبگان مرکزی شامل سلسله قاجار، شاهزادگان، درباریان متنفذ، نیولداران بزرگ، ذبحسابان دولتی موروئی (مستوفیان)، وزراء، شازده‌های والی (فرمانفرماها)، و مقامات صاحب لقب - السطنه‌ها، الدوله‌ها، الملکها و الممالکها - بودند. نخبگان محلی شامل سران عمده (عیان)، آریستوکراتهای شهرستانی (اشراف)، رؤسای قبایل یا ایلات (خانها)، و دیوانیان شهری موروئی، صاحب لقب، و همواره تونگر (میرزاها) بودند. معدودی مقامات مذهبی منصوب دولت - امام جمعه‌ها، شیخ‌السلام‌ها، و قاضیان که بر محاکم بدوی عمده ریاست می‌کردند - با طبقات بالا پیوند نزدیک داشتند. این نخبگان مرکزی و محلی بعدها به آریستوکراسی بزرگان، هیأت حاکمه و طبقات حاکمه مشهور شدند.

طبقه عمده دوم، طبقه متوسط مالدار بود. این طبقه را تجار شهری و همچنین انبوه

دکانداران و پیشه‌وران تشکیل می‌داد. از آنجا که بسیاری از این سوداگران، که و صنعتگران، هزینه مساجد بازار، مکتب‌خانه‌ها، مدرسه‌های علوم دینی، تکیه‌ها و دیگر بنیادهای خیریه (موقوفات) را تأمین می‌کردند، طبقه متوسط تجاری با روحانیت - واعظان، مدرسان قرآن، (آخوندها)، طلاب، روحانیون رده پایین (ملایان) و حتی قتهای رده بالا (مجتهدها) - ارتباط تنگاتنگ داشت. این ارتباط اغلب با ازدواج محکمتر می‌شد چنان‌که اغلب سیدها، ملاها، حجة الاسلام‌ها (روحانیون رده متوسط) و حتی آبت‌الله‌ها (روحانیان طراز اول) با تجار بازار رابطه خویشاوندی داشتند.

طبقه سوم؛ از مزدبگیران شهری، بخصوص صنعتگران مزدبگیر، شاگرد مغازه‌ها، دوره‌گردها، نوکرها، حملان، عمله و فعله تشکیل می‌شد. سرانجام، چهارمین طبقه عمده شامل اکثریت عظیم روستائینان یعنی رعیت - توده‌های عشایر (ایللیات) و همچنین دهقانان بی‌زمین و تقریباً بی‌زمین - بود.

هرچند ایران در اوایل قرن سیزدهم طبقات مکتوم، عینی و اجتماعی - اقتصادی داشت؛ سلطه علائق قومی، تشکیل طبقات بارز، ذهنی و اجتماعی - سیاسی را به تعویق افکنده بود. حقیقت داشت که قدرت و ثروت به طور نابرابر بین طبقات تقسیم شده بود و بسیاری افراد از گهواره تا گور به طبقه واحدی محدود می‌شدند. درست بود که خطیان دربار موعظه می‌کردند که این تقسیمات اجتماعی را خدا مقرر داشته و وظیفه حفظ محدوده طبقات را از طریق تعیین لباس و پوشش سر، مجازات کسانی که به بزرگان بی‌حرمتی کنند، و تعیین امر در رده‌های گوناگون، به شاه محول کرده است.<sup>(۴۷)</sup> راست بود که اختلافات طبقاتی همواره در رفتار اجتماعی عامه هویدا بود و حتی سیاحان دوره ویکتوریا مثل موریه را به حیرت می‌انداخت که نوشت: «توصیف آداب معاشرت در ایران جزئیات و ریزه کاری مفصل دارد اما هر کسی چند و چون آن را می‌داند و از ابتدای جوانی چنان به سهولت رعایت می‌کند و در واقع چنان در مدارج اجتماعی هویدا است که هیچ فردی حتی در بدترین شرایط، از موقعیت دقیق و مناسب خود و آداب و اصول مربوط به آن بی‌خبر نیست.»<sup>(۴۸)</sup>

همچنین حقیقت داشت که تفاوت‌های اجتماعی گهگاه خصوصتهای طبقاتی را برمی‌انگیخت. شمیم می‌نویسد که بچه‌های بازاریان در خیابان بچه‌های ثروتمندان را به خاطر آن که جلف لباس پوشیده‌اند، بیرحمانه کتک می‌زدند. ارفع‌الدوله از بزرگان اشرافی در شرح حال خود تعریف می‌کند که خانواده‌های اشرافی تجارت را چنان خوار می‌شمردند که حتی فکر پرداختن به تجارت را به پسران کوچک ممنوع کرده بودند. لندور، گزارش می‌دهد که دکانداران بازار سعی می‌کردند از اجحاف به تهیدستان پرهیزند اما از اجحاف به اغنیایایی

نداشتند.<sup>(۴۹)</sup> علاوه بر این معاصرانی چون ارفع و اعتمادالسلطنه گهگاه از روستاهایی نام می‌برند که در برابر استثمار و فشار بار مالیات شورش کرده‌اند. جاسین پرکیتز، میونر پروتستان که در آذربایجان غربی فعالیت داشت، از نفرت دهقانان از زمیندار شرح جانبداری می‌دهد:

یک بار به اجبار عمق این نفرت را در تشیع جنازهٔ خان سالخورده‌ای که مثل اقران خویش به رعایای خود ستم بسیار می‌کرد، دوباره مشاهده کردم. روستاییان که همه نسطوری (آسوری) بودند، طبق معمول به شهر آمده و برای عزاداری و عرض تسلیم به خانواده جلو در خانهٔ خان متوفی گرده آمده بودند. یکی از یاران همسایهٔ ما که از آنجا می‌گذشت، به من گفت که روستاییان با گریه می‌گویند: «ستمگر لعنتی مُرد و ما از این بابت خوشحالیم، او کیفر پیدادگریهایش را دید و بزودی خانواده‌اش هم به سرنوشت او دچار می‌شود.» خانوادهٔ داغدار مسلمان زبان روستاییان را نمی‌فهمیدند و فکر می‌کردند که آنها مشغول عزاداری‌اند، در صادقانه بودن آن نیز هیچ شکمی نمی‌توانستند بکنند؛ زیرا روستاییان همراه با این سخنان به سر و سینهٔ خود می‌کوفتند و می‌گریستند و نوحه می‌کردند.<sup>(۵۰)</sup>

به رغم این تنشها بین طبقات، واقعیت این بود که تفرقهٔ ناشی از رقابتهای گروهی مانع از تأثیر نهادن این کشمکشها می‌شد. اگرچه اشراف زمیندار از توسل به خشونت دریغ نداشتند، نتوانستند منافع مشترک خود را در برابر حکومت مرکزی محافظت کنند. بنابراین در ایران سستی، درست برخلاف اروپای دوران فتودالی، از قیامهای اربابی، منشور بزرگ (ماگنا کارتا)، املاک قانونی و در نتیجه نهادهای نمایندهٔ مردم، خبری نبود. هرچند شهرها اغلب اسلحه به دست می‌گرفتند، اما نه با اشراف بلکه با همدیگر - و همیشه با محلهٔ مجاور - می‌جنگیدند. هرچند ایلیاتیها همواره پشت سر یک خان در برابر خان دیگر گرد می‌آمدند، در سرتاسر تاریخ قرن سیزدهم یک بار نیز بر ضد نهاد خانخانی قیام نکردند. همچنانکه بارت دربارهٔ ایل باصری نوشته است، عشایر برای خان خود احترام قائل بودند چون در مواجههٔ روزانه با همسایگان مهیب، آشوبگر و مهاجم، به آنان وابستگی داشتند: «آنان به صراحت می‌دانستند که بدون ارباب‌شان در مواقع سربازگیری بی‌یار و یاور خواهند ماند.»<sup>(۵۱)</sup> و بالاخره، هرچند دهقانان همواره استثمار می‌شدند، بندرت شورش می‌کردند و چون شورش می‌کردند، شورش‌شان نه شکل قیام توده‌ای بلکه گریز توده‌ای از زیر سلطهٔ یک ارباب به «قید حمایت» اربابی دیگر، به خود می‌گرفت. به قول فریزر، «کشاندن دهقانان از منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر همواره باعث جنگهای و خیمه‌ی بین اربابان همجوار می‌شد.»<sup>(۵۲)</sup> همان‌طور که لمبن گفته است، زمینداران و دهقانان به رغم سوءظن فیما بین، به هم وابسته بودند؛ زیرا اولی به کار



دومی نیاز داشت و دومی برای از میان برداشتن دشواریهای جدید به اولی متکی بود. (۱۵۳)  
 برای بسیاری از دهقانان استعمار ارباب بارگرانی بود اما در قیاس با خطرهای بزرگتری که از ناحیهٔ عشایر مسلح، مأموران سیری ناپذیر مالیات و حتی روستاهای گرسنهٔ همسایه در کمین بود، می‌شد آن را تحمل کرد. در یک کلام، زندگی گروهی، آگاهی طبقاتی را مسکوت گذاشته بود.

این علائق گروهی - بویژه علائقی مبتنی بر تبارهای عشیره‌ای، فرقه‌های دینی، سازمانهای منطقه‌ای، و عواطف پدرسالارانه - از مرزهای بین طبقات اقلی می‌گذشت، پیوندهای عمودی گروهی را تقویت می‌کرد و از این رهگذر مانع از آن می‌شد که منافع اقتصادی مکتوم به صورت نیروهای سیاسی آشکار درآید. تا جایی که افراد بیشتری در ایران اوایل قرن سیزدهم شیوه‌های زندگی مشترک، جایگاه مشابه در شیوهٔ تولید و روابط مشابه با ابزارهای اجرایی داشتند، طبقات اجتماعی - اقتصادی ایجاد کردند اما تا آنجا که این افراد پابند علائق گروهی بودند، نتوانستند بر موانع محلی فائق آیند، منافع ملی خود را به صراحت دریابند و از این رو از ایجاد طبقات اجتماعی - سیاسی درماندند. همین نبود طبقات مؤثر، پیامدهای دامنه‌دار سیاسی داشت؛ زیرا مادام که حکومت مرکزی با نیروهایی فراگیر در سطح کشور مواجه نبود، سلسلهٔ قاجار می‌توانست با همان شیوهٔ استبداد شرقی، به اصطلاح خود آن عصر، بر جامعه مسلط باشد.

### سلسلهٔ قاجار

قاجارها مثل همهٔ قبایل ترک در طول قرن هشتم هجری از آسیای مرکزی به خاورمیانه مهاجرت کردند اما تا آغاز قرن دهم در عرصهٔ سیاسی ایران ظاهر نشدند. قاجارها، متحد با شش قبیله ترک و شیعی دیگر مشهور به قزلباش، به جلوس خاندان صفوی بر تخت سلطنت ایران کمک کردند. صفویه گرچه سرکردگان مهم قاجار را به دربار سلطنتی اصفهان خواندند، محض احتیاط قبایل آنان را متفرق نگهداشتند: برخی را برای حفاظت از مرز شمالی به گرجستان؛ بعضی را برای مقابله با تاتارها به خراسان؛ و تعدادی را برای دفاع از استرآباد در برابر ترکمانان محلی به مازندران فرستادند. طی قرن یازدهم، گروه نخستین با افشارهای شمالی در آمیخت؛ دومی از عرصهٔ تاریخ ناپدید شد؛ و سومی هرچند به دو گروه مشخص یوخاری‌باش (بالاسر) و اشاغه‌باش (پایین‌سر) تقسیم شد، اما چندان پایید که در اوایل قرن دوازدهم بلافاصله پس از انقراض سلسلهٔ صفویه از نو ظاهر شود.

با یورش افغانها در ۱۱۰۶ [هجری شمسی] و متعاقب آن انقراض دولت صفوی، ایران

دستخوش هرج و مرج سیاسی و اجتماعی طولانی شد، در همان حال که قشقاییها، افشارها و طایفه زند - از قبایل لر - بر سر مناطق مرکزی می‌جنگیدند، سرکردگان عرب و کرد در غرب برای خودشان شیخ‌نشینها و امیرنشینهای کوچکی تشکیل دادند. ترکمنها و شاهسونها به خاطر شمال خراسان با هم درافتادند و قاجار یوخاری‌باش بر سر مازندران با قاجار اشاغه‌باش به نزاع برخاستند. دوران هرج و مرج تا پایان قرن هجدهم که آغامحمدخان رئیس طایفه نیرومند قویونلو از قاجار اشاغه‌باش توانست بر تخت طاووس دست یابد، به طول انجامید. آغامحمدخان با فرار از دربار زند در شیراز، رقبای خانوادگی را در مازندران از بین برد، اختلافات قدیمی با طایفه دَوَلُو، سرکرده قاجار یوخاری‌باش را سامان داد و نه تنها با ترکمنان و اکراد همجوار بلکه با بختیاربها و افشارها در مناطق مرکزی و حاج ابراهیم کلانتر در شیراز از سوی خاندان زند نیز پیمان بست. آغامحمدخان با کمک فرد اخیر شیراز را تصرف کرد، بر خاندان زند چیره شد و با تسلط بر غالب مناطق جنوب، برادرزاده اش فتحعلی خان را حاکم ولایات جنوبی قرار داد. آغامحمدخان به این سبب که هنوز بر سراسر ایران فرمانروا نشده بود، از قبول تاج و تخت سرباز زد و متوجه شمال شد؛ پایتخت را به تهران، قصبه‌ای گمنام در نزدیکی املاک قاجاری، انتقال داد و سپس برای تصرف ولایات شمال شرقی لشکر کشید. او هنگامی که با همین لشکر به گرجستان آمد، به دست دو تن از نوکران خود به قتل رسید.

پس از منازعه مختصری بر سر جانشینی بین قاجارهای رقیب، فرماندهان لشکر مستقر در گرجستان، و مدعیان دیگری از خاندانهای صفوی و افشار؛ فتحعلی خان که ولیعهد بود به پشتیبانی طوایف قویونلو و دَوَلُو تاج و تخت را تصاحب کرد و بر حاکم تهران که از قاجار بود چیره گشت و ظفر مندانه وارد پایتخت شد. تا پیروزی او غالب اقوام کوشیدند خود را از بنوا دور نگهدارند. مثلاً، چون یکی از مدعیان سلطنت به دروازه‌های قزوین نزدیک شد، بزرگان شهر دروازه‌ها را بستند و اعلام کردند: «ما اسم و رسم تو را نمی‌شناسیم. به تهران برو، پایتخت را خود تصرف کن و آنگاه دروازه‌های قزوین به روی شاه باز خواهد بود.»<sup>۱۵۴</sup>

گرچه سلسله قاجار پایدار ماند، ولی نحوه حکومت سخت تغییر یافت. آغا محمدخان نخستین و مهمترین سرکرده قبیله بود. از طریق شبکه‌های قبیله‌ای، رقابت‌های قومی، و پیمانهای عشیره‌ای قدرت را جسته، به دست آورده و متمرکز کرده بود. او چه در فرمان دادن به افرادش در میدان جنگ و چه در کنارشان بر سر سفره طعام در چادرها، احساس خودمانی بودن و صمیمیت می‌کرد. در اواخر عمر ملوک از زندگی درباری، از پایتخت دور شد، تشریفات درباری را به حداقل رساند، از گذاشتن تاج جواهر نشان ابا کرد، و به منشیانش دستور داد به جای اصطلاحات عجیب و غریب سستی که فقط خود کاتبان از آن سر در می‌آوردند، به

دزبانی ساده و روشن، مکاتبه کنند. (۵۵) علاوه بر آن، چون کار وزیر جنگ، مالیه، عدلیه و امور خارجه را خود انجام می‌داد، فقط سه کارگزار بلند پایه دیوانی از دربار سابق زند به خدمت گرفته بود: یک مستوفی [ذیحساب کشوری]، یک لشکری نویس [ذیحساب لشکری] و یک وزیر دربار که همان حاج ابراهیم کلانتر بود.

اما جانشینان او - فتحعلشاه (۱۱۷۹)، محمدشاه (۱۲۱۳-۱۲۲۷)، و ناصرالدین شاه (۱۲۲۷-۱۲۷۵) - شیوه قبیله‌ای را کنار گذاردند و ستهای قدیم سلطنت شاهنشاهی را پیش کردند. کوشیدند با ایجاد بوروکراسی دولتی قدرت خود را عادی و جاری سازند؛ با پدید آوردن ارتش دائمی کار آمد، موقعیت خود را تثبیت کنند؛ و با تقلید از رسوم درباری شاهنشاهان قدیم به سلسله خود مشروعیت بخشند.

تلاش برای ایجاد بوروکراسی دولتی به شکست انجامید. قاجارها اصطلاحات نامفهوم کاتبان فارسی‌گوی خویش را فرا گرفتند؛ اقوام خود را در امور حکومتی به کار گماردند؛<sup>(۵۶)</sup> دویت کارمند در بلده تهران استخدام کردند؛ برای هر ایالت حاکم (فرمانفرما) با یک وزیر و دو مستوفی گماشتند؛ و هیأت دولت سه نفره «خیمه گاهی» را به صورت هیأت دولت ده نفره‌ای با یک نخست‌وزیر (صدر اعظم) و یک وزیر مالیه (مستوفی العمالک) در آوردند. همچنین توانستند دربار بزرگ مرکزی را به چندین قست ویژه خزانه سلطنتی، ضرابخانه، زرادخانه، انبارها، چاه‌خانه‌ها، اصطبل‌خانه‌ها، قراولخانه‌ها، و کارگاهها تقسیم کنند. اما به رغم این موفقیتها، برای ایجاد نظام اداری وسیع و کارآمد نتوانستند بر مشکلات مالی آن فائق آیند. بسیاری از وزرای هیأت دولت درست تا آخر قرن سیزدهم فاقد وزارتخانه، ادارات و حتی کارمندان دائمی بودند. علاوه بر این، اغلب والیها خارج از حوزه فرمانروایی خود هیچ قدرتی نداشتند. این امر در حادثه‌ای که پرکینز شرح می‌دهد، مشهود است:

شاه دستوراتی برای والی اورمیه صادر کرده بود که کم او را نگران نمی‌کرد. یک هزار سرباز مستقر در آن ولایت، چهار ماه پیش قشون شاه را ترک کرده و به خانه برگشته بودند. حال، «علیحضرت به والی دستور می‌دهد از هر سرباز فراری سی تومان وصول کند، نقش شاه را بر پیشانی‌اش بزند و خانه‌اش را به آتش کشد. فرمان به خط خود شاه است. قدرت والی کمتر از آن است که بتواند فرمان ملوکانه را اجرا کند و نمی‌داند چه باید کرد. در ایران، چه فرمانروایان چه مردم، راحتی و آسایشی ندارند. به حکام محلی غالباً فرمانهایی داده می‌شود که نمی‌توانند اجرا کنند.»<sup>(۵۷)</sup>

ناکامی در ایجاد بوروکراسی متمرکز بدین معنی بود که اقوام محلی از لحاظ اداری خودمختارند. لرد کرزن در اثر دائرةالمعارف وارث درباره ایران، بر آن است که نظام سنتی

خودگردانی را به آسانی ممکن است با روش نوین نمایندگی سیاسی اشتباه کرد. (۵۸) همین طور سرجان ملکم تأکید دارد که هرچند شاه رسماً مسؤولانی تعیین می‌کند، در عمل رأی مردم، تعیین‌کننده سرکردگان قوم است:

صحيح است، اين بزرگان هميشه قادر نيستند مردم را از عرصه قدرت دور نگاهدارند و غالباً مجبور مي‌شوند واسطه مخالفان قرار گيرند: حتي محبوبيت‌شان در ميان مردم كه موجب ترقی آنان شده است، همچنان قدرت آنها محسوب مي‌شود و عموماً در انجام وظائف خود، به راحتی، خوشي، و منافع آنان توجه دارند. علاوه بر اين، در هر شهر و آبادي، در مورد هر امري، تجار و صنعتگران هر کدام سرکرده يا بهتر بگويم نماينده‌اي دارند كه موظف به حفظ منافع خاص صنف خود است و همه نظرات و خواسته‌هاي موجود را با حاكم شهر حل و فصل مي‌كند. او منتخب قوم و صنف خود است و شاه او را متصدي امر قرار مي‌دهد. بندرت معزول مي‌شود مگر با شكايات جماعتي كه نمايندگي‌شان را پذيرفته است. (۵۹)

قاجارها، باز به همان علل مالي، نتوانستند قشون دائمی کارآمدی سازمان دهند. قاجارها که در آغاز قرن سیزدهم از پشتیبانی هم‌قبیله‌های قهارشان برخوردار بودند، در پایان قرن جنگاوران صحرائین خود را در میان جمعیت شهرنشین تهران - طی دوره خاص «انحطاطیه» قبیله‌ای که ابن خلدون بخوبی آن را نشان داده است - از دست دادند و در عوض چندان چیزی به دست نداشتند، زیرا که نیروهای جنگاور، تحت فرمان خانهای مستقل قبیله بودند. همان طور که مونی اشاره می‌کند، هر گروه جنگاور تحت فرمان رئیس قبیله است و افراد آن از یک قبیله انتخاب می‌شوند. در نتیجه، فرمانده قلباً بیشتر به فکر منافع طایفه خود است تا منافع شاه یا قشون. نیروهای جنگاور همچنان از سرداران محلی فرمان می‌بردند. یک گزارش انگلیسی در ۱۲۸۶ افراد این نیروها را روستائیان آموزش ندیده‌ای می‌نامد که چندان بیش از دیگران ادعای سرباز بودن ندارند. توپخانه لاف پنج هزار خدمه را می‌زد اما بیش از چهار عراده توپ نداشت. سرانجام این که، فوج قزاق، تنها یگان موجود که نشانی از انضباط نظامی داشت، در ۱۲۵۸ تشکیل شده بود اما در ۱۲۸۵ کمتر از دویست نفر بود. علاوه بر آن، در عین حال که حکومت نتوانسته بود قشونی فراهم آورد، قاجاق سلاحهای انگلیسی پس از دهه ۱۲۵۰ بر قدرت نسبی قبایل افزوده بود. بنا به رؤیت [سرپرسی] اسپکس، قبایل جنوبی سلاحهای مدرن داشتند، از نیروهای حکومتی مجهزتر بودند و در نتیجه خطر آن وجود داشت که منطقه را به اختیار خود گیرند. ناصرالدین شاه وقتی به صدراعظم‌اش شکوه می‌کند که «من نه قشون درستی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم»، (۶۰) در موقعیت متزلزل خود افرات نمی‌کند.

قاجارها در بازیابی همه شکوه شاهنشاهان باستان نیز ناکام ماندند. آنان بزودی سادگی زندگی چادرنشینی را کنار گذاشتند، مراسم مذهبی را به دقت بجا آوردند؛ برای اماکن مقدسه پول خرج کردند، از امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامهای منتخب دولت حمایت کردند، ششیر صفوی، مظهر شیعیگری، به کمر، بر تخت طاووس جلوس کردند و به شهادت عینی [جیمز] موریه، دم و دستگاه عریض و طویل شاهنشاهان باستانی، را به راه انداختند.<sup>(۶۱)</sup> اما قاجارها با وجود شکوه و تجمل درباری، نتوانستند حرمت الهی کسب کنند؛ زیرا بسیاری از مجتهدها علناً اظهار می‌داشتند که امام غائب مسؤولیت ارشاد عامه را نه به فرما‌نروایان زمان بلکه به خادمان مذهب سپرده است. هرچند برخی از علماء، بویژه امام جمعه‌ها و شیخ‌الاسلامها که از دولت مواجب می‌گرفتند میل به شناسایی مقام سلطنت داشتند، مجتهدان بزرگ همچنان دور از دربار بودند و بر اساس متون اولیه تشیع، دولت را در بدترین تعبیر، ذاتاً نامشروع و در بهترین وجه، شری لازم برای جلوگیری از هرج و مرج اجتماعی می‌دانستند. همین‌طور که حامد الگار در کتابش دین و دولت در ایران به ایجاز اشاره کرده است، بسیاری از مجتهدان، دولت شیعی را نوعی تناقض محسوب می‌کردند. همین‌طور، ساموئل بنجامین، نخستین سفیر دائمی ایالات متحده، در سال ۱۲۶۶ اشاره می‌کند که بسیاری از مجتهدان به جبروت ظاهری توجیهی ندارند و عزل شاهان و نیز شاهزادگان و حکام را، در صورت تخطی‌شان از قوانین شرع اسلام، حق خود می‌دانند.<sup>(۶۲)</sup>

بدین‌سان، قاجارها ظل‌اللهایی بودند که حیطة قدرت‌شان اغلب از پایتخت فراتر نمی‌رفت؛ پادشاهانی که خود را نمایندگان خدا در زمین می‌دانستند اما به دیده رهبران مذهبی غاصبان قدرت الهی بودند؛ فرانوایانی که پایه‌های تخت‌شان را مقدس می‌دانستند اما برای اجرا و تفیذ اراده خود وسیله‌ای نداشتند؛ شاهنشاهانی که نه تنها، برخلاف ادعایشان، به شاهان دیگر فرمان نمی‌راندند بلکه توسط شاهان کوچک، مانند رؤسای قبایل، زعمای قوم، و رهبران مذهبی، و بنابراین با خوشایند آنان، حکومت می‌کردند. شاهان در حرف قادر مطلق بودند اما در عمل توان سیاسی نداشتند.

قاجارها که عاری از امنیت نظامی، فاقد ثبات اداری، و دارای اندک مشروعیت اعتقادی بودند، با تاسی قاعده‌مند به دو خط مشی متفان بر سر قدرت ماندند: عقب‌نشینی در هنگام مواجهه با مخالفت خطرناک؛ و مهم‌تر از آن، برانگیختن بسیاری درگیریهای قومی در جامعه مشت خود. سلسله قاجار نه با زور و نه با تدبیر، بلکه با عقب‌نشینیهای سنجیده و انواع دیسه‌های ممکن در شبکه پیچیده رقابتهای گروهی، بر ایران قرن سیزدهم حکومت کردند. رویه عقب‌نشینی زمانی اتخاذ می‌شد که مخالفت شدیدی روی می‌داد. هنگامی که مجتهد

مشهوری در کاشان خواستار برکناری حاکم نامطلوب شهر شد و تهدید به شورش عامه بر ضد حکومت «غالیه» کرد، فتحعلی شاه چاره‌ای جز قبول نداشت.<sup>(۶۳)</sup> وقتی علمای تهران در اعتراض به ساختن مجسمه ناصرالدین شاه تظاهراتی کردند، حکومت بلافاصله مجسمه را برداشت و پذیرفت که چنین یادبودهایی مغایر با دستور شرعی مبنی بر حرمت نمایش سه بعدی صورت انسان است.<sup>(۶۴)</sup> و هر وقت که محصول خوب نبود، دولت همواره از طغیان و شورش شهریان به هراس می‌انگاشت. ویلیام اوزلی، سیاحی ناشناس، گزارش می‌دهد که جماعت «متأصل» در شیراز شیخ‌الاسلام محل را مجبور کردند مثله کردن گرانفروشان را نادیده گیرد و به این ترتیب قیمت نان را پایین آوردند. ادوارد ایست ویک، دیپلمات انگلیسی گزارش می‌دهد که به عینه شاهد بوده است که جماعت خشمگین در تهران نانوائیها را غارت کردند و در حالی که امام جمعه و الامقام از فرط ازدحام نزدیک بود «قالب تهی» کند، جنازه کلانتر شهر را در کوچه و خیابان روی زمین کشیدند و از حلقه نگهبانان مسلح عبور کرده، به ارگ سلطنتی وارد شدند: «ناصرالدین شاه دستور داد فوراً قیمتها را پایین بیاورند و بدین ترتیب تهران را از انقلابی قریب‌الوقوع نجات داد. یک مقام ایرانی در این خصوص در خاطراتش می‌نویسد که ناصرالدین شاه، سالها بعد، هنگام برگماشتن فرزند محبوبش به حکومت تهران، به او هشدار داد که مؤولیت ترقی بهای ارزاق با اوست؛ و پسر، اگر یک روز به گوشت برسد که نان و گوشت کم و یا گران شده است، بدان آن روز تو را به سخت‌ترین طرزی مجازات خواهم نمود... تا عموم مردم از زن و مرد بدانند در مقابل آسایش عمومی از هیچ چیز نخواهم گذشت، حتی فرزندم.»<sup>(۶۵)</sup> به این ترتیب، برخلاف ادعای اروپاییان لیبرال قرن نوزدهم، دخالت قاجار در اقتصاد بازار، بویژه از طریق مهار قیمتها و انبارهای غله، نه نشانه استبداد آنان بلکه نتیجه مستقیم ناتوانی آنها در مقابله با مشکلات و مسائل مردم بود.

خط مشی دسیسه‌گری، آشکال متفاوتی داشت. غالب اوقات، قاجارها قومی را با قومی دیگر، جمعی را با جمعی دیگر، و یک منطقه شورش را با منطقه رقیب آن رودرو می‌کردند. دشمنان سنتی یک قوم متمرّد بی‌تردید دوستان مطیع و وفادار شاه می‌شدند، و شاه با آن همه «دوست»، برای اعمال قدرت سلطنت، نه به بوروکراسی نیاز داشت و نه به تشون دائم. در دیگر اوقات، قاجاریان، بر تفرقه داخلی دامن می‌زدند تا حریفی بالقوه را از میدان به در کنند. بدین سان، از رقابت‌های درون قومی نیز چون رقابت‌های بین اقوام سود می‌بردند و در موارد نادری که نه رقابت داخلی وجود داشت و نه متفق توانای محلی با یکپارچه کردن گروه‌های کوچک پراکنده به صورت یک حریف بزرگتر و متحدتر چنین متفقی را پدید

می آوردند. بدین صورت حتی در مناطقی که تعادلی برقرار نبود، تعادل و موازنه ایجاد می کردند.

به نوشته یک سیاح انگلیسی، «قاجارها با حفظ توازن ظریف و تحریک ماهرانه تعصبات قومی، امنیت خود را تأمین می کنند.»<sup>(۶۶)</sup> آنان با میدان دادن به دسته بندیهای محلی - بین حیدری و نعمتی در شوشتر، اصفهان، قزوین، شیراز، شیخی و متشع در تبریز، کریمخانی و متشع در کرمان، شاهسون، افشار، کرد، ترکمن و فارس در شمال شرق، لر، افشار، بخشیاری، فارس و عرب در جنوب غرب، حضور خود را در مناطق دورافتاده حفظ می کردند و شاهزاده های خود را به حکومت ایالات می گماشتند. ملکم با تیزی شهادت داده که شهرهای ایران، برخلاف شهرهای اروپایی در قرون وسطا، آنچنان در تفرقه و رقابت داخلی به سر می بردند که در صد کب امتیازات مشترک از حکومت مرکزی نبودند<sup>(۶۷)</sup> و موریه کشف کرده است که در جنوب غرب، به محض استیلای سلسله جدید بر منطقه،

نوجه خاصی که این تغییر اوضاع باید بین عامه برانگیخته باشد، تحت اشعاع این مسأله است که اربابان جدید، فارس هستند و حکومت عربها به سر آمده است. این احساسی است که طبیعتاً هیچ قوم عرب را با جانشین شیخ آنان سازگار نمی کند. این ناراحتی عمومی حتی در وجود عرب پیری که در ساحل مشغول ماهیگیری بود، مشاهده می شد. [می گفت] «چه حاکمی داریم! چند روز پیش تاجر بازار بود، دیروز در غل و زنجیر توی زندان بود و امروز حاکم ماست، حالا چه حرمتی می تواند داشته باشد؟ این که می خواهد حاکم ما بشود، چند سال پیش کاتب بیچاره ای بود و بدتر این که فارس هم است. معلوم است ما عربها بد وضعی پیدا می کنیم تا فارسها قدر است کنند و قدرت بگیرند.»<sup>(۶۸)</sup>

این سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، در نحوه برخورد فتحعلی شاه با شورش سال ۱۱۹۳ نمایان است. در آن سال، یکی از شاهزاده های قاجار با استفاده از موقعیت اش به عنوان حاکم استرآباد، با ترکمنهای محلی پیمان بست، قلعه شهر را مسلح کرد و علناً دعوی تاج و تخت نمود. فتحعلی شاه که نیروی اندکی زیر فرمان داشت، به جای اعزام قشون، سه مکتوب فرستاد: نخست به شازده، به این مضمون که اگر اسلحه را زمین بگذارد، مورد عفو قرار می گیرد؛ دومی به رهبران مذهبی شهر با وعده پاداش و این یادآوری که همان شازده اخیراً بعضی از علما را زندانی کرده بود؛ و سومی به اهالی استرآباد بخصوص به کدخدایان، که هشدار می داد حضور ترکمنها خطر بزرگی برای بازار است و اعلام می کرد که در سابق مالیات سنگینی از آنان وصول شده است. به نوشته موریه، دو نامه آخر تأثیر مورد نظر را به جا گذاشت.<sup>(۶۹)</sup> با وخیم تر شدن اوضاع، جماعتی عظیم از مردمان شهر، به سرکردگی ملایان و

کدخدایان، دروازه‌های شهر را به روی ترکمنها بستند، شازده باغی را دستگیر کردند، و فوراً به شاه تحویلش دادند. به شهر پادشاه در خور داده شد، ترکمنها به منطقه خود بازگردانده شدند و شازده چشماش را از دست داد.

علاوه بر این، قاجارها پیوسته در زنده نگه داشتن و، در صورت لزوم، ایجاد رقابتهای قومی می‌کوشیدند. برجس، شرح می‌دهد که چه‌طور حکومت مرکزی این شیوه ننگین را برای حفظ شمایی از قدرت در کوهستانهای غربی به کار می‌بندند: «بیک رئیس قبیله را به توطئه بر ضد دیگری وامی‌دارد، شاید حتی دو سرکردهٔ رقیب را حاکم یک ناحیهٔ واحد قرار می‌دهد و چون آنان پس از صرف نیسی از دارایی خود به عنوان هدیه و رشوه، سرانجام افرادشان را به جنگ وامی‌دارند، هر دو را به این بهانه که نتوانسته‌اند آرامش را برقرار کنند، جریمه می‌کند و بارها، فرد سومی را به حکومت می‌گمارد. ج. گک، لوریسر در اثر مفصل خود، فرهنگ آبادیهای خلیج فارس، می‌نویسد که حکومت مرکزی در جنوب غرب سربازان اندکی داشت اما از سویی بختیاریه‌ها، لرها و کردها را بر ضد عربها و از سوی دیگر، اعراب قبیلهٔ بنی‌کعب فلاحیه را بر ضد قبیلهٔ شخبین محتره برمی‌انگیخت. سابکس، کونوئی، لندن و سرگرد لاوت - افسر انگلیسی که در دههٔ ۱۲۵۰ از ایران دیدار کرد - همگی نوشته‌اند که قاجارها هرچند در جنوب شرق محبوبیتی نداشتند، توانستند از اعراب، اکراد، افاغنه و لرها بر ضد بلوچها و از بلوچهای براهویی بر ضد بلوچهای نارویی استفاده کنند. همین‌طور، پرکینز می‌نویسد که حکومت مرکزی با اتکا به خصومت قدیم کرد - آسوری در منطقه اورمیه نفوذی در منطقه کسب کرد.<sup>(۷۰)</sup>

همچنین قاجارها سعی داشتند با تضعیف منظم دشمنان بالقوه، از پیدایش اوضاع خطرناک جلوگیری کنند. ملکم متوجه شد که حکومت مرکزی از طریق دامن زدن به ناراضایی در بین طایفهٔ اصلی یک ایل مهم کرد، نبات و مقاصد آن ایل را زیر نظر داشت. دوبرد اشاره می‌کند که مقامات تهران، امنیت اصفهان را نه چندان با نیروهای خود بلکه از طریق جنگهای داخلی ایل بختیاری بر سر مراتع و «عطش سیری ناپذیر» شان به خونخواهی، تأمین کردند.<sup>(۷۱)</sup> محمدشاه با زندانی کردن محمدتقی خان کیان‌ارثی ایل چهارلنگ را تضعیف و با ایلخان شناختن جعفرقلی خان زراسوند ایل هفت‌لنگ را تقویت کرد. ناصرالدین شاه نخست با بخشیدن اراضی کیان‌ارثی به زراسوندها به عنوان «تیول»، آنان را یاری داد اما سپس، با احساس خطر، کین جوئی قدیم بین خاندان ایلخانی و حاجی ایلخانی را دامن زد؛ در سال ۱۲۶۹ اسفندیارخان از طایفهٔ ایلخانی را زندانی کرد و امامقلی خان از طایفهٔ حاجی ایلخانی را ایلخان شناخت؛ در سال ۱۲۶۷ به اسفندیارخان کمک کرد تا امامقلی خان را براندازد؛ و دو



سال بعد به برکناری اسفندیارخان و بازگشت امامقلی خان یاری داد. همچنان که آن لبتن به درستی می‌گوید، قاجارها از ناتوانی ذاتی، خاندانهای عشایری در اتحاد و یکپارچگی منظمأ بهره‌برداری می‌کردند و دائمی کردن کین جوییهای قبیله‌ای را وسیله اجرای سیاست خود قرار می‌دادند. (۷۲)

قاجارها در اغلب مناطق می‌توانستند با ایجاد تفرقه داخلی یا برانگیختن رقبای موجود، حریف خطرناک را سرکوب کنند اما در موارد نادری که هیچ یک از این وسایل حاصل نبود، در صدد ایجاد حریفی مناسب برمی‌آمدند. تشکیل اتحادیه قبیله‌ای دهمه، در سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ نمونه‌ای از این موارد است. در نیمه اول قرن، ایل قشقایی فارس با چند ایلخان پُر اقتدار متحد شد و با پیوستن قبایل کوچکتری که زندها را حمایت کرده بودند، قدرت یافت و به صورت نیروی قهاری با ۱۲۰۰۰۰ سوار مسلح درآمد. (۷۳) قاجاریه نخست کوشید با اتکا به بختیاریه‌های محل، بویراحمديه‌ها، و خاندان قدرتمند حاجی ابراهیم - همان خاندانی که در سقوط فجیع خاندان زند نقش مهمی بازی کرده بود - آنان را مهار سازد. دو بود، پس از سفری به منطقه در دهه ۱۲۲۰، موازنه قدرت در منطقه را این‌طور وصف می‌کند:

دیدم که شیراز به دو اردوی مخالف تقسیم شده است: یکی به سرکردگی ایل بیگن که برادر بزرگترش ایلخان ساکن تهران است و دیگری به سرکردگی کلانتر، حاج میرزا علی اکبر، پسر حاجی ابراهیم معروف... قدرت کلانتر در محدوده شهر بیشتر است و دشمن‌اش در میان عشایر نفوذ بیشتری دارد. شازده حاکم فارس و وزیرش ابدوار بودند با تحریک خصوصت بین دو گروه مخالف، سلطه خود را حفظ کنند و از این نظر صرفاً از رویه‌ای پیروی می‌کردند که در سرتاسر کشور رایج است و به نظر می‌رسد از قدیم‌الایام در ایران شیوه حکومت بوده است. هنوز بسیار اتفاق می‌افتد که شازده‌ای که رسماً حاکم ایالتی است، طرفدار گروه خاصی است، حال آن که وزیرش از طرف دیگر جانبداری می‌کند. (۷۴)

اما این موازنه، در دهه ۱۲۳۰ به هم خورد. پنج محله نعمتی در شیراز بر ضد خاندان حاجی ابراهیم که قدرتش از پنج محله حیدری تأمین می‌شد، برخاستند، و با ایل قشقایی متحد شدند. در همان حال، بختیاریه‌ها و بویراحمديه‌ها که دستخوش کین جوییهای داخلی بودند، از تهاجم به قشقایها دست برداشتند. قاجاریه ناگزیر به تدبیر دیگری متوسل شد. به علیمحمدخان، نوه حاجی ابراهیم، لقب قوام‌الملک دادند؛ حکومت فارس را به او بخشیدند؛ اقوام وی را در سرتاسر ولایات جنوبی به مناصب حساس گماردند؛ و وادارش کردند که با پنج قبیله کوچک - ایل فارسی زبان باصری، گروه کوچکی که در محل به «عربها» شهرت داشت، و ایلات ترک نهر، بهارلو و اینانلو - که همه به تنهایی به خاطر توسعه ایل قشقایی در خطر

بودند - متحد شود. قاجارها این اتحادیه را «خمسه» نامیدند و قوام‌الملک را نخستین ایلخان آن شناختند. به این ترتیب، «خمسه» یک ساختهٔ مصلحتی بود، از پنج قبیلهٔ نامتجانس به سرکردگی یک اعیان زادهٔ شهری که بندرت در بین عشیره‌اش ظاهر می‌شد و به خود می‌بالید که ارتباط نسبی با آنان ندارد و برخی حتی مدعی بودند که جد اعلایش تاجری یهودی بوده است.<sup>(۷۵)</sup> با این همه، این اتحادیه که برای قاجار، حریف قدرتمندی در برابر ایل قشقایی محسوب می‌شد، همچنان تحت فرمان خاندان قوام‌الملک ماند و حتی سالها بعد در جنگ جهانی دوم به حکومت مرکزی در جنگ با قشقاییها که هوادار آلانها بودند، با اعزام نفرات کمک شایانی کرد. دستگاه سلطنت تعادل قومی را ایجاد کرده بود.

قاجارها در اجرای نقش دسیسه‌چین اعظم، از جمع‌آوری مالیات معمول، تحمیل مجازاتها و جریمه‌های فوق‌العاده، و برقراری پادشاهی ادواری کمک می‌گرفتند. حکومت، بیشتر عواید خود را از مالیات اراضی، رهن، دکاکین، و مستغلات تأمین می‌کرد. هر جمعی به قدر استطاعت مفروضه خود مالیات می‌پرداخت. شاه و مستوفی‌الممالک وی تعیین می‌کرد که هر ولایت و مجتمع قبیله‌ای چقدر می‌تواند پردازد. والیان و ایلخانان به همراه مستوفیان ایالتی مبلغی را که هر ناحیه و قبیله باید می‌پرداخت، برآورد می‌کردند. کلاتران ناحیه و خانهای قبیله وجهی را که هر کدخدا باید تهیه می‌کرد، اعلام می‌داشتند. کدخدایان ده، عشیره، محله و صنف نیز مالیات هر خانوار را معین می‌کردند. کل این شیوه در معرض سوءاستفاده‌های آشکار بود. جای شگفتی نیست که مالیات بعضی افراد بسیار سنگین برآورد می‌شد و بعضی دیگر، به قول لرد کورزن «به طور مضحکی کمتر از حد معمول» مالیات می‌پرداختند.<sup>(۷۶)</sup> این، وصول مالیات به صورت گروهی و بر اساس تبعیض گروهی بود. همین امر در خصوص مالیاتهای فوق‌العاده نیز صادق بود. مثلاً در پایان قرن، شهر بروجرد مالیات خاصی می‌پرداخت؛ زیرا در آغاز قرن مؤول مرگی اسب محبوب شاه تشخیص داده شده بود. و لرعا هنوز بار غرامت سالیانه‌ای را بر دوش داشتند که سابقه‌اش به سال ۱۲۵۱ می‌رسید؛ در آن زمان ناصرالدین شاه با تکرر خاطر از آنان، دستور داده بود که خاطرات سفرهایش به اروپا را خریداری کنند. به نظر کورزن «با وضع این غرامت، همزمان رعایا با جبروت شاه خود، و شاه با منابع مالی رعایایش آشنا می‌شد.»<sup>(۷۷)</sup> واضح است که باغیان غرامت سنگین‌تری می‌پرداختند. به گفتهٔ یک وقایع‌نویس درباری، چون «اهالی ناسپاس» نیشابور شورش کردند، شاه قبایل محلی را واداشت که شهر را تار و مار کنند. در مقابله با حاکم سرکش اما محبوب نیز شهر را به غنیمت به قبایل وفادار واگذار کرد. همان وقایع‌نویس به خود می‌بالد که «ثروتی که اهالی شهر طی سالیان سال اندوخته بودند، در یک لحظه به تاراج رفت.»<sup>(۷۸)</sup>

فاجارها با تحریک بخشی از جامعه بر ضد بخش دیگر، می توانستند با القایی چنان گراف و در عین حال با معنی، چون شاهنشاه، سلطان، ظل الله، رعیت پناه، مائک الرقاب و قبله عالم بر کل جامعه فرمان رانند. ملکم در دیدار از دربار در اوایل قرن، نتیجه گرفت که سلطنت در ایران رها از قید و بند قانون و تشکیلات، و ضوابط نظارت و موازنه است و بنابراین ویکی از مستبدانه ترین سلطنتهای عالمه محسوب می شود. زمانی که وی در صدد برآمد محدودینهای قانونی شاه بریتانیا را توضیح دهد، شاه جواب داد: «پس این شاه تو بیش از یک قاضی القضاات نیست. چنین اختیارات محدودی شاید دوام یابد اما هیچ لطفی ندارد اما من می توانم همه این اعیان و اشراف را که دور و برم می بینی به اوج ببرم یا به مذلت افکنم!»<sup>(۷۹)</sup> سلسله فاجار در نظر اروپاییان قرن نوزدهم مظهر استبداد قدیم شرقی بودند؛ در واقع فاجاریه تقلید ناموقتی از این استبداد بود. در نظر سیاحان اروپایی حکومت فاجار بدان سبب بر جامعه تسلط داشت که از قدرت مطلق برخوردار بود؛ در واقع امر، تسلط حکومت فاجاریه بر جامعه نه چندان مرهون قدرت خود آنان بلکه ناشی از ضعف شدید جامعه بود.

فرمانروای فاجار به مثابه شاهنشاه، رعیت پناه و سلطان، در برابر خطرهای خارجی از کشور دفاع می کرد و در کشمکشهای داخلی وساطت داشت؛ غالباً درست همان گونه که سرکردگان قوم با مردم خود ارتباط داشتند. بنابر یک اعلامیه سلطنتی، اقتدار بر اساس سلسله مراتب بنا شده بوده زیرا جامعه نیز از روستاها، قبایل و محلات شهری ساخته شده بود که هر کدام سرکرده ای داشت تا مانع هرج و مرج گردد؛ و این سرکردگان در روستاها و محلات، کدخدای نامیده می شوند اما سرکرده همه کشور، پادشاه نام دارد.<sup>(۸۰)</sup> برای دفاع از کشور در برابر تهدیدهای خارجی، فقط شاهان می توانستند سیاست خارجی را تعیین، قشون را احضار، در جنگها بر افراد آن، دست کم اسماً، فرماندهی، و در صورت پیروزی، غنائم را بین رزمندگان تقسیم کنند. مادام که شاهان می توانستند از کشور دفاع کنند، سرکردگان محلی ملزم به تبعیت از آنان بودند. اما اگر در این کار توفیق نمی یافتند، اینان اخلاقاً آزاد بودند که سرپرست دیگری بیابند. در خصوص حل و فصل اختلافات داخلی، شاه این اقتدار را داشت که نه تنها بین زعمای دو گروه متخاصم، بلکه در صورت لزوم، بین محلات درگیر و لوطیان بزنبهادر آنها نیز قضاوت کند. در نتیجه، دربار نقش دیوان عالی را نیز داشت: احکامی نه بر مبنای قوانین شرع بلکه بنا بر مصالح سیاسی صادر می کرد و به صورت مرکز قدرتی در آمد که سرکردگان قوم هر یک در صدد بودند نماینده رسمی (وکیل) یا چشم و گوش، غیررسمی خود را در آن بگمارند. فتحعلی شاه خود با ۱۹۲ بار ازدواج؛ و وصلت ۱۷۰ دختر و پسرش با خانواده های طراز اول کشور؛ شق دوم را میر ساخت. هر گروهی که از طریق دالانهای

قدرت، به دربار شاهی دسترسی نداشت، بی‌چون و چرا اسیر دست گروه‌های رقیب بود که از این مزیت برخوردار بودند. به قول یکی از معاصران، ترکمنها بارها به اسلحه متوسل می‌شدند؛ زیرا کسی را در دربار نداشتند و رقیبانشان به نفع جیب خود به آسانی می‌توانستند نظر شاه را نسبت به آنان تغییر دهند.<sup>(۸۱)</sup>

شاهان قاجار همچنین به عنوان ظل الله، مالک الرقاب و رعیت پناه، سلطه عظیمی بر جان و مال و ناموس مردم داشتند. آنان مالکیت کل اراضی را از آن خود می‌دانستند. در اعطای مزایا و واگذاری امتیازات و انحصارات اختیار مطلق داشتند. با تنظیم تولید و قیمت در مواقع مختلف، و خرید، فروش و انبار کردن ارزاق به کرات، در اقتصاد دخالت می‌کردند. حرف خود را مادام که علناً با شرع اسلام مغایرتی نداشت، قانون می‌دانستند. به گفته یک وقایع‌نویس، «عقلاً می‌دانند که اگر کسی مخالف نظر شاه نظر دهد، خوش هدر است.»<sup>(۸۲)</sup> علاوه بر این، صاحب‌منصبان را برمی‌کشیدند و برمی‌انداختند: حاجی‌ابراهیم مشهور را در روغن جوشان افکندند، وزیر دیگری خفه شد، یکی دیگر را رنگ زدند، تعدادی را کور کردند، و اموال بسیاری کسان مصادره شد. مصادره اموال وزرای معزول چنان رایج بود که چون در یک مورد چنین نشد، وقایع‌نویس دربار با شگفتی نوشت: «تاکنون هرگز ندیده و نشنیده‌ام که شاه وزیری را معزول سازد و اموالش را مصادره نکند.»<sup>(۸۳)</sup> اعتمادالسلطنه هنگام تأیید تصمیم ناصرالدین شاه در دادن مقام سرایدارباشی متوفی به پسر بی‌اصل و نصب وی، رابطه شاه و زبردستان را چنین بیان می‌کند: «من به شاه عرض کردم قدرت‌نمایی می‌فرمایید. به جهت این که تمام ماها نوکر شما هستیم. از صدر تا ذیل هیچ قابلیت نداریم. تقویت شما یکی را امیر و یکی را وزیر می‌کند. وقتی که این توجه نباشد، همه از گه سگ کمتر هستیم.»<sup>(۸۴)</sup>

و سرانجام این که، شاهان قاجار به عنوان قبیله عالم، مدعی بودند که خصوصیات مهارناپذیر قومی را به دربار تشریفاتی هدایت می‌کنند و با این ترتیب به صورت گروه‌های فشار مهار شدنی درمی‌آورند. همچنانکه پیوسته تکرار می‌کردند، فقط آنها بودند که بین کشمکشهای قومی و هرج و مرج عام اجتماعی حائل می‌شدند. یکی از وقایع‌نویسان دربار ضمن تأکید بر اینکه قاجار مشروعیت خود را از «میادای الهی» و «حق تملک آسمانی» کسب کرده‌اند، مدام این مضمون را ساز می‌کند که این سلسله جدید با پایان دادن به جنگهای داخلی، با وساطت بین فرقی متخاصم، و با هدایت درگیریهای سیاسی از میدان جنگ به جو صلح آمیز دربار سلطنتی، «عصر آرامش» را پدید آورده است. قاجاریه با شکست دادن مخالفان، گویا شهرها را از تاراجهای قبایل رها نیده بود. بازگشت آذربایجان به دوره طولانی فقر پایان داده،

«دروازه‌های امنیت را گشوده»، و دوران آسایش و آرامش را به ارمغان آورده بود. استقرار قانون و نظم، نفوس مملکت را از اکراد دشروره، اعراب «وحشی»، و افاغنه، شیطان‌صفت، حفظ کرده بود. برقراری نظم نوین دوران تابناکی بود که در آن مردم می‌توانستند در آسایش کامل به سربرند.<sup>(۸۵)</sup> این نوشته‌های پر آب و تاب نمی‌بایست کسان زیادی را مجاب کرده باشد اما حتی برای یک ناظر ناباور نیز توجه حکومت مطلقه بود. ملکم که به هیچ وجه دوستدار استبداد نبود، با این حال، وقتی از یکی از خوانین شنید که قبیله‌اش دیگر مثل سابق با قبیله رقیب بر سر جنگ نیست و به جای آن منافع خود را از طریق دربار تأمین و حفظ می‌کند، تحت تأثیر قرار گرفت. ملکم دو چندان متأثر شد وقتی که روستایی پیری گفت اگر سلسله قاجار کاری به نفع ما انجام نداده‌اند، لااقل، خدا را شکر که از درگیربهای قبیله‌ای راحتمان کرده‌اند،<sup>(۸۶)</sup> و حتی جیمز فریزر که سفرنامه‌اش ادعائنامه و پکتوریایی مفصلی علیه استبداد شرقی است، در پایان سفر، توجه‌ها بر او را در مورد این لویاتان ایرانی به کار می‌گیرد، ایران، برای در امان ماندن از دشمنان داخلی و خارجی، به سلطانی جنگجو و مصمم نیازمند است. شاهی ضعیف و آرامش‌طلب، هرچند هم سلیم‌النفس باشد، موجب استیصال و ویرانی کشور خواهد بود. او باید همواره شمشیری آخته برای حراست و مجازات آماده در دست داشته باشد.<sup>(۸۷)</sup> اکثر معاصران، اعم از اروپایی و ایرانی، تا پیدایش نهضت مشروطه در پایان قرن سیزدهم، با این نتیجه‌گیری فریزر موافقت داشتند.

## انقلاب مشروطه

اخطار اعلیحضرت ظاهراً فراموش کرده است که تاج و نگین پادشاهی را نه از شکم مادر با خود آورده است و نه حکم فرمانروایی مطلق از جهنم ناپیدای ارواح در دست دارد. او باید به یاد داشته باشد که سطننتشاش فقط موقوف به قبول یا رد مردم است. مردمی که او را انتخاب کرده، قادر است کس دیگری را به جای او بنشانند.

از یک بیانیة انقلابی، به نقل از ادوارد براون، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۶۹

### تأثیر غرب

تأثیر غرب طی نیمه دوم قرن سیزدهم از دو طریق، جداگانه به رابطه سست دولت قاجار و جامعه ایران خلل وارد آورد. نخست، نفوذ غرب، بویژه نفوذ اقتصادی اش بازار را تهدید کرد و از این رهگذر بتدریج علائق تجاری مناطق پراکنده را واداشت تا در یک طبقه متوسط فرامنطقه‌ای که برای نخستین بار به نارضایی مشترک خویش آگاه بود، فراهم آیند. این طبقه متوسط معمول، به سبب وابستگی هایش به اقتصاد سنی و اعتقاد شیعی سنی، در سالهای بعد به طبقه متوسط سنی موسوم شد. دوم، تماس با غرب، بویژه تماس عقیدتی از طریق نهادهای نوین آموزشی، مفاهیم جدید، آرزوهای جدید، مشاغل جدید، و مآلاً طبقه متوسط شغلی جدیدی موسوم به روشنفکران پدید آورد. جهان بینی این روشنفکران دارای تحصیلات نوین با جهان بینی روشنفکران سابق درباری تفاوت اساسی داشت. آنان، نه به حق انهی پادشاهان که به حقوق سلب ناشدنی انسان معتقد بودند، نه از مزایای استبداد سلطنتی و محافظه کاری سیاسی، بلکه از اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم دفاع می‌کردند. نه حرمتگذار ظل الله فی الارض، که پاسدار برابری، آزادی و برادری بودند. علاوه بر آن، نه فقط تعداد

زیادی واژه غربی مثل دسپوت، فنودال، پارلمان، سوسیال، دموکرات و آریستوکرات را وارد واژگان زبان معاصر کردند، بلکه بر بسیاری واژه‌های قدیم معانی نئی تزریق کردند. برای مثال، معنی استبداد از «سلطنت» به «سلطنت مطلقه»؛ ملت از «جماعت مذهبی» به «ملت غیر مذهبی»؛ و مردم از معنایی عاری از هر مفهوم ضمنی سیاسی به معنایی دموکراتیک و میهن‌پرستانه، تغییر یافت. این مفاهیم را در یک‌کالِ طبقه جدید تحصیل کرده همراه با عقاید شیعی ضد دولتی طبقه متوسط سستی بود که به پیروزی آتی انقلاب مشروطه در سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ یاری رسانید.

تأثیر غرب از نخستین سالهای قرن سیزدهم آغاز شد و در شکل فشار نظامی، نخست از سوی روسها و سپس از سوی انگلیسها خود را نشان داد. روسها، مجهز به سلاحهای جدید، از آسیای مرکزی و قفقاز سرازیر شدند و قشون عشایری ایران را که دچار دست‌بندی شده بودند، به آسانی شکست دادند و عهدنامه‌های حقارت‌بار گلستان (۱۱۹۲) و ترکمن‌چای (۱۲۰۷) را به فتحعلی‌شاه تحمیل کردند.<sup>(۱)</sup> همینطور، انگلیس، به منظور مقابله با پیروزیهای روسیه و برای آنکه افغانستان را هم در برابر تزارها و هم قاجارها، منطقه حائلی هند قرار دهد، به جنوب ایران دست انداخت و عهدنامه ۱۸۵۷ (۱۲۳۶) پاریس را به شاه تحمیل کرد. در نتیجه این عهدنامه‌ها، سلسله قاجار، تبریز و جنوب ایران را پس گرفت و به عنوان حکمران مشروع ایران در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شد؛ اما گرجستان، ارمنستان و ناوگان دریای خزر را از دست داد، هر ادعایی بر افغانستان را از خود سلب کرد، مبلغ سه میلیون پوند به تزار غرامت پرداخت، و مهمتر از همه، یک سلسله کاپیتولاسیون تجاری به روسیه و انگلستان اعطا کرد. این کاپیتولاسیونها دو قدرت یاد شده را قادر ساخت تا هر جا که می‌خواهند کنسولگری و نمایندگی تجاری دایر کنند و بازرگانان خود را نه تنها از حقوق گمرکی هنگفت واردات، بلکه از عوارض داخلی، محدودیتهای مسافرتی محلی و رویه قضایی محاکم شرعی معاف دارند. این عهدنامه‌های دیپلماتیک، همچنان که غرض اصلی‌شان نیز بود، موجبات نفوذ اقتصادی در ایران را فراهم آوردند. طی این قرن، کل حجم تجارت خارجی ایران در واقع تا هشت برابر افزایش یافت.<sup>(۲)</sup> واردات - بویژه تولیدات انبوه منسوجات، سخت ابزار، شیشه، همچنین شکر، چای و ادویه - از ۲۰۰۰۰۰۰ پوند در سال ۱۲۰۹ به بیش از ۵۰۰۰۰۰۰ پوند در سال ۱۲۷۹ رسید. صادرات - عمدتاً پنبه خام: ابریشم، گندم، برنج، توتون، پوست و فرش - در همان دوره از ۲۰۰۰۰۰۰ پوند به حدود ۳۸۰۰۰۰۰ پوند رسید. در حالی که در آغاز قرن ایران نسبت به اقتصاد جهانی در انزوای بود، در پایان قرن به سوی ادغام در شبکه اروپایی تجارت بین‌المللی حرکت کرد.

شکستهای نظامی به اعطای امتیازهای دیپلماتیک انجامید؛ امتیازهای دیپلماتیک کاپیتولاسیونهای تجاری به بار آورد؛ کاپیتولاسیونهای تجاری را هموار کرد؛ و نفوذ اقتصادی، با متزلزل کردن صنایع بومی، اختلالات اجتماعی شدیدی پدید آورد. سنله قاجار این تهاجم را به دو شیوه کاملاً متفاوت پاسخ داد. در نیمه نخست این قرن کوشید دو برنامه بلندپروازانه برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی آغاز کند اما چون ناکام ماند، در نیمه دوم قرن به اصلاحات جزئی پرداخت. در این اصلاحات بیش از آن که با غرب مقابله کند، همکاری کرد؛ دولت را در برابر جامعه تقویت کرد، نه جامعه را در برابر دول خارجی؛ و به جای تغییرات کلی در سطح دولت، اندک تغییراتی در دربار صورت داد.

نخستین حرکت نوسازی را عباس میرزا انجام داد. هنگامی که وی ولیعهد و بنابراین حاکم آذربایجان بود، در طول جنگ اول ایران و روس کشف کرد که نیروی عشایری - که او با تحقیر آنها را «اوباش» می نامید<sup>(۳)</sup> و رد می کرد - در برابر توپخانه سوار کارساز نیست. از این رو به اصلاح طلب معاصر خود در امپراتوری عثمانی، سلطان سلیم سوم، تأسی کرد و «نظام جدید» عثمانی را به سبک خویش در آذربایجان پیاده کرد. شش هزار سرباز، هشتاد اصله این نظام بود؛ آنان مجهز به توپخانه سوار و سلاحهای جدید بودند، از دولت حقوق مرتب می گرفتند، لباس متحدالشکل داشتند، در سربازخانه ساکن بودند و مشق می کردند، و توسط افسران اروپایی آموزش می دیدند. عباس میرزا برای تجهیز قشون جدید، یک کارخانه توپ سازی، یک کارگاه تولید تفنگ سرپر، و دارانترجمه ای برای کتب راهنمای نظامی و مهندسی در تبریز بنهاد. برای حفظ آن، نخستین میسیونهای دائمی ایران در خارج راه، در پاریس و لندن، دایر کرد. برای تأمین آتیه این تأسیسات، نخستین گروه دانشجویان ایرانی را به اروپا اعزام کرد؛ آنان ملزم به تحصیل دروس عملی چون علوم نظامی، مهندسی، اسلحه سازی، طب، نقشه برداری، و زبانهای جدید بودند.<sup>(۴)</sup> برای تأمین هزینه اقدامات خود، حقوقهای دربار، مسترپها و ولخرجیها را موقوف کرد؛ همچنین از طریق تعرفه های حمایتی و فرمان خودداری از مصرف پوشاک خارجی، عواید را افزایش داد. برای جلوگیری از تکرار قیام مذهبی که سلطان سلیم سوم را ساقط کرده بود، فتوای روحانیت را در موافقت با نظام جدید به دست آورد. دوستش، شیخ الاسلام تبریز اعلام داشت که بازسازی قشون کاملاً با اسلام مطابقت دارد، مگر نه آن که قرآن می فرماید خداوند کسانی را که در صفوفی استوار در راه او می جنگند، دوست می دارد؟ وقایع نگار دربار عباس میرزا نیز می نویسد که وی با ذهن وقاد خود از طریق اروپاییان تدابیر جنگی را که پیامبر اختراع کرده بود، مجدداً کشف کرد؛ اروپاییان این تدابیر را آموخته بودند و به کار می بردند؛ حال آن که پیروان پیامبر قربانی جهل



و سستی و غرور و تعصب، و «خطوط رزمی نامنظم» اند.<sup>(۵)</sup> به این ترتیب، قشون جدید، وارث غیر مستقیم اما مشروع پیامبر اسلام بود.

این نظرها شاید نظام جدید را از اعتراض عموم مصون داشته باشد اما نتوانست جلوی توطئه‌های سیاسی را بگیرد. اقدامات صرفه‌جویانه، خصومت درباریان و مستمری‌بگیران و مالیات‌چپها را برانگیخت. تعرفه‌های جدید، اعتراض غریبان را در پی داشت: وابسته تجاری انگلیس شکایت کرد که «حکم، حمایتی، ناقض قوانین طبیعی تجارت آزاد است.»<sup>(۶)</sup> قشون جدید، هراس خوانین محلی را برانگیخت. برای رفع این هراس، طرح‌های اولیه آن قدر جرح و تعدیل شد که سرانجام هر هنگ به صورت فوجی عشایری به فرماندهی رئیس همان عشیره درآمد. علاوه بر آن، قشون جدید، با تقویت عباس میرزا، خصومت برادران تنی و ناتنی متعدد وی را برانگیخت. بعضی از این شاهزاده‌ها، که ولاعهدی عباس میرزا را قبول نداشتند، شایع کردند که ولیعهد خطرناک، بدعتگر و حتی «مخفیانه بیدین» است.<sup>(۷)</sup> همچنین، شکستهایی که در جنگ دوم ایران و روس بر قشون جدید وارد آمد، فقط این نظر فتحعلی شاه را تأیید کرد که بهترین سلاح هنوز هم همان «نیزه آبا و اجدادی» است.<sup>(۸)</sup> در نتیجه، عباس میرزا مدتها پیش از مرگ طبیعی‌اش در ۱۲۱۲، مرگ تدریجی «نظام جدید» خود را به چشم دید.

دومین حرکت نوسازی را میرزا محمد تقی خان فراهانی، مشهور به امیرکبیر، صورت داد. او در تبریز، که پدرش در آنجا آشپز وزیر عباس میرزا بود، بزرگ شد و نظر عباس میرزا را جلب کرد. بعدها منشی مخصوص قشون شد و به تحسین نظام جدید پرداخت. هنگامی که مقام فرستاده ویژه در امپراتوری عثمانی را یافت، به اصلاحات موسوم به «تنظیمات» سخت علاقه مند شد و در بازگشت کم‌کم اعتماد ولیعهد، ناصرالدین شاه آینده، را جلب کرد. به محض اینکه شاهزاده جوان در سال ۱۲۲۷ به تخت سلطنت جلوس کرد، امیرکبیر لقب امیرنظام و صدراعظم یافت و مشوق انجام اصلاحات وسیعی شد. قشون دائمی را مجدداً احیا کرد و برای تجهیز آن و قطع واردات از خارج، پانزده کارخانه بنا کرد: کارخانه توپ‌سازی، تولید اسلحه سبک، لباس متحدالشکل، سردوشی و نشان، منوجات پشمی، البه، چلوار، درشکه، سماور، کاغذ، چدن، سرب، مس و شکر. نخستین روزنامه رسمی کشور را به نام روزنامه وقایع اتفاقیه انتشار داد و مهتر از همه، نخستین مدرسه غیرمذهبی کشور، دارالفنون، را تأسیس کرد. دارالفنون برای محصلان خود که اغلب از فرزندان اشراف و اعیان بودند، کلاسهای زبانهای خارجی، علوم سیاسی، مهندسی، کشاورزی، معدن، طب، دامپزشکی، علوم نظامی، و موسیقی گروهی ترتیب داد. امیرکبیر برای تأمین هزینه این طرحها

از هزینه‌های دیگر، بویژه هزینه‌های دربار، کاست و از طریق افزایش عوارض واردات، مهتی برای فروش تجارتخانه‌ها، بررسی صلاحیت مالیات‌نچینها، و مالیات جدید بر تیوندارانی که دیگر نیروی مسلح برای دفاع از کشور نمی‌فرستادند، درآمد دولت را بالا برد.

این اقدامات، واکنشی فوری برانگیخت. تیونداران، مالیات جدید را نه وجهی مشروع برای موارد مرسوم بلکه اجحاف نامطلوبی به منظور تقویت حکومت به هزینه ایالات تلقی کردند. نمایندگان انگلستان و روسیه نه تنها از تعرفه‌های حمایتی بلکه از تصمیم مهتی بر دریافت کمک فنی از فرانسه و امپراتوری اتریش - هنگری ناراحت بودند. مفکۀ مادر از نفوذ خود بر شاه به سود درباریانی که از قطع وجوهات سخت مستأصل بودند، استفاده کرد. ضربه نهایی را شورش بابیان وارد آورد که با این اصلاحات مصادف بود و جوی ثباتی سیاسی را بر سراسر کشور حاکم کرد. امیرکبیر در ۱۲۳۰ معزول گشت، به خارج از پایتخت تبعید گردید، و کمی بعد در همانجا کشته شد؛ نقشه‌های وی برای آینده متروک ماند، و کارخانجات صنعتی اش، به رغم سرمایه‌گذاری هنگفت به حال خود رها شد و از میان رفت. تلاش برای نوسازی سریع، تدافعی و دولتی در قرن سیزدهم چنین پایان گرفت.

اگرچه ناصرالدین شاه با کشتن امیرکبیر به برنامه‌نوسازی نطمه زد، اما به هیچ وجه کل روند نوسازی را نابود نکرد. در واقع، ناصرالدین شاه و وزیرایش، خود نوآوریهای زیادی در طول سلطنتی دراز که تا سال ۱۲۷۵ طول کشید، انجام دادند.<sup>(۹)</sup> اما این نوآوریها به جای آن که به تغییر سریع منجر شوند، حرکتی بطئی به سوی تغییر برانگیختند؛ به جای آن که کشور را در برابر دشمنان خارجی حفظ کنند، حامی دربار در برابر مدعیان داخلی بودند؛ و به جای حمایت از اقتصاد، توجه غریبان را به اقتصاد ایران جلب می‌کردند. علاوه بر آن، قصد جلب تجارت بیگانگان با دو جریان خارجی مصادف گشت: فشار روس و انگلیس برای بهبود ارتباطات بین‌المللی، و جستجوی اروپا، بخصوص انگلستان، در پی بازارهایی در ماورای بحار برای آنکه بتوانند سرمایه اضافی خود را در آن به کار اندازند. سرمایه‌گذاران خارجی جستجو برای یافتن امتیازاتی در آن سوی دریاها را تقریباً در همان زمانی آغاز کردند که ناصرالدین شاه جستجو برای جلب سرمایه‌گذاران خارجی را شروع کرد.

دوران شکار امتیازات در سال ۱۲۵۱ با آنچه که کُرُزُن به درستی «شگفتی قرن» نامید، شروع شد. بارون جولبوس دو رویترا، اهل انگلستان، در قبال ۴۰۰۰۰ پوند و ۶۰ درصد منافع از امتیاز گمرکات، انحصار تأسیس بانک دولتی، اجاره دادن کل گمرکات، استخراج همه معادن (به استثنای طلا، نقره و سنگهای قیمتی)، احداث راه آهن و تراموا تا هفتاد سال، و احداث کانال، تأسیسات آبیاری، راهها، خطوط تلگراف و کارخانجات صنعتی در آتیه را به

دست آورد. کرزن توضیح می‌دهد: «این قرارداد، کامل‌ترین واگذاری همه منابع یک کشور به بیگانگان است که در تاریخ بشر به انجام که هیچ، به فکر کسی رسیده است.»<sup>(۱۰)</sup> این قرارداد در ایران و روسیه چنان مخالفتی برانگیخت که باید به فسخ می‌انجامید.

اگرچه امتیاز روپتر لغو شد، واگذاری امتیازات همچنان ادامه یافت. روپتر امتیاز استخراج معدن و تأسیس بانک را مجدداً کسب کرد که بعدها به صورت بانک شاهنشاهی ایران درآمد. اداره تلگراف هند و اروپایی انگلیس، همراه با شرکت انگلیسی تلگراف هند و اروپایی، قراردادهایی برای توسعه ارتباطات تلگرافی از اروپا به هندوستان از طریق ایران به دست آورد. برادران لینگ، شرکت دیگر انگلیسی، رود کارون را تا شوشتر برای قایق‌رانی آماده کرد و راه شوشتر تا اصفهان را مرمت نمود. بانک شاهنشاهی انگلیس، انحصار چاپ اسکناس، اجازه تأسیس شعبات در ایالات و حق اخذ عوارض در بسیاری از راه‌های جنوب کشور را به دست آورد. در این میان، روسها نیز امتیازاتی دریافت کردند. دولت روسیه امتیاز توسعه و اداره خطوط تلگراف از مرز خود تا تهران را کسب کرد. سی‌دولاروت، یک شرکت خصوصی روسی قرارداد لایروبی بندر انزلی و سنگفرش جاده انزلی تا قزوین، قزوین تا تهران، قزوین تا همدان، و از مرز شمالی تا تبریز را به دست آورد. این سالها را دوره سنگفرش جاده‌ها، در ایران نامیده‌اند.<sup>(۱۱)</sup> یک شرکت دیگر روسی، انحصار ماهیگیری در دریای خزر و باز علاوه بر آن انحصار بیمه حمل و نقل در ایالات شمالی را اخذ کرد. بعلاوه، روسها از طریق سهام خود در شرکت بلژیکی در ساختن حدود ۱۴/۵ کیلومتر خط آهن بین تهران و شاه‌عبدالعظیم مشارکت کردند. به این ترتیب سرمایه‌گذاری خارجی طی نیمه دوم قرن سیزدهم از تقریباً صفر به ۱۲۰۰۰۰۰۰ پوند رسید. دروازه‌های ایران به روی سرمایه اروپایی همانند تجارت اروپایی باز بود.

درآمدهای حاصل از وامها و اعطای امتیازها در راههای گوناگونی خرج می‌شد. همان‌طور که مستقدان دربار معمولاً اشاره می‌کردند، مقداری از آن صرف تجملات درباری می‌شد و امتیاز حیرت‌انگیز روپتر نیز صرف مسافرت بزرگ ناصراندین شاه به اروپا شد اما بیشتر عایدات به مصرف تأمین هزینه سنگین تورم و همچنین هزینه هنگفت طرحهای نوسازی می‌رسید. افزایش قیمتها، که بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲۸۰ به حدود ۶۰۰ درصد می‌رسید، تا حدودی به علت تنزل بهای مسکوکات توسط دولت، اما عمدتاً به واسطه سقوط فاحش ارزش نقره در بازار جهانی بود که فلز اصلی در مسکوکات ایرانی محسوب می‌شد.<sup>(۱۲)</sup> علاوه بر بالا رفتن ارزش کالاهای وارداتی، تنزل قیمت نقره اعتماد به وجه رایج مملکتی را متزلزل ساخت و بدین وسیله تورم را تشدید کرد.

تورم، آثار وخیمی در کشور داشت. اگرچه مخارج دولت، بویژه بابت حقوقها، ذخیره غلات، و ابزار نظامی افزایش یافت، عواید دولت، بخصوص از مالیات ثبوتی و مالیاتهای معوق، کساد بود. برای مثال، به رغم ترقی شدید قیمتها، عایدات حاصل از مالیات اراضی در گیلان فقط از ۱۷۹۱۳۹ تومان در سال ۱۲۴۵ به ۲۰۲۱۰۰ تومان در سال ۱۲۷۱ رسید.<sup>(۱۳)</sup> ناصرالدین شاه، گرفتار بین هزینه‌های متزاید و عواید کساد، و بین نیاز به کسب عایدات اضافی و خطرات سیاسی وضع مالیاتهای جدید، بیش از پیش به فروش القاب و عناوین، حق بهره‌برداری، امتیازات، مزایا، انحصارات، اراضی، تیول، و زیانبارتر از همه، مقامات عالی - قضاوت، سفارت، حکومت، و حتی وزارت - متوسل شد. آن‌طور که یکی از مورخان معاصر گفته است، در دربار بندرت روزی بدون فروش چیزی، به کسی، به قیمتی، سپری می‌شد.<sup>(۱۴)</sup> هرچند غالب عایدات حاصل از این فروشها به مصارف دربار می‌رسید، مقداری از آن نیز خرج طرحهای جدید می‌شد. شبکه تلگراف که حدود ۱۴۵۰۰ کیلومتر را در سال ۱۲۸۰ زیر پوشش می‌گرفت، نه تنها لندن را به هند، بلکه تهران را نیز به ولایات وصل می‌کرد و به این ترتیب، شاه را با کارگزارانش در ولایات مربوط می‌ساخت. فوج قزاق، که در ۱۲۷۵ به حدود دو هزار نفر می‌رسید، گارد درباری کوچک اما منضبط شاه را تأمین می‌کرد. در عین حال، پایتخت دارای نیروی پلیس مرتب، خدمات شهرداری، گروه رفتگران، یک درمانگاه، یک ضرابخانه مرکزی جایگزین ضرابخانه‌های متعدد ایالات، و شبکه‌ای از خیابانهای سنگفرش شده، چراغهای گاز و تراموای اسبی بود. تجدد، یا دست‌کم شکل ظاهری‌اش، سرانجام به تهران رسیده بود.

ناصرالدین شاه همچنین علاقه ادواری ولی پیگیر به اصلاحات اجتماعی، آموزشی و حتی اداری داشت. تجارت برده را ممنوع کرد و قول داد مالکیت خصوصی را محترم شمارد. کشت محصولات جدید، بویژه شکرچه، زنده به گور کردن، و قطع دست و پای مجرمان، زندانهای مجازاتهای سستی، بویژه شکنجه، زنده به گور کردن، و قطع دست و پای مجرمان، زندانهای ساخت. یک انجمن مشورتی، هرچند کوتاه مدت، به نام مجلس مصلحت‌خانه و یک مجلس تجار در تهران و در شهرهای اصلی ایالات تشکیل داد. به حکام ایالات توصیه کرد علما را در سیاست دخالت ندهند و در حوزه دعا و نماز، درس گفتن، امور شرعی و ربط با خدای محدودشان کنند.<sup>(۱۵)</sup> به میونرهای کاتولیک و پروتستان اجازه داد که در بین یهودیان، آسوری‌ها و ارمنی‌ها فعالیت کنند و در تبریز، ارومیه، تهران، اصفهان و همدان مدرسه، درمانگاه و چاپخانه بسازند. علاوه بر این، دارالفنون را توسعه داد و چهل نفر از نخستین فارغ‌التحصیلان آن را به فرانسه فرستاد.<sup>(۱۶)</sup>

سرانجام این که ناصرالدین شاه دو مدرسه نظام، دو روزنامه رسمی — یکی درباره مسائل نظامی و دیگری علمی — بک دارالترجمه و یک چاپخانه دولتی جدید تأسیس کرد. این چاپخانه همراه با دارالفنون و چاپخانه دیگری در تبریز در طول این قرن بیش از ۱۶۰ عنوان کتاب انتشار داد. این عناوین شامل ۸۸ درسنامه نظامی، خودآموز زبان، و مبانی طب؛ ۴ عنوان زندگینامه مشاهیر اسلام؛ ۱۰ سفرنامه به غرب، از جمله سفرنامه خود ناصرالدین شاه به اروپا؛ ۱۰ ترجمه آثار کلاسیک اروپایی از جمله رابینسون کروزوئه از [دانیل] دیفو، نمایشنامه‌های مولیر، سه تفنگدار [آلکساندر] دوما، دور دنیا در هشتاد روز [ژول] ورن و طنز مشهور [جیمز] موریه درباره ایران، ماجراهای حاجی بابا؛ ۱۰ عنوان تاریخ ایران از جمله تاریخ ایران سرجان ملکم و تاریخ مختصر ایران مارکام — به این ترتیب ایرانیان شروع به نظاره گذشته خود از دید اروپاییان معاصر کردند — و بالاخره ۲۰ ترجمه از آثار اروپاییان درباره تاریخ غرب: زندگینامه‌های ناپلئون، نیکلای اول، فردریک کبیر، ویلهلم اول و لئوئی پانزدهم؛ تاریخ مختصر ژم، آتن، فرانسه، روسیه و آلمان؛ و مقالات و نثر درباره پتر کبیر، اسکندر کبیر و شارل کبیر امپراتور سوئد بود. شاه ترجمه بسیاری از این کتابها را برای تجلیل از سلطنت سفارش داد اما همین ترجمه‌ها، ناخواسته، با ترسیم تفاوت فاحش بین شاهان ایران و پادشاهان نامدار اروپا، و بین فقر ایران و ثروت اروپا به خوانندگان ایرانی، کم‌کم سلطنت قاجار را تضعیف می‌کرد.

### طبقه متوسط سنتی

بازارها جای دادوستد، کارگاه و دکان، صرافی و بانک، مراکز صنعتی، انبار، مراکز تجاری، و مراکز مذهبی ایران قدیم بود. فروش کالا، تولید محصولات، بنای مساجد، موعظه علمای دین، ذخیره‌سازی غله دولت، پرداخت وام، تأمین وام برای اعیان و اشراف و نیز بعضی از شاهان، در آنجا انجام می‌گرفت. اما در عین حال که بازار نقش اقتصادی و اجتماعی مهمی ایفا می‌کرد، نفوذ سیاسی طبقه متوسط بازاری تحت‌الشعاع اختلافات گروهی بود. موقعیت جغرافیایی، شهری را از شهری دیگر بیگانه می‌ساخت و در خود هر شهر نیز رقابتهای فرقه‌ای، صنعتی، و زبانی، بخشی از بازار را از بخش دیگر جدا می‌کرد. بدین ترتیب، طبقه متوسط سنتی، هویتی اجتماعی-اقتصادی داشت اما نیروی سیاسی فراگیری به حساب نمی‌آمد.

همه این وضع با نفوذ غرب و پاسخ قاجار به آن — یا بهتر بگوییم فقدان پاسخی منسجم — تغییر اساسی یافت. در سال ۱۱۸۰ [ابتدای قرن نوزدهم میلادی] طبقه متوسط دقیقاً به گروههای کوچک محلی تقسیم می‌شد؛ در سال ۱۲۸۰ [ابتدای قرن بیستم میلادی] به صورت

نیروی گسترده و فراگیری درآمد که برای نخستین بار به شخصیت مشترک سیاسی خود گاهی داشت. راه‌اندازی خطوط تلگراف، ترمیم راههای قدیم، احداث جاده‌های جدید، انتشار روزنامه‌ها، و راه‌اندازی شبکه پستی در دهه ۱۲۵۰ همه ارتباط را آسانتر ساخت و بنابراین فاصله بین مراکز شهری را کاهش داد. پیوستن ایران به اقتصاد جهانی موجب ادغام بازارهای محلی در اقتصاد ایران گشت؛ واردات کالاهای ساخته شده، تجارت داخلی را افزایش داد؛ صادرات محصولات کشاورزی — بویژه پنبه، برنج، توتون و پوست — خوداتکایی گروههای محلی را از میان برد، تجاری شدن کشاورزی را به ارمغان آورد، و برخورد بین شهر و روستا، بین صادرکنندگان و روستاییان، و بین نرولخواوران و کشاورزان را شدت داد. اتخاذ تصمیمات مهم اقتصادی در تهران، بخصوص واگذاری امتیازات و تشکیل یک ضربخانه مرکزی در ۱۲۵۶، توجه اغلب شهرهای ایالات را به پایتخت جلب کرد. سرازیر شدن انبوه کالاهای ساخته شده، بویژه منسوجات، صنایع دستی را متزلزل ساخت، و مآلاً برای بسیاری از بازارها دشمن مشترکی پدید آورد که نامش «خارجی» بود. به گفته ذیحساب مالیاتی اصفهان در گزارشی مربوط به صنف بافندگان،

در گذشته منسوجات مرغوب در اصفهان تولید می‌شده؛ زیرا همه از بالا تا پایین اجناس داخلی مصرف می‌کردند. اما در چند سال اخیر مردم ایران تیفته اجناس رنگین و ارزان قیمت اروپایی شده‌اند. به این ترتیب، بیش از آن که تصور می‌کردند، متحمل زیان شدند. بافندگان محلی که سعی می‌کنند از پارچه‌های وارداتی تقلید کنند، کیفیت تولیدشان را پایین آورده‌اند؛ روستاها دیگر منسوجات ایرانی را نمی‌خرند و مشاغل زیادی از این طریق سخت صدمه دیده‌اند. دست‌کم یک دهم اصناف این شهر بافنده بودند که حتی نه دهم آنها هم باقی نمانده است. حدود یک بیستم بیوه‌زنان نیازمند اصفهان بچه‌هایشان را با عایدات حاصل از نخریسی برای بافندگان تأمین می‌کردند؛ آنان در حال حاضر منبع امر و معاش خود را از دست داده‌اند. همین طور، دیگر اصناف مهم، همچون رنگرزان، نخ‌بایان، و پشم‌شویان هم آسیب دیده‌اند. مشاغل دیگر نیز از زیان مصون نمانده‌اند؛ مثلاً کشاورزان دیگر نمی‌توانند محصول پنبه خود را به قیمت بالا بفروشند.<sup>(۱۷)</sup>

امتناع دولت از وضع تعرفه‌های حمایتی، خصوصاً تولیدکنندگان محلی را شدت داد. یک گزارش انگلیسی به صراحت می‌گوید که هرچند تجارت آزاد اغلب شاخه‌های صنعت بومی را منهدم می‌کند، دولت همه درخواستهای افزایش عوارض واردات را نادیده می‌گیرد.<sup>(۱۸)</sup> امتیازات اعطایی به بازرگانان خارجی نه تنها به تولیدکنندگان محلی بلکه به تجار داخلی نیز صدمه زد. مثلاً یک واردکننده اروپایی نسبتاً نخی در مرز ۵ درصد عوارض می‌پرداخت ما

واردکننده ایرانی همان کالا مجبور بود ۷ تا ۸٪ به عنوان عوارض اضافی، عوارض بازاری، مالیات محلی و عوارض راه بپردازد. وابسته تجاری انگلیس هشدار می‌دهد که این اجحافها تجار بومی را ناگزیر می‌کرد یا دست از کار بکشند یا به تابعیت خارجی درآیند.<sup>(۱۹۱)</sup>

تورم نیز موقعیت رقابتی تجار بومی را در برابر بازرگانان اروپایی تضعیف کرد. کاهش جهانی قیمت محصولات کشاورزی که در ۱۲۵۰ آغاز شد و تا ۱۲۸۰ [پایان قرن نوزدهم] دوام یافت، موجب ناامنی برای بسیاری از صادرکنندگان ایرانی گشت؛ چون قیمت بک بوشل [معادل ۳۶/۴ لیتر] گندم از ۱/۵۰ دلار به ۰/۲۳ دلار در ۱۲۷۳ کاهش یافت. حجم صادرات گندم از بوشهر ۸۰٪ بیشتر شد اما ارزش حاصل از آن چندان بالا نرفت. سرانجام، ظهور سرمایه اروپایی و امتیازات اعطایی به سوداگران اروپا، بورژوازی کمپرادور را در خارج از بازار به وجود آورد. اگرچه شهرت داشت که این گروه جدید مسلمان نیستند، اما یک منبع انگلیسی نشان می‌دهد که چنین نبود؛ از پنجاه و سه نفر ثروتمندترین بازرگانان فعان در آخر قرن گذشته بک نفر زرتشتی، پنج تن ارمنی، اما چهل و هفت نفر مسلمان بودند.<sup>(۱۹۰)</sup>

بنابراین، در نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد تقسیم طبقه متوسط متمول به دو بخش متمایز هستیم. در یک سو، رشد تجارت خارجی سبب ظهور بورژوازی کمپرادور کوچک اما ثروتمند شد. در سوی دیگر، سرانجام شدن کالا، سرمایه، و بازرگانان خارجی موجبات زوال بورژوازی بومی را فراهم آورد. این زوال — که به همه، از حیدری و نعمتی، مشرغ و شیخی، شیعه و بهائی، تهرانی و تبریزی و اصفهانی و شیرازی و کرمانی و مشهدی، به یکسان لطمه زد — همراه با بهبود ارتباطات، در سرتاسر بازارهای کشور احساس نارضایی مشابهی ایجاد کرد.<sup>(۱۹۱)</sup>

بسیاری از مسائل پیش روی بورژوازی بومی را در گزارشی مکتوب به ناصراندین شاه از جانب یک مقام دولتی که در سال ۱۲۶۱ از بوشهر بازدید کرده بود، می‌توان دید. نویسنده گزارش با ذکر این که بوشهر طی دهه اخیر به صورت بندری عمده درآمد است و می‌تواند بعضی دیگری شود، دلایلی ذکر می‌کند مبنی بر این که چرا این شکوفایی موجب رفاه ایرانیان نگشته است. نخست، دول خارجی، برخلاف دولت ایران، بازرگانان خود را تشویق می‌کردند؛ مثلاً سوداگران انگلیسی، از آژانسهای دیپلماتیک و تجاری خود در خلیج فارس کمک می‌گیرند؛ این آژانسها نیز به نوبه خود از پارلمان انگلیس در لندن کمک می‌گیرند؛ و پارلمان پیوسته در سیر منافع انگلستان عمل می‌کند؛ دوم، تجار محلی که از قایقهای قدیمی استفاده می‌کردند، مجبور بودند با کمپانیهای اروپایی که کشتیهای مدرن داشتند، به رقابت بپردازند. سوم، دولت ایران نتوانسته بود امکانات ذخیره‌سازی برای اتباع خود ایجاد کند؛ حال آن که

دولت انگلیس برای بازرگانان خود نه تنها انبارهای ذخیره کالا بلکه یک بیمارستان و یک پادگان نظامی نیز تدارک دیده بود. چهارم، تجار ایرانی، مشمول مالیاتها، تعرفه‌ها، و عوارض داخلی هنگفت بودند: «تاجران بوشهر غالباً شکایت دارند که اروپاییها فقط ۵٪ عوارض واردات می‌دهند ولی آنها مجبورند عوارض اضافی در شیراز، اصفهان و در هر شهر دیگری که فروش دارند، پردازند. گزارش با این هشدار به پایان می‌رسد که تجار ایرانی مجبور خواهند شد که حمایت انگلیسیان را کسب کنند و به این ترتیب به تبعیت انگلیس درآیند تا بتوانند به کسب خود ادامه دهند: یکی از بزرگترین تجار بوشهر اخیراً به تابعیت امپراتوری بریتانیا درآمد. این امر سبب کاهش میزان مالیاتها می‌شود. همچنین بیم آن می‌رود که دیگران نیز به این عمل وادار شوند. دولت باید جلو این جریان را بگیرد.» ناصرائدین شاه در پشت این گزارش، تجار را «خودخواه» خواند و گزارش را «بسیار جالب» دانست و ستود اما هیچ دستور مشخصی برای حل مسأله نداد. (۳۳)

## روشنفکران

در حالی که تأثیر غرب بازار را به صورت طبقه مشمول یکپارچه ساخت، ارتباط با غرب از طریق سفر، ترجمه و مؤسسات آموزشی - آرای نو، آرزوهای نو، ارزشهای نو، و از این طریق، اندیشمندان نو پدید آورد. گرچه این روشنفکران طی قرن چهاردهم به صورت طبقه متوسط حقوق بگیر درآمدند، در قرن سیزدهم صرفاً یک قشر را تشکیل می‌دادند؛ زیرا اکثر و نامتجانس تر از آن بودند که بتوانند یک طبقه اجتماعی تشکیل دهند: بعضی اشرافی، حتی شاهزادگان، بقیه افراد لشکری و کشوری، و باز بعضی دیگر کارمند و تاجر بودند اما به رغم تفاوت‌های شغلی و اجتماعی، قشر خاصی را تشکیل دادند؛ زیرا در شوق به تغییر اساسی اقتصادی، سیاسی و عقیدتی با هم اشتراک داشتند.

اندیشمندان، با ساختن واژه‌های نورالفکر و روشنفکر در توصیف خویش، چیزهای زیادی را درباره خود فاش کردند. آرای غربی، بویژه روشنگری فرانسوی، به آنان آموخت که تاریخ نه آن‌طور که روحانیون معتقد بودند نمایش اراده خداوند، و نه آن‌طور که وقایع‌نگاران دربار لایتنقطع اظهار می‌کردند ظهور و سقوط سلسله‌ها، بلکه بیشتر سیر مداوم پیشرفت بشر است. تاریخ غرب افناع‌شان کرد که پیشرفت انسان نه فقط ممکن و لازم است، بلکه قابل حصول نیز هست؛ به شرطی که سه زنجیر استبداد سلطنتی، تعصب روحانیت، و امپریالیسم بیگانه را بگسلند. آنان اولی را دشمن ناگزیر آزادی، برابری، و برادری؛ دومی را مخالف طبیعی تفکر علمی و عقلانی؛ و سومی را استثمارکننده سیری‌ناپذیر کشورهای



کوچکی چون ایران می‌دانستند و از آن نفرت داشتند. علاوه بر این، آموزش غربی به آنها آموخت که شناخت حقیقی از تعقل و علوم نوین حاصل می‌شود، نه از کشف و شهود و آموزش مذهبی. آنان بدین‌گونه، نه از لحاظ تحصیلات کمتی، زیرا باسوادان قدیم به تحصیلات مکتبی مفضل می‌بالیدند، بلکه از نظر دانش کیفی برای ساختن جامعه‌ای نوین، ادعای «روشن‌شدگی» داشتند.

روشنفکران بدین‌سان مشروطیت، دنیویت و ناسیونالیسم را سه وسیله حیاتی برای توفیق در ایجاد ایرانی نوین، نیرومند و پیشرفته می‌دانستند. آنان می‌گفتند که اولی قدرت ارتجاعی سلطنت را از بین می‌برد؛ دومی نفوذ سستی روحانیت را زایل می‌سازد؛ و سومی چنگالهای استثمارگر امپریالیستها را قطع می‌کند. اما این سه نهضت اگرچه همه متوجه یک هدف بود، غالباً تغییری موقت در تاکتیکهای فوری ایجاد می‌کرد؛ چرا که روشنفکران گاهی با شاه بر ضد روحانیت، گاهی با روحانیت بر ضد شاه، زمانی، با شاه بر ضد قدرتهای استعماری، و گاه، مثلاً در انقلاب مشروطه، با روحانیت، هم بر ضد شاه و هم قدرتهای استعماری متحد می‌شدند. این سازگاری تاکتیکی را همراه با سازگاری کلی، می‌توان در زندگی و آثار دو عضو بسیار مهم روشنفکران قرن نوزدهم — سید جمال‌الدین «افغانی» و میرزا ملکم‌خان — مشاهده کرد.

سید جمال‌الدین در اواخر دهه ۱۲۱۰ در یک خانوادهٔ زمیندار خرده پا در روستایی آذری‌زبان در اطراف همدان به دنیا آمد. گرچه پدرش تنگدست بود، به واسطهٔ پیوندهای خانوادگی توانست تحصیلات دینی خود را به پایان رساند. درس را از قزوین آغاز و در حوزهٔ معتبر نجف دنبال کرد. اما طی این تربیت سستی، ذهن کنجکاو جمال‌الدین او را به زمینه‌های غیرسستی — نخست به شیخ‌گری، سپس به بایگ‌گری، و سرانجام به هندوستان در جستجوی علوم جدید — کشاند. بعدها اظهار داشت که در پی تحصیلات جدید برآمد؛ زیرا از تحصیلات قدیم چیزی عایدش نشده بود. چون در سال ۱۲۳۶ به بمبئی رسید، سخت تحت تأثیر قیام هند قرار گرفت. از یک طرف، توفیق اولیهٔ قیام در بسیج کردن مسلمانان هند بر ضد انگلیس او را به پژوهش در رابطهٔ بین مذهب رایج و اقدام سیاسی واداشت. از طرف دیگر، شکست آتمی قیام، او را در برابر فن‌آوری نوین مبهوت ساخت و از این رو اشتیاق وی را به علوم جدید تشدید کرد. تفکر وی به سه نتیجهٔ اساسی انجامید: این که امپریالیسم با تصرف هند اکنون خاورمیانه را تهدید می‌کند؛ این که شرق از جمله خاورمیانه فقط با اقتباس فوری فن‌آوری غرب می‌تواند در برابر یورش غرب ایستادگی کند؛ و این که اسلام، به رغم سنت‌گرایی اش، مذهبی مؤثر در بسیج کردن مردم بر ضد امپریالیستهاست. جمال‌الدین هرچند

بارها به مقتضای حال نظراتی نه چندان اساسی را اتخاذ و رها کرد، این عقاید اصولی را در سراسر دوران دراز مبارزه حفظ کرد.

سیدجمال پس از ترک هند، از راه عربستان و خلیج فارس به افغانستان رفت. از آنجا که مهمان دربار محافظه کار افغان بود، آرای اصلاح طلبانه اش را مخفی نگه داشت و در عوض کوشید شاه را به اتحاد با روسیه در برابر تهدید خارجی خطرناک تر، یعنی انگلستان، وادارد. چون به محیط پیشرفته تر استانبول رسید، خود را «افغانی» نامید تا شیعه بودنش را پنهان دارد و با اعلام علنی این که مسلمانان اگر علاوه بر شهود الهی، از راه تعقل بشری به دنبال کسب دانش باشند، می توانند شکوه و عظمت از دست رفته خود را بازیابند، جنجالی عظیمی برانگیخت. این امر تحسین شدید اصلاح طلبان و مخالفت همزمان محافظه کاران مذهبی را برایش به ارمغان آورد. با تبعید به مصر، سید به فراموشی آن منطقه پیوست و برای نجات کشور از دست خدیو مصر، همدست اصلی انگلیسها، خواهان اصلاحات سیاسی شد. با تبعید مجدد، سید جمال سالهای بین ۱۲۵۸ و ۱۲۶۵ را در حال سفری طولانی در هند و اروپا گذراند.

سیدجمال الدین در هند، هم با مسلمانان مذهبی و هم ضد مذهبی به جر و بحث پرداخت؛ مذهبها را به خاطر اکراهشان از پیوستن به هندوها در مبارزات ملی مورد حمله قرار داد و از ضد مذهبها به دلیل درک نکردن این نکته که مذهب رایج حربه ای مؤثر در نبرد با امپریالیسم است، انتقاد کرد. اثر مشهور وی رساله «نیچریه»<sup>۴</sup> - که شگفتا شهرت دفترمان اسلام، را برایش به ارمغان آورد - نه به ابعاد اجتماعی، بلکه به جنبه های معنوی و روحی مذهب تأکید می نهد و معتقد است که مذهب در گرد آوردن افراد که طبیعتاً تنبل، حریص و ریا کارند، در اجتماعی قادر به ایستادگی در برابر غرب، نقش ارزنده ای دارد.

او در اروپا یا خاورشناسانی که ذهنیت غیر علمی، اعراب را سبب زوال اسلام می دانستند، مباحثاتی کرد. او اظهار داشت که علت رانه در نژاد که در تعصب مذهبی باید جست:

جا دارد از خود پرسیم که چرا تمدن عرب پس از آن فروغ ناباکی که بر جهان افکند، ناگهان زوال یافت، چرا این مشعل هرگز دوباره روشن نشد، و چرا جهان عرب همچنان در ظلمت عمیقی فرو رفته است. در اینجا مسؤولیت مذهب مسلمانان بسیار سنگین می نماید. واضح است که چون این مذهب مستقر شد، کوشید علوم را سرکوب کند و به واسطه استبداد سیاسی در این امر سخت توفیق یافت. سیوطی می گوید که خلیفه الهادی ۵۰۰۰ فیلسوف را در بغداد کشت تا علوم را در کشورهای اسلامی قلع و قمع کنند... من در سوابق دین مسیح نیز می توانم

۴ نام کامل این کتابچه، رساله ای درباره حقیقت مذهب نیچری و حال نیچریان است - م.

چنین حوادثی پیدا کنیم. ادیان، هر اسمی که داشته باشند، به یکدیگر شباهت دارند. هیچ توافقی و هیچ سازشی بین ادیان و فلسفه ممکن نیست. مذهب، ایمان و اعتقاد خود را بر انسان تحمیل می‌کند؛ حال آن که فلسفه او را، کلاً یا جزئاً، از آن رها می‌سازد.<sup>(۱۳۳)</sup>

سیدجمال‌الدین در سال ۱۲۶۵ اروپا را ترک کرد و چهار سال آتی را بیشتر در وطنش ایران گذراند. او نخست کوشید ناصرالدین شاه را به مقابله با انگلیسیها ترغیب کند. با ناکامی در این راه، به روحانیان محافظه کار و روشنفکران اصلاح طلب رو کرد. روحانیون را به مبارزه با غرب کافر خواند و به روشنفکران تأکید کرد که اصلاحات، بویژه اصلاحات سیاسی و آموزشی، کشور را در برابر غرب امپریالیست قدرتمند می‌سازد. این سخنان، شنوندگان فراوان و پرشور یافت و به این ترتیب حساسیت ناصرالدین شاه را برانگیخت. سیدجمال که در حرم شاه عبدالعظیم بست نشسته بود، دستگیر شد و با غل و زنجیر به امپراتوری عثمانی تبعید گشت. او گرچه نتوانسته بود انگلیس را بیرون براند و اصلاحات را رواج دهد، پشت سر خود در ایران پیروانی فراوان، بویژه در میان روحانیان و فارغ‌التحصیلان دارالفنون به جا نهاده بود.

جمال‌الدین شش سال آخر عمرش را در امپراتوری عثمانی گذراند. در استانبول چون موضوع اصلاحات سیاسی را امری بسیار خطرناک یافت، نیروی خود را در فعالیتهای کم‌خطرتر صرف کرد. سلطان را ترغیب کرد که نهضتی اسلامی در برابر روسها که اکنون خطرناکتر از انگلیسیها به نظر می‌رسیدند، به راه اندازد. دعوت به اصلاحات در اسلام را همچنان پی گرفت و بویژه سازگاری اصول قرآنی با کشفیات علوم جدید، و ترویج دانش نوین اروپای معاصر به جای دانش سنتی قدیم را مطرح کرد. علاوه بر این، در جنگ تبلیغاتی اش با شاه ایران همچنان به استدلالهای مذهبی و غیرمذهبی ادامه داد:

... شخصیت شاه ضعیف شده، و فهمش نقصان گرفته و ذهنش تباہ شده. قادر به حکومت و اداره مردم نیست امور مملکتی را به آدم بدکاری سپرده که منکر انبیا و بی‌اعتنا به شرع است. پس از بازگشت از فرنگ می‌گساری و با لامذهبها معاشرت می‌کند... این از امور شخصی اوست اما به‌زبان مسلمانان هم کارها کرده کشور را به دشمنان فروخته از جمله معادن، راهها، کار و اسرا، تنباکو، انگور، صابون و شکر و... بانک. و چه می‌دانی بانک چیست. بانک عبارت از این است که زمام ملت را یکجا به دست دشمن اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها نموده و سطنت و آقایی کفار را بر آنها پذیرند...<sup>(۱۳۴)</sup> ... شاه پس از هر سفر خود به اروپا جاربت خود را بر مردم خویش فرونی بخشیده است. نتیجه این شده است که مردمان ایران با مشاهده این که شاه پس از هر بار سیاحت اروپایی تحمل تر و مستبدتر می‌شود، طبعاً و غفلاً فزونی آلام خود را به تأثیر اروپا نسبت می‌دهند و از این قرار نفرت و انزجار آنان از اروپاییان شدیدتر می‌گردد...<sup>(۱۳۵)</sup>

سید جمال‌الدین به هنگام مرگ در ۱۲۶۷، هم شادی و هم تأسف خود را به دوستی ابراز کرد. شادی از این بابت که جو بیار تجدید که از غرب به سوی شرق جاری است، لاجرم روزی بنیان استبداد را برمی‌کند. تأسف، زیرا که افکار گرانبهای خود را در زمین بایره دربارهای سلطنتی به هدر داده بود؛ «باید بذر اندیشه‌هایم را در خاک حاصلخیز افکار مردم می‌کاشتم»<sup>(۲۶)</sup> ملک‌خان در سال ۱۲۱۲ از پدر و مادری ارمنی در بخش میخی‌شین جلغای اصفهان به دنیا آمد. پدرش فارغ‌التحصیل مدرسه‌ای انگلیسی در هندوستان، نخست در اصفهان و سپس در دربار سلطنتی در تهران انگلیسی و فرانسه درس می‌داد. او به دلیل علاقه زیادی که به تمدن غربی داشت، ملک‌خان را به مدرسه کاتولیکهای فرانسوی در اصفهان و سپس با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل مهندسی به فرانسه فرستاد. ملک‌خان در پاریس به فراماسونری و فلسفه سیاسی معاصر، بخصوص مکتب مهندسی اجتماعی سن‌سیمون و مذهب انسانیت اگوست کنت که بحث زیادی برانگیخته بود، علاقه شدیدی یافت. ملک‌خان پس از مراجعت به ایران در مدرسه دارالفنون که تازه تأسیس شده بود، به کار پرداخت و با آزمایشهای علمی نظر ناصرالدین شاه را جلب کرد. وی به اسلام گروید - شاید برای تسهیل فعالیت‌های اجتماعی‌اش - و انجمنی سری به نام فراموشخانه، با الهام از فراماسونهای اروپایی اما نه وابسته به آنها، تشکیل داد.

ملک‌خان با جلب نظر شاه، برای دربار دفتر تنظیمات تهیه کرد. این دفتر که آشکارا ملهم از جنبش «تنظیمات» معاصر در امپراتوری عثمانی بود، یکی از نخستین پیشنهاد‌های نظام یافته برای اصلاحات است که در قرن نوزدهم به نگارش درآمده است. این طرح با این هشدار می‌آغازد که کشور بزودی به کام قدرتهای بیگانه فرو خواهد رفت مگر آن که شاه فوراً دستور آغاز اصلاحات را صادر کند. ملک‌خان برای این اصلاحات و ضوابط، واژه قانون را وضع کرد تا آنها را هم از احکام مذهبی (شریعت) و هم از مقررات قدیم دولتی (عرف) متمایز سازد. ملک‌خان تأکید کرد که این قوانین جدید باید استوار بر دو اصل بنیادی باشند: بهبود رفاه عمومی، و برابری همهٔ آحاد جامعه. دفتر، با فهرستی از سفارشهای خاص به پایان می‌رسید: تقسیم حکومت به شورای قانونگذاری و قوه اجرایی، که هر دو را شاه باید تعیین و منصوب می‌کرد؛ توجه به آرای عمومی؛ تدوین قوانین پیشین؛ تشکیل قشون حرفه‌ای؛ ایجاد ادارهٔ مستقل مالیات؛ تدوین نظام جامع آموزشی؛ احداث شاهراههای جدید بین شهرهای اصلی؛ و تأسیس بانک دولتی به منظور کمک به توسعه اقتصادی.

ناصرالدین شاه نخست به پیشنهادها توجه کرد و حتی به قبول سمت استاد اعظم در فراموشخانه تمایل نشان داد. اما به محض این که مقامات مذهبی در تهران مفهوم قانون را

«بدعت» دانستند و فراموشخانه را به داشتن ارتباط با فراماسونهای «جمهوریخواه یدین» اروپایی متهم کردند، ناصرالدین شاه انجمن را ممنوع ساخت، دفتر تنظیمات را کنار گذاشت، و ملکم خان را به امپراتوری عثمانی تبعید کرد.<sup>(۲۷)</sup>

شاید در همین دوره تبعید بود که ملکم خان اثر هجایی اش را درباره تحصیلکردگان سستی با عنوان خاطرات یک سیاح نوشت. در این اثر، از یک سو روشنفکران، مشایخ و شاعران درباری را به خاطر زبان مبهم، عبارت‌پردازی بیهوده، ابدال، و چاپلوسی در برابر قدرتمندان، و از سوی دیگر، مقامات مذهبی را به دلیل نفع‌طلبی، جهل، تعصب، بی‌اعتمادی به علوم جدید، استفاده از عربی نامفهوم، توسل به اوراد و غریب: دامن زدن به احساسات فرقه‌ای، و بهره‌برداری مالی آنان از مؤمنان، به سخره گرفت. خاطرات یک سیاح، علاوه بر آن که یکی از نخستین هجویه‌های ضد روحانیت است که در ایران منتشر شده، یکی از نخستین آثار ادبی به نثر فارسی سره و عاری از آرایشهای لفظی رایج است.

ملکم خان به هنگام تبعید در استانبول، با میرزا حسین خان (سپهسالار)، سفیر آزادمنش ایران در آن دیار، ارتباط دوستانه برقرار کرد و از طریق او سرکنول قاهره شد. به هر حال، در سال ۱۲۵۰ که ناصرالدین شاه دوباره به بازی اصلاحات تمایل یافت، میرزا حسین خان را صدراعظم کرد و ملکم خان را مشاور مخصوص خود قرار داد و نظام‌الملک نامید، سالهای تبعید به سر رسید. اما دیری نگذشت که حکومت جدید بودجه دربار را قطع کرد، نظام اداری را به دستگاه اجرایی و شورای مقنن مشورتی تقسیم کرد، و با فروش امتیاز به رویتر که با واکنش اشراف و روحانیون روبرو شد، بر مقدار موجودی افزود. ملکم خان به سفارت لندن منصوب گشت و پس از مدت کوتاهی، میرزا حسین خان از صدارت عزل شد.

ملکم خان در سفارت لندن همچنان در ترغیب شاه به انجام اصلاحات کوشید، با سید جمال که در تبعید به سر می‌برد ارتباط برقرار کرد، و از همقطاران او در تهران خواست که اصلاحات اداری را پیگیری کنند. اما پس از سال ۱۲۶۸، ملکم خان که به دلیل خودداری از تسهیم عواید فروش انحصار قمار که وجود خارجی نداشت و او به گروهی از طالبان انگلیسی امتیازات فروخته بود، از سفارت عزل شد و دیدگاهی رادیکال تر یافت. این امر او را از یک اصلاح‌طلب داخلی به یک خارجی مدافع انقلاب، از لیبرالی میانه‌رو و خواهان حمایت از شاه در برابر روحانیون به مبارزی آشکارا رادیکال و همدست روحانیون بر ضد شاه، و بالأخره از کارگزاری درباری با پیشنهادهایی معین به روزنامه‌نگاری رادیکال و مروج آرا و افکار جدید اروپایی، بویژه پوزیتیویسم سن‌سیمون و مذهب انسانیت اگوست کنت، به نحوی قابل انطباق با جامعه سستی ایران، تبدیل کرد. ملکم خان در یک سخنرانی

عمومی درباره تمدن ایران که پس از عزل خود، در لندن ایراد کرد، پذیرفت که قصد اصلی وی بیان فلسفه سیاسی غرب به کلام مقدس قرآن، حدیث و امامان شیعه بود.<sup>(۲۱)</sup> در خصوص علل عقب ماندگی ایران نظریه معمول اروپاییان را که مبتنی بر نژاد و دین بود، رد کرد و در عوض به استبداد سیاسی و کوتاه بینی فرهنگی تاخت. برای غلبه بر استبداد سیاسی، قانون را توصیه کرد که پشتیبان جان و مال و آزادی است؛ زیرا بدون این سه، امنیتی وجود نمی تواند داشت و بدون امنیت، پیشرفت میسر نخواهد بود. برای غلبه بر کوتاه بینی فرهنگی نیز، بیان و ترویج مفاهیم جدید به زبانی موافق با اسلام سستی را پیشنهاد داد.

ما دریافته ایم که آن دسته از افکار که هنگام ورود از طریق عوامل شما در اروپا، به هیچ وجه پذیرفتنی نبود، زمانی که ثابت می شد در ذات اسلام وجود دارد، به یکبارده با کمال میل پذیرفته می شد. می توانم به شما اطمینان دهم که اندک پیشرفتی را که در ایران و عثمانی خصوصاً در ایران می بینید، به واسطه این حقیقت است که بعضی از مردم، اصول اروپایی شما را گرفته و به جای آن که بگویند این اصول از انگلیس، فرانسه یا آلمان آمده، گفته اند ما هیچ کاری با اروپاییان نداریم اما اینها اصول حقیقی دین ماست (و در واقع، این امر کاملاً درست است) که اروپاییان آنها را اخذ کرده اند؛ این امر اثر حیرت انگیزی داشته است.

ملکم خان برای ابلاغ افکار خود از لندن به ایران، روزنامه مشهور قانون را تأسیس کرد. این روزنامه هر چند کار متفرقه تک نفره ای بود، در تهران توجه زیادی برانگیخت؛ به طوری که سرانجام ممنوع شد و نگهداری آن اقدام بر ضد مصالح کشور قلمداد گردید و بعدها از عوامل عمده وقوع انقلاب مشروطه به شمار آمد. نخستین شماره آن که در ۱۲۶۹ منتشر شد، فحوائی چهل شماره بعدی را که در عرض هشت سال آتی انتشار یافت، تعیین می کرد. قانون با شعار اتحاد، عدالت، ترقی، بر سر لوحه خود با حدیثی به زبان عربی شروع می شد و سرمقاله طویلی به زبان فارسی داشت که بر نیاز به قوانین عقلانی تأکید می ورزید:

ایران مملو از نعمات خداداد است. چیزی که همه این نعمات را باطل گذاشته بودن قانون است. هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست. حاکم تعیین می کنیم بدون قانون، سرتیپ معزول می کنیم بدون قانون، حقوق دولت را می فروشیم بدون قانون. بندگان خدا را حبس می کنیم بدون قانون. خزانه می بخشیم بدون قانون. شکم پاره می کنیم بدون قانون. در هند در پاریس در تفلیس در مصر در اسلامبول حتی در میان ترکمن هر کس می داند که حقوق و وظایف او چیست. در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام. فلان مجتهد را به چه قانون اخراج کردند. مواجب فلان سرتیپ را به چه قانون قطع نمودند. فلان وزیر به کدام قانون مفضوب شد. فلان سفیر به چه قانون خلعت پوشید.

هیچ امیر و هیچ شاهزاده‌ای نیست که از شرط زندگی خود به قدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد. حتی برادران و پسرهای پادشاه نمی‌دانند فردا صبح به عراق عرب مخفی خواهند شد یا به ملک روس فرار خواهند کرد. (۲۹)

شماره‌های بعدی قانون نوع قوانینی را که امنیت را برقرار می‌ساخت و بدین ترتیب پیشرفت اجتماعی را برمی‌انگیخت، توضیح می‌داد. قانون همچنین مبلغ بیان آزاد همه مسائل مربوط به رفاہ عام، اتحاد نزدیک با روحانیت، خاتمه کشمکشهای فرقه‌ای بویژه بین سنی و شیعه، و شیخی و متشرع، توقف واگذاری امتیازات به «استثمارگران» بیگانه، تشکیل انجمنهای هوادار اصول «آدمیت» - اصول «اتحاد، عدالت و ترقی»؛ و ایجاد مجلس شورای ملی - یکی از نخستین نشانه‌های درخواست حکومت پارلمانی در ایران - بود. بسیاری از این مسائل در نوشته کوتاهی در شماره ششم قانون خلاصه شده است:

یکی از تجار قزوین می‌نویسد - کسی نیست از این جوان نجیب پرسد این حقوق و این امتیازات دولت ما را به چه قانون به او باش خارجه می‌فروشید. این معاملات تجارنی موافق شرع اسلام و موافق قانون هر دولت حق و مان خلق این ملک است. این معاملات وسایل و سرمایه گذران ما هستند. شما این وسایل گذران مسلمین را به چه جسارت به کفار می‌فروشید. مگر خلق ایران واقعا مرده‌اند که ترکه آنها را این طور هراج [حراج] می‌کنید - سرکار تاجر اینها خیلی حق دارند که ما را بکلی مرده بدانند... می‌گوییم وقت است که مجتهدین اسلام و عقلای این ملک به حکم دین یا به اقتضای وظایف زندگی یا اقلاً از روی ترحم به این بیچاره خلق ایران یک راه نجات و اقلاً یک شعاع تسلی بنمایند... می‌پرسید راه کدام و چاره چیست. جواب ما و جواب دنیا منحصر است به این دو کلمه. قانون و قانون. بسیار خوب. اما حرف در این است که ما این قانون را از کجا تحصیل بکنیم و چه طور مجرا بداریم... باید اقلاً صد نفر از مجتهدین بزرگ و فضیلائی نامی و عقلای معروف ایران را در پای تخت دولت در یک مجلس شورای ملی جمع کرد و به آنها مأموریت و قدرت کامل داد که اولاً آن قوانین و آن اصولی که از برای تنظیم ایران لازم است تعیین و تدوین و رسماً اعلام نمایند. (۳۰)

اگرچه ملکم خان یکی از اولین منادیان حکومت مشروطه بود، ناتوانیهای سالخورده‌گی مانع شد تا فعالانه در خود انقلاب مشروطه شرکت جوید. بدین ترتیب در حالی که انقلابیون تهران او را چون گوینده خود پاس می‌داشتند، آثارش را انتشار می‌دادند، و با او مشورت می‌کردند، ملکم خان چند روز پس از شروع جنگ داخلی در سال ۱۲۸۷ در تبعید اروپا درگذشت.

## از اعتراض تا انقلاب (۱۱۸۰-۱۲۸۵)

تماس با غرب، غیر از پدید آوردن روشنفکران جدید و طبقه متوسط سستی، ناراضایی اجتماعی وسیعی نیز ایجاد کرد. روشنفکران، نگران پیشرفت سریع، ناراضایی فزاینده خود را از حرکت بطنی نوسازی و رشد فراوان فساد دربار اظهار می‌داشتند. طبقه متوسط سستی، بی دفاع در برابر رقبای بیگانه، کم‌کم دریافته‌اند که قاجارها بیشتر در صدد تقویت دولت در برابر جامعه‌اند تا حمایت جامعه در برابر قدرتهای سلطه‌جو. در این میان، سطح زندگی عامه مردم بویژه پشه‌وران شهری و توده دهقانان، از سویی بر اثر رقابت غرب، از طرفی در نتیجه واگذاری هر چه بیشتر امتیازات، و از جانبی به دلیل آن که تولید ناخالص ملی با رشد تدریجی جمعیت کاستی گرفت، پایین آمد. در نظر مجدالاسلام کرمانی، نمونه روشنفکران اواخر قرن سیزدهم، سلسله فاسد قاجار، به کمک مقامات غرب و با فروختن اراضی، واگذاری امتیازات و مزایا، و حتی فروختن دهقانان به بردگی برای ترکمنها - «خلاصه همه مملکت» - و بر باد دادن عواید آن در دربار، تجملات، مستمریها، هدایا و مسافرت‌های خارج، کشور را تاراج کرد.<sup>(۳۱)</sup>

درباره اقتصاد تقریباً اطلاعات و یافته‌هایی در دست نیست اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد متوسط سطح زندگی مردم در طول قرن سیزدهم رو به کاهش گذاشت. در عین آن که ناظران اوایل قرن چهاردهم متفقاً زندگی روستاییان را سخت فلاکت‌بار و به طور مدهشی ناامن وصف می‌کنند، سیاحان اوایل قرن سیزدهم آنان را اغلب در وضع خوبی یافته بودند. مثلاً شیل در روستاها و آثار چشمگیری از رفاه و آسایش که برای کشور خودم آرزو می‌کنم، یافت. «در کشور کم جمعیتی چون ایران زمیندار می‌خواهد که دهقانانش را راضی نگهدارد تا در املاک او سکونت دائم داشته باشند. بنابراین با دهقانان خوش رفتاری می‌کنند. همین‌طور بنجامین دریافت که کارگران می‌توانستند دنبال دستمزد بیشتر باشند؛ زیرا هم سیار و هم کمیاب بودند. در عایای شاه فقیر نیستند؛ اندک اثری از فقر شدید در کشور می‌توان دید. استیک نیز نشان می‌دهد که کمبود نیروی کار، موضع شغلی کشاورز را مستحکم کرده بود. «به طور کلی به نظر می‌رسد که رعیت ایرانی مادام که حق مالکانه را پردازد، از امنیت تصرف بر ملک و کشت بر خوردار است.»<sup>(۳۲)</sup> سرانجام، فریزر زندگی روستایی را به نحوی توصیف می‌کند که یک قرن پس از آن ممکن نبود توصیف شود:

کشاورزان... زیرا بار جور ارباب خود قرار دارند. با این حال خانه‌هاشان تمیز و راحت است و بندرت از نان مرغوب گندم و ماست و پنیر محروم می‌مانند. میوه اغلب در دسترس است و



گهگاه گوشت نیز همراه با آش یا به صورت خورشت با پلو فراهم می‌شود. زن‌ها و بچه‌هاشان، مثل خودشان لباس کافی هرچند زمخت، به تن دارند و اگر مهمانی سر برسد، به زحمت می‌توان کسی را یافت که برای پذیرایی از او نتواند نمدی توی اتافی زیر پایش پهن کند. در واقع بالا بودن دستمزد نشان می‌دهد که کشاورزی سود زیادی دارد. در عین حال، غذا ارزان است و می‌توان پذیرفت که به رغم آز و حرص ناشی از رنج و زحمت، کشاورز چیزی برای خود کنار نمی‌گذارد. جور و اجحاف مثل چیزهای دیگر پس از حدی معین بی‌اثر می‌شود و قدرتش را از دست می‌دهد؛ اما هرگز دروغ و فریب به وجود نمی‌آورد. با وجود شرایط نامطلوب، روستاییان فعال و هوشیارند و مهمان‌نوازی حتی برای فرودستان نیز هرگز مشکل نیست. (۳۳)

همچنین شواهد آماری اندکی دربارهٔ شدت نارضایتی اجتماعی وجود دارد اما مطالب مستند کافی در دست است که نشان می‌دهد خصومت مردم بخصوص مردم شهرها، با غرب، قاجار و گروه‌های مرتبط با غرب در نیمهٔ دوم قرن فزونی یافت. در نیمهٔ اول قرن، اروپاییانی چون اوزلی، موریه و شیل آزادانه در نماز مساجد، تعزیه، و حتی دسته‌های عزاداری حضور داشتند. (۳۴) علاوه بر این، اقلیتهای مسیحی آزادانه مدارس، چاپخانه‌ها و کلیساهای خود را بدون برخورد با چندان مخالفتی از سوی حکومت یا مردم مسلمان تأسیس می‌کردند، رهبران مذهبی حتی از یک میسیونر مذهبی به سبب فتح باب مناظرهٔ دینی بین اسلام و مسیحیت تشکر کردند. سیاحان غربی تقریباً با خصومتی از سوی مردم مواجه نشدند. کونولی پس از اقامت در شهر مقدس مشهد می‌نویسد که هیچ رفتار سوئی ندیدم. هر روز تمام نشاط شهر را زیر پا می‌گذاشتم و هرگز کوچکترین تعرضی به من نشد. شیل در سراسر کشور شاهد بی‌اعتقادی، خداپرستی، و آزادی بیان مذهبی بود. سیر تانکوا این دیپلمات فرانسوی گزارش می‌دهد که «هرگز حتی از پایین‌ترین رده‌ها سخنی در حمله به دین خودمان نشنیده‌ام». (۳۵)

اما این قضا در نتیجهٔ جنگ با بیگانگان و بخصوص پس از معاهدهٔ حقارت‌بار ترکمن‌چای بتدریج عوض شد. تزار بلافاصله پس از انعقاد معاهده، گریبایدوف، نمایندهٔ نوپسی را که در تحقیر همهٔ آسیایها بخصوص ایرانیان انگشت‌نما بود، برای اجرای مواد مربوط به تجزیهٔ خاک ایران فرستاد. (۳۶) گریبایدوف پس از رسیدن به تهران به فراقهای محافظ خود اجازه داد که در خیابانها تظاهرات مستانه کنند؛ با خودداری از درآوردن چکمه‌هایش، به دربار اهانت کرد؛ و به افرادش دستور داد برای «رها ساختن» مسیحیان سابق که اکنون برده‌های مسلمانان بودند، وارد خانه‌های مردم شوند. نتیجهٔ این اعمال، تعجب آور نبود. در حالی که مجتهدی اعلام داشت مسلمانان موظف‌اند از برده‌های مسلمان محافظت کنند، جماعت عظیمی از بازار

راه افتاد و در جلو اقامتگاه هیأت نمایندگی روسیه گرد آمد. قزاقها هراسان از اجتماع مردم آتش کردند و از این رو خشم مردم به تهاجمی خشونت‌بار تبدیل شد که به غارت اقامتگاه هیأت و کشته شدن هشتاد تن از افراد آن انجامید.

اگرچه خشونتی که در ماجرای گریبایدوف صورت گرفت تکرار نشد، احساسات نهفته در این خشونت در سالهای آتی قرن همچنان بر جای ماند. اروپاییان دیگر جرأت نداشتند در اماکن مقدس، مراسم تعزیه و دسته‌های عزاداری ماه محرم حضور یابند. ادوین ویکس از سیاحان دهه ۱۲۷۰ مجبور بود با تغییر قیافه وارد مسجد شود. اوستاش دولوری فرانسوی تماشای دسته‌های ماه محرم را برای مسیحیان بسیار خطرناک یافت. میونرهای غربی آزادی پیشین خود را از دست دادند؛ آنان دیگر حق نداشتند در میان مسلمانان تبلیغ کنند؛ مدارس، کلیساها، و نشریات آنها سخت محدود گشت؛ و دیگر هیچ میونری صلاح نمی‌دید که به مباحثه با روحانیون مسلمان پردازد. بنجامین می‌نویسد که شرکت در مراسم مذهبی برای مسیحیان بخصوص میونرها سخت خطرناک بود. مردم تبریز سخت متعصب‌اند. پارسال در ایام عزاداری و شور مذهبی، خارجی‌ها در خطر قتل عام قرار داشتند. در سال ۱۲۶۴ میونرها به دلیل ترس از قتل عام مجبور شدند موقتاً در داخل شهر حبس شوند. به گفته لندور، غربیان دزد و ماجراجو پنداشته می‌شدند. «غربیها را دوست نمی‌دارند بلکه تحمل می‌کنند. کافی است که در کوچه و خیابان قدم بزنی تا این واقعیت به عیان معلوم شود.» تکنیسینهای اروپایی اکنون با بی‌مهری روزانروز عامه رودررو بودند. هنگامی که بازرگانی ایرانی مهندسان بیگانه را برای احداث راه آهن انزلی - رشت استخدام کرد، قاطرچیهای محلی در کل عملیات شروع به کارشکنی کردند. جان ویسهارد، مدیر بیمارستان پرسیتری در تهران، اعتقاد داشت که این قاطرچیها به تحریک و عاظ متعصب، نگران از دست دادن وسیله معاش خود بودند. همین‌طور هنگامی که ناصرالدین شاه برای احداث راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم با شرکتی بلژیکی قرارداد بست، گاریچیهای ترسیده از رقابت کمرشکن، ملایان مخالف با نفوذ خارجی، و زوار برانگیخته از مرگ زائری در زیر موتور بخار، دست به دست هم دادند تا راه آهن را خراب کنند. براون اظهار می‌کند که «این نوآوریها، اگر اصلاً منبع ثروتی باشد، برای شاه و وزرایش از یک سو و برای شرکای اروپایی این طرحها از سوی دیگر، است، نه برای مردم ایران»<sup>(۳۸)</sup> در اواخر قرن، سیاحان غربی بیگانه‌هراسی و تعصب مذهبی را از عناصر مشکله فرهنگ عمومی در ایران می‌دانستند. در واقع این عوامل در ایران غالباً از فرورده‌های فرعی تماس با غرب بود.

نارضایی فزاینده عمومی در بحران تنباکو در سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ به صورت توده‌ای

درآمد. این بحران به سبب آن که ناصرالدین شاه امتیاز دیگری - و این بار به یک انگلیسی به نام سرگرد تالبوت - واگذار کرد، پدید آمد. تالبوت در برابر ۲۵۰۰۰ پوند پیشکشی به شخص شاه، ۱۵۰۰۰ پوند اجاره سالانه به دولت، و ۲۵٪ سود برای ایران، انحصار پنجاه ساله توزیع و صادرات تنباکو را به دست آورد. اختر روزنامه آزادیخواه ایرانی چاپ استانبول، نظر تجار ایرانی را چنین بیان می‌کند:

بخوبی روشن است که گیرنده امتیاز با سرمایه کمی کار را شروع خواهد کرد و تنباکو را به قیمت نازل از کشاورزان خواهد خرید و به قیمت‌های زیاد به تاجران و نوتون‌سازان خواهد فروخت و همه سود به جیب انگلیسیها خواهد رفت. از آنجا که تاجران ایرانی حق ندارند تنباکو صادر کنند، کسانی که در سابق این کاره بودند مجبور خواهند شد کارشان را رها کرده، کسب دیگری پیدا کنند. امتیازگیرنده توجهی ندارد که چند نفر تاجری که قبلاً در این کار بودند، بیکار خواهند شد و برای پیدا کردن شغل دیگری متحمل زیان و ضرر خواهند شد. (۳۶)

با ورود مأموران شرکت در فروردین ۱۲۷۰؛ بازار شیراز، منطقه اصلی کشت نوتون، تعطیل شد. بیشتر به موهبت شبکه جدید تلگراف، تعطیلی بازار شیراز سرعت تبدیل به اعتصاب عمومی بازارهای عمده بخصوص تهران، اصفهان، تبریز، مشهد، قزوین، یزد و کرمانشاه شد. اعتصاب عمومی، به حمایت فتوای مذهبی تحریم استعمال تنباکو، فراتر رفت و به صورت تحریم تنباکو از سوی مصرف‌کنندگان در سراسر کشور درآمد. تحریم مصرف‌کنندگان مورد پشتیبانی روسیه، مجتهدان کربلا، سید جمال‌الدین در استانبول، ملک‌خان در لندن، تظاهرکنندگان تهدیدگر در خیابانهای تهران، و حتی افراد حرمخانه شاهی قرار گرفت که ناصرالدین شاه را مجبور به لغو امتیاز کردند. این بحران نمایانگر تغییرات اساسی در ایران قرن نوزدهم بود و ثابت کرد که طغیانهای محلی اکنون می‌توانست به صورت شورشهای سراسری درآید؛ روشنفکران و طبقه متوسط سنتی می‌توانستند همکاری کنند؛ و شاه برخلاف ادعایش، پهلوان پنهانی نبود. جنبش تنباکو در واقع تمرینی برای انقلاب مشروطه آینده بود.

در سالهای پس از نهضت تنباکو، ناصرالدین شاه به سرکوب سیاسی بیشتر روی آورد و نوآوریهای خطرناک را کنار گذاشت. تقریباً امتیازی واگذار نکرد؛ به توسعه دارالمنون خاتمه داد، تأسیس مدارس جدید را ممنوع ساخت، و هنگامی که جماعت متعصب مذهبی مدرسه جدیدی را در تبریز به آتش کشیدند، چشم بر هم نهاد؛ اختر و قانون را غیرقانونی اعلام کرد؛ از ورود انتشارات مربوط به دنیای خارج ممانعت کرد؛ اعزام محصل به خارج را محدود ساخت؛ مسافرت مردم از جمله خویشان خود را به اروپا ممنوع کرد؛ گفت وزرایی می‌خواهد

که ندانند بروکسل شهر است یا برگ چغندر؛ و در بیم از شایعات ضدحکومتی، بی آن که توفیقی بیابد کوشید بسیاری از قهوه‌خانه‌های تهران را به این بهانه که نقالها و درویشها عوام را به بطالت و سایر زشتیها سوق می‌دهند،<sup>(۳۹)</sup> تعطیل کند. علاوه بر این، ناصرالدین شاه بیش از پیش به برانگیختن رقابتهای قومی و گروهی روی آورد و باینها را سپر بلای خود کرد. همان طور که مهدی ملکزاده؛ فرزند یکی از شهیدان بزرگ انقلاب مشروطه، در تاریخ چند جلدی خود دربارهٔ انقراض سلسله قاجار شکوه می‌کند، «اگر شاه وطن پرست بود، برای مهار رقابتهای گروهی بخصوص خصومتهای عشیره‌ای، نهادهای متمرکزی به وجود می‌آورد. اما چون وطن پرست نبود، بابدجنی آنها راه جان هم می‌انداخت و بدین سان کشتی کشور را در دریای آشوب اجتماعی فرو می‌برد.»<sup>(۴۰)</sup>

این آمیزهٔ سرکوب، انزوا، و دسپه - مشخصه‌های عصر ناصرالدین شاه - در سال ۱۲۷۵ ناگهان به سر آمد. ناصرالدین شاه، در تدارک جشنهای پنجاهمین سال سلطنتش در حضرت عبدالعظیم به دست پیشه‌ور ورشکسته‌ای از پیروان جمال‌الدین افغانی هدف تیر قرار گرفت و کشته شد. گلولهٔ وی نه تنها عصر ناصرالدین شاه را به پایان آورد، بلکه آغازی برای پایان سلسله قاجار بود.

شاه جدید، مظفرالدین شاه (۱۲۷۵-۱۲۸۵) با پیش گرفتن سیاستهای اقتصادی نامطلوب انقراض رژیم را ناخواسته جلو انداخت. برای تجار بومی تعرفهٔ تجاری زیادتری وضع کرد، مناطق مالیاتی را از مسؤولان سابق پس گرفت، و سخن از افزایش مالیات اراضی، کاهش مستمریهای دربار بخصوص برای روحانیون، و اعمال نظارت بر املاک موقوفه را مطرح کرد. مهمتر از این‌ها؛ دروازه‌های کشور را به روی سوداگران بیگانه گشود و دوباره در صدد استقراض از خارج برآمد. وی انحصار استخراج نفت در سواست ایالات مرکزی و شمالی کشور را به یک انگلیسی به نام دارسی واگذار کرد؛ اخذ عوارض جدید راهها را به بانک شاهی (امپریال بانک) بریتانیا وا گذاشت؛ و مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ پوند از شرکتی فرانسوی به منظور خرید اسلحه، و ۳۰۰۰۰۰۰ پوند دیگر از دولت روسیه برای بازپرداخت قروض سابق، و باز ۳۰۰۰۰۰۰ پوند دیگر از دولت انگلیس برای تأمین هزینهٔ «معالجه» در لندن، وام گرفت. در عین حال، با شرکتهای اروپایی قراردادی جهت احداث یک کارخانهٔ جدید آجرپزی، یک واحد نساجی، یک شبکهٔ تلفن برای تهران، و نصب چراغ برق در خیابانهای اصلی تهران، تبریز، رشت و مشهد منعقد کرد و برای تضمین این وامها و سرمایه‌گذارانها، مسیو نوز بلژیکی را به مدیریت کل گمرکات برگماشت.

مظفرالدین شاه حتی در عین پیش گرفتن این خط مشیهای نامطلوب، شدت عمل مأموران

نظمیه را تخفیف داد؛ تا آنجا که تعدادی از محافظه کاران افراطی گمان شیخیگری بر او بردند.<sup>(۴۱)</sup> وی ورود روزنامه‌های آزادیخواهی چون *حبل‌المتین* از کلکته و پرورش از قاهره را آزاد کرد. همچنین ممنوعیت سفر را لغو کرد، ملک‌خان را به سفارت رم گماشت، و مهمتر از همه، تشکیل مجامع تجاری، فرهنگی و آموزشی را تشویق کرد.

در اصفهان، گروهی از تجار با تشکیل شرکت اسلامی، نخستین شرکت سهامی سرتاسری را پدید آوردند. هدف آنان حفاظت از استقلال کشور با تقویت صنایع جدید مانند نساجی و حمایت از صنایع دستی سنتی بخصوص میناتورسازی<sup>(۴۲)</sup> بود. در تبریز محفلی از روشنفکران جوان که به دلیل دانش ترکی می‌توانستند جریانهای فرهنگی قفقاز و امپراتوری عثمانی را تعقیب کنند، روزنامه فارسی زبان بانفوذی با عنوان *گنجینه فنون* انتشار دادند.<sup>(۴۳)</sup> دو مرد در کانون این محفل وجود داشتند که نقشهای مهمی در انقلاب آینده ایفا کردند: میرزا محمد علی خان تربیت صاحب کتابفروشی متحدی که میعادگاه اعضای این گروه بود، و سید حسن تقی‌زاده که از محیط روحانیت محافظه کار خود قطع رابطه کرده بود تا شوق سوزانش به شیخیگری را دنبال کند و سپس با کشف غرب به زبانهای اروپایی و علوم جدید فیزیک، طب و شیمی عملی روی آورده بود.<sup>(۴۴)</sup>

گروه مشابهی از روشنفکران در تهران «انجمن معارف» را برپا کردند و کتابهایشان را روی هم گذاشتند تا نخستین کتابخانه ملی کشور را به وجود آورند. انجمن معارف با پشتیبانی دربار در برابر روحانیت محافظه کار افراطی توانست در دوره کوتاهی از بدو تشکیل تا زمان انقلاب [مشروطه] پنجاه و پنج مدرسه متوسطه خصوصی در تهران تأسیس کند. شخصیت پیشگام هر دو نهاد کتابخانه و انجمن واعظ مشهور حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین بود. ملک المتکلمین به رغم محبوبیت خود و شهرت به شیعیگری، مخفیانه در زمره ازلیها، یار سابق سید جمال و از مبلغان پرشور تمدن جدید محسوب می‌شد. ملک المتکلمین در هنگام گشایش یکی از این مدارس جدید، احساسات همکاران فرهنگی خود را این گونه بیان کرد:

فوق میان انسان و حیوانات به علم و دانش است زیرا در پرتو علم است که انسان به رموز طبیعت راه یافت و به مقام توحید و خداشناسی نائل گشت. به واسطه علم و دانش فرزندان انسان که چون حیوانات در مفارقه‌ها زیست می‌کردند، به این مقام رفیع و موقع منبع انسانیت نائل شده و قوای طبیعت را در اختیار خود درآورد و به منافع عمومی به کار انداخت. از پرتو علم است که ملت گنگام ژاپن که هزارها سال در ظلمت و تاریکی می‌زیست، امروز به این مقام بلند از تمدن و بزرگواری نائل شده. از پرتو علم است که قوه کهربایی و برق جای چراغ پیه‌سوز و روغن کرچک را گرفت و ماشینهای بخاری و خطوط آهن که هر ساعت چندین

فرسنگ راه می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل می‌کنند، جای خرننگ را اشغال کرد. پس شما ای فرزندان من که برای تحصیل علم و شرکت در این دبستان یا کارخانه آدم‌سازی راه یافته‌اید، بدانید که خیر دنیا و آخرت شما و ملیت شما فقط و فقط در زیر پرچم علم و دانش است. (۴۵)

مظفرالدین‌شاه امیدوار بود روئیه آزادمثنی وی مخالفان سیاسی را راضی سازد اما لیبرالسم همزمان با نفوذ شدید غرب صرفاً مخالفان را به تشکیل سازمانهای نیمه مخفی ترغیب کرد. از این سازمانها پنج نمونه زیر در انقلابی که در راه بود، نقشهای مهمی ایفا کردند: مرکز غیبی؛ حزب اجتماعیون عامیون؛ جامع آدمیت؛ کمیته انقلابی؛ و انجمن مخفی. مرکز غیبی را دوازده تن رادیکال جوان وابسته به روزنامه گنجینه فنون در تبریز تشکیل دادند. رئیس گروه تاجری شیخی به نام علی کریمایی بود که به علت علاقه‌اش به ادبیات فرانسه و فلسفه سیاسی فرانسوی به «میوه شهرت» داشت. یارانش عبارت بودند از برادر کوچکتر تربیت؛ سه تاجر که به دلیل کارشان مرتب به باکو سفر می‌کردند؛ دو دباغ، یک کارمند؛ و یک زبان‌دان جوان که زبانهای روسی، آلمانی، انگلیسی و نیز فرانسه را در مدرسه میسیونرهای فرانسوی محل، تحصیل کرده بود. (۴۶)

حزب اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکراتیک) ایران را در اواخر سال ۱۲۸۳ در شهر باکو جمعی از مهاجران که مدتی در حزب سوسیال دموکراتیک روسیه فعال بودند، تشکیل دادند. حزب با تأسیس باشگاهی به نام همت، فعالیتهايش را در میان حدود یک صد هزار نفر کارگر مهاجر ایرانی - اغلب از آذربایجان ایران - شاغل در تأسیسات نفتی باکو متمرکز کرد. رئیس حزب، نریمان نریمانف، معلمی آذربایجانی بود که بعدها رئیس جمهور شوروی سوسیالیستی آذربایجان شد. تقریباً همه دیگر بنیانگذاران حزب، روشنفکران آذربایجان ایران بودند. برنامه آنان که اصولاً اقتباس خواسته‌های اقتصادی سوسیال دموکراتهای روسیه بود، مطالبه حق تشکیلات و اعتصاب برای کارگران؛ روزی هشت ساعت کار؛ مشمری ایام پیری؛ مالیات بر درآمد عادلانه؛ تقسیم زمین بین کسانی که روی آن کار می‌کنند؛ مسکن برای همه افراد بی‌مسکن؛ آموزش رایگان؛ کاهش مالیات مصرف‌کنندگان؛ آزادی بیان و اجتماعات؛ و مدارا با کلیه مذاهب مورد قبول شریعت؛ بود. (۴۷) مرکز غیبی که بزودی روابط نزدیکی با اجتماعیون عامیون برقرار کرده، برنامه حزب را در داخل ایران اشاعه داد.

در عین آن که این دو سازمان متأثر از سوسیالیسم انقلابی مارکسیم روسی بودند، جامع آدمیت در تهران از پوزیتیویسم رادیکال سن‌سیمون و اومانیم لیبرال انگوست کنت الهام

می‌گرفت. بنیانگذار جامعه، میرزا عباسقلی خان قزوینی که بعدها شهرت آدمیت را نیز بر نامش افزود، دوست نزدیک ملک‌خان و از کارمندان عالی‌رتبه وزارت دادگسری بود. پدرش فریدون آدمیت، مورخ مشهور نهضت مشروطه می‌نویسد که جامعه سه هدف اصلی داشت: انجام مهندسی اجتماعی برای نیل به توسعه ملی؛ حصول آزادی فردی به منظور شکوفایی خرید انسانی؛ و کسب مساوات قانونی برای همگان بی‌توجه به دین و نژاد به خاطر تضمین منزلت کلیهٔ آحاد جامعه.<sup>(۴۸)</sup> سوگندنامهٔ مخفی عضویت جامعه اعلام می‌کرد که «مساوات در حقوق و وظایف تنها بنیاد راستین مناسبات بشری است. مساوات به تنهایی می‌تواند علائق محکم وحدت ملی را فراهم آورد. مساوات به تنهایی می‌تواند حقوق و تعهدات راستین فرد را تضمین کند. جامعه اعضای خود را عمدتاً از بین رده‌های بالا، اما نه درباری حکومت مرکزی انتخاب می‌کرد؛ چرا که درخواست مساوات قانونی برای کارمندان منزجر از مزایای موروثی، گیرا بود؛ مفهوم مهندسی اجتماعی، نقش حیاتی برای آنان در روند توسعهٔ ملی وعده می‌داد؛ امید آزادی، مشوق آنان به مصونیت فردی از تصیبات مستبدانه بود؛ و مخفی بودن مراسم که از فراماسونهای اروپایی اقتباس شده بود، آنان را از مقامهای محافظه‌کار و عوام متعصب مصون می‌داشت.

جامع آدمیت در فعالیتهای روزانه‌اش احتیاط می‌کرد اما کمیتهٔ انقلابی، هم در تاکیک و هم در استراتژی رادیکال بود. به گفتهٔ ملکزاده که پدرش ملک‌التکلمین رئیس این گروه بود، کمیته از پنجاد و هفت روشنفکر رادیکال، که از مراجعان کتابخانهٔ ملی\* بودند، تشکیل شده بود.<sup>(۴۹)</sup> این عده در جلسه‌ای مخفی در اطراف تهران در اردیبهشت ۱۲۸۳ طرحی برای دسرنگونی استبداد و برقراری حکومت عدل و قانون، تهیه کردند. این طرح خواستار بهره‌برداری از حسادت شخصی و نیز رقابت سیاسی بین درباریان، وزراء، و رهبران مذهبی، و حمایت از محافظه‌کاران معتدل در برابر محافظه‌کاران افراطی بود. طرح همچنین خواهان برقراری ارتباط با رهبران مذهبی و منوالفکره؛ اجتناب از هر نوع فعالیت غیراسلامی برای رفع سوءظن روحانیون، حتی اگرچه کسبه اصل مدارای مذهبی را یکی از اهداف اصلی خود می‌شمرد؛ و استفاده از موعظه، سخنرانی، روزنامه، انتشارات و ترجمه به منظور اشاعهٔ مفاهیم دموکراسی مشروطه در میان توده‌های ایرانی بود. ملکزاده سالها بعد اظهار داشت که این رادیکالهای غیرمذهبی ناگزیر از جلب کمک رهبران مذهبی بودند؛ زیرا «طبقهٔ پایین» هنوز

\* در متن مورد نظر چنین نیست بلکه اعضای کمیته بین خود قرار گذاشته بودند در صورت دخالت پلیس اظهار کنند که برای تکمیل کتابخانهٔ ملی دور هم جمع شده‌اند - م.

تحت نفوذ طبقه حاکمه، شاهزادگان، خوانین عشایری، سرکردگان محلی، و اربابان زمیندار بود. (۵۰)

ترکیب کمیته انقلابی، هم بازتاب سنخیت عقیدتی و هم منعکس کننده تباين جامعه شناختی روشنفکران اولیه بود. این کمیته مرکب از پنجاه و هفت تن شامل پانزده کارمند، هشت معلم، چهار مترجم و نویسنده، یک طبیب، چهارده روحانی که اطلاعی از علوم جدید داشتند، یک خان عشایری، سه تاجر و چهار صنعتگر بود. (۵۱) همه اینان با تمدن غربی از طریق دارالفنون یا تحصیل یک زبان اروپایی، یا خواندن ترجمه‌های جدید، یا تأثیر سیدجمال و ملک‌خان آشنایی داشتند. بسیاری از این پنجاه و هفت نفر، چهل و چند یا پنجاه و چند ساله بودند. سه تن از اشراف قاجار، بیست و یک تن از خانواده روحانی، هفت تن از خانواده کارمندان کشوری، و هشت تن از خانواده‌های بازاری بودند. دو تن زرتشتی، یک نفر جزو نعمتیها، دست‌کم پنج تن جزو ازلیهای مخفی و چند نفر دیگر نیز از نظر روحانیون محافظه کار، مشکوک به «آزاداندیشی» بودند. از میان چهل تنی که زادگاه‌شان دانسته است، سی و پنج نفر متولد شهرهای فارسی زبان تهران، اصفهان، شیراز و کرمان بودند.

کمیته انقلابی علاوه بر ملک‌المتکلمین شامل پنج چهره مهم در انقلاب آینده نیز بود: سیدجمال‌الدین اصفهانی و اعظم چیره‌دستی که طرفداری پرشورش از عقاید غیر مذهبی سبب تبعیدش از شهر اصفهان شده بود؛ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که او نیز از تبعیدیان اصفهان بود و از ازلیهای مخفی و رهبر مهمی در نهضت ایجاد تحصیلات جدید به شمار می‌رفت؛ علیقلی خان سردار اسعد بختیاری، بزرگ خاندان ایلخانی، که در مدت حبس پس از اعدام پدرش در ۱۲۶۱ مجموعه سفرنامه‌های انگلیسی مربوط به قرن هفدهم میلادی را ترجمه کرده و پس از آزادی در ۱۲۷۵ مدرسه جدیدی در اصفهان تأسیس کرده بود تا خانهای دیگر به قول خودش بتوانند «محسّنات و مشروطیت و معایب استبداد» را دریابند. (۵۲) دو برادر از خانواده اشرافی، اما فرهنگی اسکندری نیز در کمیته فعالیت داشتند. نیای آنها، از فرزندان فتحعلی‌شاه، نویسنده اثر مشهور تاریخ نو بود، پدر بزرگشان بسیاری از رمانهای محبوب الکساندر دوما را مترجم کرده بود؛ عمویشان نظریات اجتماعی دراماتیک اوژن سو موسوم به اسرار مردم را ترجمه کرده بود. برادر بزرگتر، یحیی میرزا که یکی از نخستین شهیدان انقلاب شد، از مقامات عالی‌رتبه اداری و در جامع آدمیت نیز فعال بود. برادر کوچکتر، سلیمان میرزا، از تحسین‌کنندگان پرشور روس، سن سیمون و انگوست کنت بود. او در دوران تحصیل در دارالفنون در سازمان دادن نخستین اعتصاب دانشجویی مدرسه شرکت داشت و به عنوان شاهزاده‌ای رادیکال که از شرکت در جشن سالانه اعضای خانواده سلطنتی امتناع کرده بود،



در عهد ناصرالدین شاه مدتی زندانی شده بود. دوران فعالیت وی سه نسل از رادیکالیسم در ایران را در بر می‌گیرد. او در حیات خود پس از انقلاب [مشروطه]، در حزب دموکرات سالهای ۱۲۸۸ و ۱۲۹۸ شرکت جست، حزب سوسیالیست سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۵ را رهبری کرد و در سال ۱۳۲۱ [۱۳۲۰] ریاست حزب توده را عهده‌دار شد. (۵۳)

در حالی که کمیته انقلابی، جامع آدمیت، حزب اجتماعیهون عامیون، و مرکز غیبی را روشنفکران متجدد تشکیل داده بودند، انجمن مخفی اعضای خود را عمدتاً از طبقه متوسطی برگزید. ناظم‌الاسلام کرمانی، عضو مؤسس آن، تشکیل انجمن را در یادداشت‌های مشروحه‌ای که با عنوان تاریخ بیداری ایرانیان منتشر شده، بیان کرده است؛ (۵۴) انجمن طی نشستی در بهمن ۱۲۸۴ مقرراتی برای طرز رفتار و فهرستی از خواسته‌ها تدوین کرد. این اصول که عهد با قرآن کریم محسوب می‌شد، گویای نهانکاری، ضدیت با شمشگران، احترام به روحانیان، برگزاری نماز در پایان هر جلسه، و پذیرفتن [حضرت] مهدی به عنوان آخرین و تنها حافظ راستین امت بود. فهرست خواسته‌ها شامل قواعد ملی عدالت و یک عدالتخانه، بررسی‌های لازم برای ثبت املاک، ساختار مالیاتی عادلانه، اصلاحات نظامی، معیاری برای عزل و نصب حکام، تقویت تجارت داخلی، احداث مدارس، بازسازی گمرکات، محدودیت اختیارات دولتمردان، رسیدگی به حقوق و مزایای حکومتی، و اجرای قوانین شرع مقدس می‌شد. برنامه با این ادعا پایان می‌یافت که اگر حکومت این پیشنهادها را پذیرد، ایران در عرض یک نسل حتی دستاوردهای ژاپن را نیز پشت سر خواهد گذاشت.

انجمن مخفی پس از تدوین برنامه با دو مجتهد از سه مجتهد مهم پایتخت یعنی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی تماس گرفت. بهبهانی که با حمایت از امتیاز مفتضح تنباکو شهرت ناپسند هواداری از انگلیس را کسب کرده بود، اکنون از سویی به سبب خصومت شخصی با وزرا و از طرفی به دلیل نفوذ روزافزون روسیه در اداره گمرکات، با دربار مخالف بود. اما طباطبایی از شهرت یک اصلاح طلب معتدل برخوردار بود؛ زیرا با سیدجمال سابقه همکاری نزدیکی داشت، یکی از نخستین مدارس جدید را در تهران تأسیس کرده، و پسرش محمدصادق طباطبایی را برای تحصیل زبانهای اروپایی به استانبول فرستاده بود. محمدصادق طباطبایی بعداً واسطه اصلی بین انجمن مخفی، بازار و روحانیون عمده در تهران شد.

بدین‌سان ایران در سال ۱۲۸۴ سرعت به سوی انقلاب سیاسی در حرکت بود. طبقه متوسط سستی، به صورت طبقه‌ای سرتاسری درآمده، اکنون از لحاظ اقتصادی، عقیدتی و

سیاسی از سلسله حاکم جدا شده بود. روشنفکران متجدد با الهام از مشروطیت، ناسیونالیسم و دنیانگری، گذشته را رد می‌کردند. حال را با اعتراض می‌نگریستند، و نگاهی تازه به آینده داشتند. علاوه بر این، هم طبقه متوسط سستی و هم روشنفکران متجدد، به رغم تفاوت‌هایشان، حملات خود را متوجه یک هدف کرده بودند: حکومت مرکزی. هر دو، سازمانها، نجسها و احزاب سیاسی نیمه مخفی خود را تشکیل می‌دادند. هر دو آگاه بودند که سلسله فاجار نه تنها از لحاظ مالی ورشکسته که همچنین از نظر اخلاقی بی‌اعتبار، به لحاظ اداری بی‌کفایت، و مهمتر از همه از لحاظ نظامی نیز ناتوان است. کشور منتظر آخرین تکان بود تا وارد انقلاب شود.

### انقلاب (خرداد ۱۲۸۴ — مرداد ۱۲۸۵)

آخرین تکان را بحران اقتصادی اواخر سال ۱۲۸۳ وارد آورد. بد بودن محصول در سراسر کشور و رکود ناگهانی تجارت شمال ناشی از شیوع وباء، جنگ روسیه و ژاپن، و انقلاب متعاقب آن در روسیه، سبب گرانی یا افزایش سریع قیمت‌های مواد غذایی در داخل ایران شد. طی سه ماهه آخر سال ۱۲۸۳ قیمت قند و شکر تا ۳۳٪ و قیمت گندم تا ۹۰٪ در تهران، تبریز، رشت و مشهد افزایش یافت.<sup>(۵۵)</sup> در همان زمان، دولت با ملاحظه کاهش درآمد گمرکات، افزایش قیمت مواد غذایی، و رد شدن درخواست‌های برای اخذ وام خارجی جدید، عوارض بیشتری برای تجار بومی وضع کرد و بازپرداخت اقساط وام بستانکاران محلی را به تعویق انداخت.<sup>(۵۶)</sup> این بحران اقتصادی فوراً سه اعتراض عمومی برانگیخت که هر یک از قبلی شدیدتر بود و به انقلاب مرداد ۱۲۸۵ انجامید.

اعتراض نخستین به صورت تظاهرات آرامی در مراسم عزاداری ماه محرم رخ داد. حدود دویست دکاندار و صراف، فروتنانه از حکومت درخواست کردند که مسیو نوز مدیر بنریکی گمرکات را معزول سازد و فروضی را که از آنان گرفته بود، تأدیہ کند. شاکیان چون پاسخی نگرفتند، مغاره‌های خود را تعطیل کردند، با پخش کردن عکس نوز در لباس ملایان در مجلس رقص، احساسات مذهبی را برانگیختند، و به سرکردگی شال فروش معتبری، به سوی حرم حضرت عبدالعظیم به راه افتادند. سخنگوی گروه در صحبت با خبرنگار حبل‌المتین شکایت اصلی را چنین خلاصه کرد: دولت باید رویه فعلی حمایت از روسیه به زبان تجار، صرافان و صنعتگران ایرانی را تغییر دهد. باید از کب و کار ما حمایت کند؛ حتی اگر چه تولیدات ما به خوبی شرکت‌های خارجی نباشد. اگر رویه فعلی ادامه یابد، همه کشور ویران خواهد شد.<sup>(۵۷)</sup> پس از دو هفته مذاکره، مظفرالدین شاه، در شرف مسافرت به اروپا و

بیمناک از اعلامیه‌های آتشین، قون داد که در بازگشت نوز را معزول سازد، دیون را تأدیه کند. و کمیته تجار را در وزارت تجارت تشکیل دهد. اما این وعده‌ها هرگز عملی نشد. کمیته فقط جنبه مشورتی یافت؛ دیون همچنان تأدیه نشده ماند؛ و روسها تهدید کردند که اگر گمرکات از دست افراد مطمئن خارج شود، به اقدامات لازم دست می‌زنند. (۵۸)

اعتراض دوم در آذرماه هنگامی روی داد که حاکم تهران برای پایین آوردن قیمت قند و شکر دستور داد دو تن از تجار عمده قند و شکر را چوب بزنند. یکی از قربانیان: تاجر هفتاد و نه ساله بسیار محترمی بود که به تعمیر بازار مرکزی و بنای سه مسجد در تهران کمک کرده بود. او یهوده اعتراض می‌کرد که گرانی نه معلول احتکار بلکه ناشی از اوضاع مغشوش روسیه است. به شهادت یک ناظر عینی، خیر این بیحرشی مثل صاعقه‌ای در سراسر بازار پیچید. (۵۹) دکاکین و مغازه‌ها تعطیل شد؛ مردم در مسجد جامع گرد آمدند؛ و دو هزار نفر از تجار و طلاب علوم دینی به پیشگامی طباطبائی و بهبهانی در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشستند. آنان از همانجا چهار درخواست اصلی برای حکومت فرستادند: تعویض حاکم تهران؛ عزل نوز؛ اجرای احکام شرع؛ و تأسیس عدالتخانه. آخرین تقاضا در خصوص مذاکرات آتی عمداً مبهم نگه داشته شد. حکومت، نخست ایراد گرفت که چنین تشکیلاتی همه مراتب و مدارج را - حتی میان پسر پادشاه با یک نفر بقا - به هم می‌ریزد و به معترضان گفت اگر ایران را نمی‌پسندند، می‌توانند به آلمان «دموکراتیک» مهاجرت کنند؛ (۶۰) اما پس از یک ماه تلاش برای درهم شکستن اعتصاب عمومی تهران، چون نتیجه‌ای نگرفت تسلیم شد. معترضان پیروز در بازگشت به شهر مورد استقبال جماعتی قرار گرفتند که فریادهای «زنده باد ملت ایران» سر داده بودند. ناظم‌الاسلام کرمانی در یادداشت‌هایش می‌نویسد که عبارت «ملت ایران» قبلاً هرگز در خیابانهای تهران به گوش نخورده بود. (۶۱)

سومین اعتراض در ماه محرم طی تابستان ۱۲۸۵ روی داد. مسبب آن عمداً کوتاهی شاه در تأسیس عدالتخانه و عزل نوز، و از سوی اقدام نسنجیده نظمی برای دستگیری یک واعظ به دلیل متهم ساختن علنی حکومت بود. این اتهام، موارد عمده نارضایی را با فصاحت بیان کرده است:

ای ایرانیان! ای برادران سرزمین محبوبم! تا کی این مستی خائنه شما را دستخوش خواب غفلت خواهد کرد؟ دیگر مستی بس است. سر بلند کنید. چشم باز کنید. به دوروبرتان بنگرید و ببینید دنیا چقدر تمدن شده است. وحشیان افریقا و سیاهان زنگبار به سوی تمدن، علم، کار و کوشش و ثروت پیش می‌روند. به همسایه‌هایتان (روسها) نگاه کنید که دوپست سال پیش وضع‌شان بدتر از ما بود. ببینید که حالا چطور همه چیز دارند. ما در گذشته همه چیز داشتیم و

حالا همه از دست رفته است. دیگران در گذشته چون ملت‌ی بزرگ به ما نگاه می‌کردند. حالا به وضعی افتاده‌ایم که همسایگانمان در شمال و جنوب همه چیز ما را مال خود می‌دانند و کشورمان را هر وقت که بخواهند بین خود تقسیم می‌کنند... ما اسلحه نداریم، قشون نداریم، پول مطمئن نداریم، حکومت درست نداریم، فواین تجاری نداریم. در سراسر ایران یک کارخانه نداریم که مال خودمان باشد؛ زیرا حکومتان انگل است... علت همه این عقب‌ماندگیها، استبداد و ظلم و فقدان قانون است. روحانیون شما هم اشتباه می‌کنند چون موعظه می‌کنند که زندگی فانی است و ظواهر دنیوی ارزشی ندارد. این موعظه‌ها شما را از دنیا منفک می‌سازد و به تسلیم و بندگی و غفلت می‌راند. در عین حال، سلاطین، با نسطلی که بر اموال شما، آزادی شما و حقوق‌تان دارند، شما را غارت می‌کنند. و با وجود همه اینها خارجیاها سر می‌رسند و پولتان را می‌گیرند و به جایش پارچه‌های الوان سبز و آبی و قرمز، شیشه آلات پر زرق و برق و اشیاء تجملی بارتان می‌کنند. علت فلاکت شما و شکوه و تجمل شاهان، بعضی روحانیون و خارجیان همین است. (۶۲)

دستگیری واعظ و دیگر مخالفان سرشناس سبب شد که انجمنهای مخفی اعلامیه‌های خشاکی انتشار دهند و جماعت برانگیخته‌ای از طلاب به سوی مقر مأموران انتظامی به حرکت درآیند. در زد و خوردی که صورت گرفت، نظمیة چپها یکی از طلاب را که اتفاقاً سید بود کشتند. صبح روز بعد، هزاران نفر از طلاب، معازره‌داران و اصناف - اغلب به نشانه آمادگی برای مرگ در جهاد، کفن پوشیده - جنازه سید را بر سر دست گرفتند و از مرکز بازار برای تشییع به سوی مسجد جامع به راه افتادند. اما بیرون مسجد قزاقها جلو جمعیت را سد کردند. درگیری، کوتاه لکن خونین بود: بیست و دو نفر جان باختند و بیش از یکصد تن زخمی شدند. (۶۳) اکنون، جوی خون، دربار و مردم را از هم جدا می‌کرد. از آن زمان به بعد بعضی از روحانیون علناً قاجار را با یزید، امیر رسوایی که امام حسین شهید شیعیان را به قتل رسانده بود، مقایسه می‌کردند.

مخالفان با ترتیب دادن دو نظاهرات عظیم به واکنش خشونت‌بار پرداختند. طباطبایی، بهبهانی و دیگر زعمای دینی - به استثنای امام جمعه که منصوب حکومت بود - پیشاپیش خانواده و اطرافیان خود و دو هزار طلبه به شهر مقدس قم در ۱۴۵ کیلومتری جنوب تهران به راه افتادند. حتی مجتهد سخت محافظه کار اما بسیار مورد احترام، شیخ فضل‌الله نوری نیز به معترضان پیوست. رهبران مذهبی از قم اعلام داشتند که پایتخت دیگر رهبری معنوی نخواهد داشت - و بدین جهت امور شرعی و عقد معاملات را کد خواهد ماند - مگر آن که شاه به وعده‌های قبلی‌اش عمل کند. به این ترتیب، روحانیت اعتصاب کرده بود.

در این بین، دو تن از نجار که یکی از آنها عضو اتحمن مخفی بود، با دیپلماتهای انگلیس در سفارت تابستانی آنان در روستای قلپک در چند کیلومتری شمال تهران تماس گرفتند. سفارت انگلیس در یادداشتی به لندن ماجرا را شرح می‌دهد:

پس از تیراندازیها به نظر می‌رسید که حکومت برنده باشد. شهر در تصرف قوای نظامی بود. رهبران مردم شهر را ترک کرده بودند. بازار در اشغال سربازان بود و به نظر می‌رسید که جایی برای پناه جشن نیست. در این شرایط مردم به اقدامی متوسل شده‌اند که از دیرباز و در واقع از زمانهای ناشناخته قداست. یافته است و به آن «بست‌نشینی» می‌گویند. مردم پس از نوبت از همه اقدامات خود تصمیم گرفتند که بست بنشینند... دو نفر در قلپک در تصرف ما تماس گرفتند و جویا شدند که اگر مردم در سفارت انگلیس بست بنشینند، آیا کاردار سفارت برای بیرون راندنشان به قوای نظامی متوسل خواهد شد یا نه. مسرر گرانت داف گفت که امیدواریم آنان چنین کاری نکنند اما اشاره کرد که وی قدرت آن را ندارد که با توجه به متداول بودن بست‌نشینی در ایران به زور متوسل شود... شب همان روز پنجاه تن از نجار و ملایان به سفارت آمدند و خود را برای اقامت شبانه آماده کردند. تعدادشان کم‌کم افزایش یافت و بزودی ۱۴۰۰۰ نفر باغ سفارت را پر کرد. (۶۴)

جماعت را که عمدتاً اهل بازار بودند، کمیته سران اصناف سازمان می‌داد. این کمیته برای صنوف گوناگون جای داد. ناظری گزارش می‌دهد که بیش از پانصد چادر مشاهده کرده است؛ زیرا همه اصناف حتی پینه‌دوزها، گردو فروشها و چینی‌بندزنها هر کدام یک چادر داشتند. (۶۵) کمیته برای حفاظت از اموال، نظم را برقرار می‌کرد؛ سفارت بعدها گزارش داد که تقریباً چیزی صدمه ندیده بوده اگر چه دیگر اثری از باغچه‌ها نبود و آیات مقدس کنده شده بر تنه درختان هنوز به چشم می‌خورد. (۶۶) کمیته، تظاهرات زنان را در بیرون کاخ شاه و سفارت ترتیب داد. همچنین بر ورود تازه‌واردها به باغ سفارت مراقبت می‌کرد و پس از هفته‌اون فقط محصلان و معلمان دارالفنون و مدارس کشاورزی و علوم سیاسی را می‌پذیرفت. به گفته ناظم الاسلام کرمانی این تازه‌واردها با سخنرانی درباره نظامهای مشروطه اروپایی و بیان مطالبی که قبلاً اظهارش در ایران بسیار خطرناک بود، سفارت را به «مدرسه علوم سیاسی بزرگی در فضای آزاده بدل کردند. (۶۷) به گفته شاهد عینی دیگری. تعدادی از محصلان دارالفنون حتی درباره مزایای حکومت جمهوری سخنرانی کردند. (۶۸) علاوه بر این، کمیته از باب احتیاط با جمع‌آوری پول از نجار توانگر به کارگزاران فقیری که نمی‌توانستند عتصاب طولانی را تاب آورند، کمک می‌کرد. یکی از حاضران در خاطراتش نوشت:

روزی به شعبه تبلیغ خبر دادند که از طرف مرتجعین و مخالفین در بین جوانان نجار و اردکش

اعمال غرض شده و جوانان نجار از این که نمی‌دانند چه می‌خواهند و برای چه اینجا آمده‌اند و از کار بی‌کار شده‌اند، ناراضی و عصبانی شده و با توفیق زیاد خیال تفرقه دارند. اگر موجبات تفرقه پیش آید، نظمه و شکست بزرگ به بهشت آزادبخواهی وارد خواهد شد. از همه بدتر آن که جوانان از هکش عوامند و حرف حساب به خرجشان نمی‌روند و نمی‌دانیم با آنان چگونه باید رفتار کرد. اگر این دسته زبان نفهم از سفارت بیرون بروند، طبیعی است شکست در قطار فدا و در بین که و اصناف نقاضت خواهد افتاد و کار متخصصین بلا نتیجه و زار خواهد شد. (۶۶)

سرانجام کمیته به توصیه یارانی که تحصیلات جدید داشتند، نه فقط عدالتخانه بلکه مجلس منی مؤسسان را از دربار خواستار شد.

دربار ابتدا معترضان را «گروهی خائنی مزدور انگلیس» خواند. (۷۱) نکی با اعتصاب عمومی در تهران و سیل تنگنارم از ایالات در پشتیبانی از معترضان رویرو شد و «مجلس اسلامی» را که کمتر دموکراتیک می‌نمود، پیشنهاد کرد. اما دربار که دوباره با درخواست مذاکره ناپذیر «مجلس منی»، با تنگنارمهای واصل از باکو و نطیس که تهدید می‌کردند و «طلبان مسلح می‌فرستند؛ با شکاف فزاینده بین محافظه کاران و میانه‌روهای حکومت، و با بین و خبر مرگبار، که حتی قزاقها آماده رفتن می‌شوند، مواجه شده بود، سرانجام عقب نشست. (۷۲) در ۱۴ مرداد سه هفته پس از آن که نخستین اعتراض کنندگان در سفارت متحصن شدند - مظفرالدین شاه، مشیرالدوله، یکی از مقامات ارشد و لیبرال‌منش را صدراعظم خود فرار داد (۷۳) و فرمان گشایش مجلس منی مؤسسان را امضا کرد، انقلاب به پایان رسید اما مبارزه برای مشروطیت تازه آغاز شده بود.

### مبارزه برای مشروطیت (مرداد ۱۲۸۵ - خرداد ۱۲۸۷)

مجلس مؤسسان بری تدوین قانون انتخابات مجلس منی آینده با عجله در تهران گشایش یافت. نمایندگان عمدتاً تجار، روحانیون، و رؤسای اصناف بازار تهران بودند. جای تعجب نیست که قانون انتخابات بازناب زمینه‌های اجتماعی و منطقه‌ای آنان بود. (۷۴) انتخاب‌شوندگان به شش «طبقه» ریز تقسیم شد: شاهرزگان و قاجارها، روحانیان و طلبا، اعیان و اشراف، تجار دارای «تجارخانه معین» مالکان با حداقل ۱۰۰۰ تومان دارایی؛ و صنعتگران و پیشه‌وران از اصوب شناخته شده و دارای مغازه‌ای که اجاره‌اش دست‌کم معادل متوسط اجاره بهای محل باشد. تقسیمات جرمی‌تر انتخاب‌شوندگان، شامل ۱۵۶ نماینده بوده تهران ۶۰ کرسی و ایالات روی هم فقط ۹۶ کرسی را صاحب شدند. حتی

آذربایجان با جمعیت زیادش فقط ۱۲ کرسی کسب کرد. علاوه بر این، نامزدهای پارلمانی می‌بایست خواندن، نوشتن و تکلم به فارسی را بلد باشند. انتخابات ایالتی در دو مرحله انجام می‌شد: هر «طبقه» در هر ناحیه می‌بایست نماینده‌ای به مرکز ایالت می‌فرستاد؛ این نمایندگان به نوبه خود می‌بایست نمایندگان ایالتی را برای مجلس ملی برگزینند. از سوی دیگر انتخابات در تهران در یک مرحله انجام می‌شد: قاجارها و شاهزادگان چهار نماینده؛ مائکان ده نماینده؛ روحانیون و طلاب چهار نماینده؛ تجار ده نماینده؛ و اصناف سی و دو نماینده می‌فرستادند. قبل از انتخابات رؤسای اصناف می‌بایست ۱۰۳ صنف «شناخته شده» در تهران را در سی و دو شغل ذی‌ربط گرد آورند و به هر یک از سی و دو گروه یک کرسی اختصاص دهند. صاحبان بعضی مشاغل کم‌درآمد مانند حملان و شتریان از انتخاب مستثنی بودند. (۷۴)

حوادث تابستان - گشایش مجلس مؤسسان و اکنون انتخابات مجلس ملی - زمینه‌ساز پیدایش سازمانهای سیاسی و روزنامه‌های رادیکال در سراسر کشور بود. در مراکز ایالات مردم محل به سرکردگی بازاریان دست به کار تشکیل انجمنهایی مستقل از حکام ایالات و عموماً مخالف با آنان شدند. در پایتخت بیش از سی انجمن مشروطه‌خواه در صحنه سیاسی ظهور کرد. بعضی از این انجمنها مانند انجمن اصناف، انجمن مستوفیان، و انجمن طلاب، انجمنهای صنفی بودند. بقیه، مانند انجمن آذربایجانیها، انجمن آرامنه، انجمن کلیمیان، انجمن زرتشتیان، و انجمن ایرانیان جنوب؛ باشگاههای قومی محسوب می‌شدند. (۷۵) از بین این انجمنها فعالتر و بزرگتر از همه انجمن آذربایجانیها بود که سه هزار عضو داشت. این انجمن را تجار تبریزی و مهندس جوانی در رشته برق از قفقاز به نام حیدرخان عمو اوغلی تشکیل دادند. حیدرخان متولد خانواده‌ای طبابت‌پیشه در آذربایجان ایران، در آذربایجان روسیه درس خوانده و وارد حزب سوسیال دموکرات روسیه شده و با برادر بزرگش و نربمان نویمانف حزب سوسیال دموکرات ایران را در باکو تشکیل داده بود. حیدرخان هنگام مدیریت کوتاه مدت کارخانه برق در مشهد سعی بی‌نتیجه‌ای کرده بود که شاخه حزب سوسیال دموکرات را در آنجا ایجاد کند. وی چنانکه در خاطراتش می‌نویسد، نتوانست در محیط نامساعد مشهد عضوی پیدا کند. (۷۶) علاوه بر این، وقتی روحانیون محل، به سبب خصومت با صاحب کارخانه برق، مردم متعصب را تحریک کردند که کارخانه را به عنوان «بدعت» به آتش بکشند، حیدرخان به تهران رفت، به سازماندهی انجمن آذربایجانیها کمک کرد، در درون آن نخستین کانون حزب سوسیال دموکرات را در داخل ایران تشکیل داد. (۷۷)

مطبوعات نیز به همین گونه فعال بودند. تعداد روزنامه‌ها و نشریاتی که در داخل ایران منتشر می‌شد، از شش فقره در آستانه انقلاب به بیش از یکصد فقره در عرض ده ماه پس از

مجلس مؤسسان ترقی کرد. بسیاری از نشریات عناوین خوش بینانه، ناسیونالیستی و رادیکالی چون ترقی، بیداری، وطن، آدمیت، اتحاد، امید و عصر نو داشتند. برجسته ترین و مشهورترین نشریه ها را اعضای انجمنهای مخفی می نوشتند. میرزا رضا تربیت و سید محمد شبستری اعضای مرکز غیبی در تبریز روزنامه های آزاد و مجاهد را در می آوردند. ناظم الاسلام کرمانی از انجمن مخفی در تهران باندای وطن ظهور کرد. پنج عضو کمیته انقلابی از جمله سلیمان اسکندری روزنامه های مشهور حقوق، صوراسرافیل، مساوات و روح القدس را منتشر کردند. به نظر می رسد که روشنگران پس از سالها سکوت اجباری اکنون به چاپخانه ها هجوم می آوردند تا آرای سیاسی نویافته خود را بیرون بزنند.

در میانه این جنب و جوش شدید بود که مجلس ملی در مهرماه گشایش یافت. همان طور که انتظار می رفت نقش مهم طبقه متوسط سستی در ترکیب اجتماعی مجلس انعکاس یافته بود: ۲۶٪ نمایندگان رؤسای اصناف، ۲۰٪ روحانیون و ۱۵٪ از تجار بودند. (۷۸) سیمای سیاسی مجلس نیز چنانچه انتظار می رفت در سه مسلك وسیع اما مشخص که بتدریج به وجود آمد، یعنی سلطنت طلبان (مستبدها)، میانه روها (معتدلها) و لیبرالها (آزادخواهها)، نمایان بود. مستبدها که تعدادشان کم بود و محبوبیتی در مجلس نداشتند، مایل نبودند در مذاکرات شرکت جویند و اغلب از میان شاهزادگان، اعیان و ملاکان انتخاب می شدند. معتدلها که اکثریت مجلس را تشکیل می دادند، تحت رهبری دو تاجر متمول بودند، محمدعلی شافروش، پشاهنگ راه پیمایی آرام به حضرت عبدالعظیم در خرداد ۱۲۸۴، و امین الضرب اجارهدار سابق ضرابخانه سلطنتی و تأمین کننده اصلی هزینه بست نشینی در سفارت انگلیس، که با وجود اخاذیهای فاحش ناصرالدین شاه هنوز یکی از ثروتمندترین ایرانیان بود. معتدلها همچنین از حمایت ارزشمند طباطبایی و بهبهانی که هرچند عملاً نماینده نبودند اما اغلب در مذاکرات مجلس حضور می یافتند، برخوردار بودند.

در حالی که معتدلها عمدتاً از جانب طبقه متوسط متمول حمایت می شدند، آزادخواهان غالباً روشنگران را نمایندگی می کردند. آنان به رهبری تقی زاده از تبریز و یحیی اسکندری از تهران مدافع اصلاحات وسیع اجتماعی و اقتصادی پایه پای اصلاحات سیاسی بودند. اغلب بیست و یک نماینده آنان به کمیته انقلابی، جامع آدمیت، یا گنجینه فنون تعلق داشتند. برخی توسط شیخیه های تبریز، بعضی از سوی اصناف تهران، و شماری توسط خود مجلس برای پر کردن جای خالی نمایندگان متوفی یا مستعفی انتخاب شده بودند. آزادخواهان، کمبود کمی خود را با کیفیت جبران می کردند؛ زیرا اعزم شان در تدوین مشروطیتی مکتوب و اطلاعشان از نظامهای پارلمانی غرب، به قول ادوارد براون آنان را «چاشنی» مجلس کرده بود. (۷۹) اگرچه



آزادبخواهان به اصلاحات وسیع، حتی اصلاحات غیر مذهبی، امید داشتند، با این حال در رادیکالیسم خود ملایمت به خرج می دادند و در صورت لزوم می خواستند با اعتدالیون در تدوین قانون اساسی رضایت بخشی همکاری کنند.

نمایندگان برای تدوین قانون اساسی مشروطه، نخست به تصمیم نقش مجلس توجه کردند. در سندی که بعدها به قانون اساسی مشهور می شد، مجلس ملی به عنوان نماینده قاطبه مردم، از اختیارات وسیعی برخوردار گشت. مجلس می توانست در همه مسائل اقدامی را که در جهت رفاه دولت و ملت باشد، انجام دهد. تصویب نهایی کلیه قوانین، فرمانها، بودجه، معاهدات، قروض، انحصارات و امتیازات با مجلس بود. مجلس به مدت دو سال دایر می شد و در این مدت اعضا مصون از تعرض و دستگیری بودند مگر با مجوز خود مجلس. امتیاز دربار این بود که به شاه اختیار داده شد سی نفر سناتور برای مجلس سنا متشکل از شصت سناتور برگزیند اما این حق برای مجلس شورای ملی محفوظ ماند که در آینده نقش دقیق سنا را تعیین کند. نمایندگان با تأیید این سند به اتفاق آراء، آن را به شاه که در بستر مرگ بود، عرضه کردند. شاه به ترغیب مشاوران معنوی خود و وزرای میانه رو تر خویش، قانون اساسی را در ۹ دی، فقط پنج روز قبل از مرگش، امضا کرد.

محمد علی شاه پس از جلوس به سلطنت تصمیم گرفت نه چندان ماند پدرش مظفرالدین شاه و بیشتر چون پدر بزرگش ناصرالدین شاه حکومت کند. با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاجگذاری خود، به آنان بی اعتنائی کرد. بهبوده کوشید نوز را ابقا و برای وام جدیدی با انگلستان و روسیه مذاکره کند. به وزرایش سفارش کرد مجلس ملی را نادیده بگیرند و به والیان خود دستور داد به انجمنهای ایالتی بی توجه باشند. به جای مشیرالدوله، صدراعظم میانه رو، امین السلطان صدراعظم محافظه کار سابق را گماشت که در این زمان در نتیجه دیدار اخیرش از ژاپن معتقد بود نمی توان بدون حکومت مرکزی قدرتمند و در صورت لزوم مستبد، اصلاحات را انجام داد. محمد علی شاه همچنین کوشید با تحریک مجدد اختلافات گروهی - بخصوص بین شیخیه و مشرغان در تبریز، کریمخانها و مشرغان در کرمان، ملسمانان و زرتشتیه در یزد، فارسها و آذربها در تهران، حیدریها و نعمتیها در قزوین، شوشتر، شیراز و اردبیل، مخالفان را تضعیف کند.

اما مبارزه اصلی بین شاه و مجلس ملی، حول ساختار آینده حکومت شکل گرفت. نمایندگان بر اساس ترجمه ای از قانون اساسی بلژیک، یک نظام حکومتی پارلمانی تدوین کردند. سند نهایی موسوم به متمم قانون اساسی، دو بخش اصلی داشت. بخش نخست منشور حقوق، مساوات هر یک از افراد جامعه در برابر قانون، امنیت جانی، مالی و ناموسی،

مصونیت از بازداشت خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه‌ها و تشکیل انجمنها را تضمین می‌کرد. بخش دوم در عین تأیید اصولی تفکیک قوا، قدرت را به قوه مقننه در برابر قوه مجریه تفویض می‌کرد. اکنون: قوه تقنینیه علاوه بر اختیاراتی که قبلاً به او تفویض شده بود، می‌توانست رئیس‌الوزراء و وزراء و کابینه‌ها را منصوب، بازجویی و معزول کند، در مورد «فصلیه وزیران حکم بدهد، و هر سال کلیه هزینه‌های قشون را تصویب نماید.

قوه مجریه، از طرف دیگر، «متعلق به شاه اعلام شد اما وزیران آن را اداره می‌کردند. شاه می‌بایست در برابر نمایندگان سوگند یاد کند و بودجه دربارش به تصویب مجلس برسد. ورود پسران، برادران و عموهای شاه به کابینه ممنوع بود. به خود وی فرماندهی اسمی نیروهای مسلح تفویض شد. سلطنت او ودیعه‌ای، نه از سوی خداوند، بلکه از جانب مردم اعلام شده بود. «سلطنت، ودیعه‌ای است که از سوی مردم (به عنوان موهبتی الهی) به شخص شاه سپرده شده است. وزیران او فقط در برابر مجلس مسؤول بودند و نمی‌توانستند با «عنوان کردن دستور شناهی یا کتبی پادشاه، خود را از مسؤولیت میرا سازند.» و اگر مجلس ملی به اتفاق آرا نسبت به کابینه یا هر یک از وزراء اعلام عدم اعتماد کند، از کابینه یا آن وزیر سبب صلاحیت می‌شود.» برای شاه در واقع فقط یک منبع مهم قدرت، یعنی اختیار تعیین نصف نمایندگان ست، باقی ماند. اما معلوم شد که حتی این یک نیز مزیتی توخالی بوده است: تا چهل و سه سال دیگر مجلس سنایی تشکیل نشد.

نمایندگان یا اقتباس قانون اساسی بلژیک، برای انطباق آن با شرایط بومی دو جرح و تعدیل عمده در آن انجام دادند. با تفویض اختیار «اعمال نظارت آزاد بر کلیه اصلاحات مربوط به منافع عمومی به شرط رعایت حدود مندرج در قانون» به انجمنهای ایالتی، موجودیت آن را به رسمیت شناختند و نیز در بعضی از مواد قانون، بر اهمیت مذهب به طور کلی و روحانیون به طور اخص، تأکید نهادند. قوه قضائیه به دادگاههای مدنی و محاکم شرعی دارای صلاحیت وسیع در قوانین شرع، تقسیم شد. مذهب شیعه اثنی عشری مذهب رسمی ایران اعلام شد. فقط مسلمانان می‌توانستند وزیر کابینه شوند. وظیفه ممنوع ساختن سازمانها و نشریات دملحده به قوه مجریه محول شد و دشورای عائی مجتهدین هر لایحه‌ای را که به مجلس تقدیم می‌شد، از لحاظ عدم مغایرت با قوانین شرع مورد مذاقه قرار می‌داد. این شورا که حداقل از پنج مجتهد تشکیل می‌شد، توسط نمایندگان از میان بیست نفری که روحانیون پیشنهاد می‌کردند، انتخاب می‌شد. شورا می‌بایست تا زمان دظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه اشرف، دایر باشد. مذهب سنی تشیع در ساختار حکومتی مدرنی برگرفته از متسکیو مشارکت کرده بود. روح جامعه، به قول متسکیو، به تدوین قانون اساسی پاری داده بود.

شاه که می‌دید همه اقتدار شاهی زایل شده است، از تأیید متمم قانون اساسی، امتناع کرد و در عوض چهار تن از رهبران اپوزیسیون - ملک‌المتکلمین، جمال‌الدین [اصفهانی]، میرزا جهانگیرخان از روزنامه صوراسرافیل، و محمدرضا شیرازی از روزنامه مساوات را - و بایه‌های ملحد، و توطئه‌گران جمهوریخواه نامید. او اعلام داشت که به عنوان مسلمان حقیقی، لفظ اسلامی مشروع را می‌پذیرد اما اصطلاح بیگانه مشروطه را نمی‌تواند بپذیرد.<sup>(۸۰)</sup> وی به همین سیاق به قانون اساسی آلمان علاقه نشان داد و پیشنهاد کرد که رئیس کشور همه وزرا از جمله وزیر جنگ را منصوب کند، فرماندهی اسبی و رسمی نیروهای مسلح را بر عهده گیرد، و برده هزار محافظ خود نظارت شخصی داشته باشد.

این پیشنهادهای متقابل، اعتراض مردم را در شهرهای عمده بخصوص تهران، تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد، انزلی، کرمانشاه، کرمان و رشت برانگیخت. مثلاً در کرمانشاه کنسول انگلیس گزارش داد که کلیه کسبه و پیشه‌وران بازار تا بارها در تلگرافخانه بست نشینند.<sup>(۸۱)</sup> در تبریز جماعتی ۲۰۰۰۰ نفری تصمیم به اعتصاب گرفتند و حتی تهدید کردند که آذربایجان را از بقیه کشور جدا کنند مگر آن که قانون اساسی بیدرنگ تأیید شود. بعضی از تلگرامهای ارسالی از تبریز به شاه امضای تهدیدآمیز «ملت آذربایجان» را داشت.<sup>(۸۲)</sup> در تهران انجمنها و باشگاههای گوناگون، یک «انجمن مرکزی» تشکیل دادند، اعتصابی عمومی در بازار و اداره‌های دولتی به راه انداختند، یک میتینگ عمومی ۵۰۰۰۰ نفری ترتیب دادند، و ۳۰۰۰ داوطلب مسلح (اغلب از انجمن آذربایجانها) برای دفاع از مجلس ملی بسیج کردند. در این ضمن، صرافان تبریزی که احتمالاً با قانون حزبی سوسیال دموکرات حیدر عمواوغلی ارتباط داشت، امین‌السلطان صدراعظم را ترور کرد و بیدرنگ در جلوسای مجلس خودش را کشت. به شهادت یک انگلیسی، حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر عزادار برای ادای احترام به ضارب مرده گرد آمدند و از انقلاب اعلام پشتیبانی کردند.<sup>(۸۳)</sup>

شاه هراسان از ترور و راه‌پیمایی عمومی، عقب نشست. همان شاهد عینی گزارش می‌دهد که «شاه با سربازان بی‌سلاح، بی‌موجب، زنده‌پوش و گرسنه‌اش، در برابر تهدید اعتصاب عمومی و شورش مردم چه کار دیگری می‌توانست بکند؟»<sup>(۸۴)</sup> شاه، شاهزاده‌ها را به مجلس فرستاد تا سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کنند و ناصرالملک، تحصیلکرده آکسفورد و اشرافی آزادمنش را صدراعظم قرار داد. خودش نیز فروتنانه در مجلس ملی حضور یافت، عهد کرد به قانون اساسی احترام بگذارد، و مهر سلطنتی را به متمم قانون اساسی زد. وی برای اثبات صداقتش، برای خود و اطرافیان درباری از جامع آدمیت تقاضای عضویت کرد که پذیرفته شد. در اواخر سال ۱۲۸۶، درباریان، شاهزاده‌ها، و مقامات عالی‌رتبه بیش از نصف

۳۱۴ نفر اعضای جامع آدمیت را تشکیل می‌دادند.<sup>(۸۵)</sup> شاه، که در صدد بود نظام استبدادی سلسله قاجار را همیشگی سازد، سوگند خورده بود که مفاهیم برابری، برادری، قانونی و تجدید آگوست کنت را بپذیرد. به این ترتیب، عجالتاً مشروطیت تأمین یافته بود.

### جنگ داخلی (خرداد ۱۲۸۷ - تیر ۱۲۸۸)

«رژیم سابق»، بی آن که ندایی به طرفداری از آن برخیزد، درهم شکسته بود. تجار متمول و دستفروشا، عمده‌فروشان و دکانداران جزء، طلاب و فارغ‌التحصیلان دارالفنون، روحانیان و کارمندان، شرکتهای تجاری نوظهور و اصناف صنعتگر رو به افول، مسلمان و غیرمسلمان، فارس و غیرفارس، حیدری و نعمتی، شیخی و مشرع، سنی و شیعه، بازاریان پایتخت و بازاریان ایالات، همه دست به دست هم داده بودند تا این بنای اقتدار سستی را درهم ریزند. گروه معتدل در مجلس، با انتخاب کمیته‌ای از روشنفکران تحصیلکرده غرب برای اقتباس قانون اساسی بلژیکی، به دین طبقه متوسط سستی به روشنفکران متجدد اقرار کرد. ملکزاده از کمیته انقلابی به نوبه خود، وقتی در تاریخ انقلاب خود نوشت که بدون مشارکت بازار، براندازی نظام کهن قابل تصور نبود، دین روشنفکران متجدد به طبقه متوسط سستی را بازشناخت. یک نویسنده مارکسیست نیز سالها بعد هنگام بحث از نظریه آنارشستی شورش، اشاره کرد که انقلاب [مشروطه] ایران با استفاده توفیق‌آمیز از راه‌پیماییهای صلح‌آمیز، میبنگهای مردمی و اعتصابهای عمومی در تاریخ انقلابهای بورژوازی یگانه است. اگر کسانی وجود داشتند که طرفدار دربار باشند، این را نه به زبان و نه در عمل نشان نمی‌دادند. حتی خانهای سالخورده و محافظه‌کار قبیله قاجار و خات اوضاع را قبول داشتند و در مهر ۱۲۸۶ به شاه توصیه کردند که بر مشروطیت صحت بگذارد.<sup>(۸۶)</sup>

اما موقعیت سلطنت‌طلبان، هنگامی که آزادیخواهان سرمت از پیروزی در صدد اصلاحات بیشتری - بخصوص برای موازنه بودجه و نظام انتخاباتی عادلانه‌تر - برآمدند، بتدریج بهبود یافت. پیشنهادهای آزادیخواهان در مورد بودجه، که مورد حمایت اعتدالیها و بدین‌سان مورد تصویب مجلس ملی قرار گرفت، هزینه‌های دربار را قطع کرد، مستمری و حقوق شاهی را کاهش داد، بیاری از تیولها را حذف کرد، و تعمیر راه را که به مالکان اجازه می‌داد مالیات متعلقه خود را نه نقد که به طور جنسی - اما با نرخ تبدیلی پیش از افزایش شدید قینها - بپردازند، لغو کرد.<sup>(۸۷)</sup> لایحه آزادیخواهان برای اصلاح قانون انتخابات که با مخالفت اعتدالیها روبرو شد و از این رو به صورت قانون درنیامد، خواهان کاهش میزان داریایی، تجدیدنظر در تعداد نمایندگان به نفع ولایات، و ایجاد نمایندگی برای اقلیتهای

مذهبی بود. (۸۸) نماینده‌ای هشدار داد که حق رأی کلیه افراد بالغ ذکور در جامعه‌ای که اکثریت عظیم آن بیسواد و فقیر است، می‌تواند خطرناک باشد. دیگری اعتراض کرد که نمایندگی مخصوص برای اقلیتهای مذهبی خلاف شرع خواهد بود. باز یکی دیگر لایحه را نقشه الحادی توطئه گران بیگانه خواند: «ما که هزار سال است با اقلیتهای خود این قدر خوب رفتار کرده‌ایم، دیگر نمی‌فهم پشت این تقاضای گستاخانه چه کسی می‌تواند باشد.»

در این ضمن، رادیکالها در خارج از مجلس نهضتی به منظور اصلاحات غیر مذهبی به راه انداختند. روزنامه صور اسرافیل با این پیشنهاد که روحانیون نباید در سیاست دخالت کنند و با هجو کردن ملایان با عنوان «مال اندوزانی» که منافع مبتذل خود را در لفافه موعظه‌های معنوی پنهان می‌کنند، جنجال عظیمی برانگیخت. (۸۹) این نخستین مقاله ضد روحانیت بود که در ایران انتشار می‌یافت اما آخرین آنها نبود. حبل المتین با تمسخر نوشت که تدوین‌کنندگان قانون اساسی یک شورای عالی برای حکم در مشروعیت کلیه لوایح مطروحه در مجلس ملی ایجاد کرده‌اند؛ «این همانقدر بی‌معنی است که یک شورای عالی مشکل از پنج تاجر اعتبار تجاری کلیه قوانینی را که نمایندگان مردم تدوین می‌کنند، بررسی کند.» همان روزنامه، وقتی کتل مسؤولیت عقب ماندگی خاورمیانه را به جهل، خرافات، کوتاه‌فکری، تاریک‌اندیشی، و جرم‌گیری روحانیون و مداخله مصرانه‌شان در سیاست نسبت داد، غوغای دیگری به پا کرد. (۹۰) در این بین خانواده اسکندری با تأسیس مدرسه‌ای دخترانه و انجمنی برای زنان جنجالی راه انداخت. نمایندگان محافظه کار، از جمله بعضی از اعتدالیها، این گونه سازمانها را الحادی، بدعتگر و ضداسلامی خواندند. (۹۱) آزادیخواهان محتاط ندا دادند که سازمانهای زنان را نمی‌توان ضداسلامی دانست؛ زیرا در سراسر تاریخ اسلام وجود داشته‌اند. آزادیخواهان جسورتر اظهار داشتند که قوانین باید جدا از شریعت باشد.

علاوه بر این، روشنفکران با ارائه بودجه‌ای سختگیرانه، تعداد زیادی از کارکنان دربار را از دست دادند. آنان نه فقط تجملات معدودی درباری، بلکه معیشت هزاران کارمند دربار سلطنتی را که شامل اصطبلها، مطبخها، انبارها، اسلحه‌خانه‌ها، کارگاهها و باغهای وسیع بود، به خطر انداختند. یک روز پس از تصویب بودجه، خزانه‌داری حرم که برخلاف خزانه‌داری کشور مشهور بود که به تعهدات خود سخت پایبند است، به کارکنان کاخ اطلاع داد که دیگر نمی‌تواند حقوق و مواجب معمول‌شان را بپردازد. (۹۲)

بدتر این که، این اقدامات مقارن با بدی محصول و افزایش قیمت مواد غذایی رخ داد. (۹۳) نمایندگان، که به دلیل تصمیم به متوازن کردن بودجه نمی‌خواستند مالیاتها را کاهش دهند و در عین حال به سبب تمایلشان به اقتصاد آزاد راضی به مهار قیمتها نبودند، آماج نارضایتی طبقه

تهییدست قرار گرفتند. به گزارش کاردار انگلیس در مهر ۱۲۸۶، مجلس از چند طرف هدف حمله است. همه دربار بر ضد آن است و مردم شهر ناراضی اند؛ زیرا آنان همچنان گران است. یک ماه بعد همان کاردار اشاره کرد که «مرتجعان» سرعت طرفدارانی از طبقات تهییدست شهر را گرد می آورند.<sup>(۹۴)</sup> دربار سرانجام از انزوای سیاسی رسته بود.

سلطنت طلبان در اوایل دی ماه، با جلب حمایت شیخ فضل الله نوری، مجتهد بسیار مورد احترام اما سخت محافظه کار که در اعتراضات سال ۱۲۸۵ با بهبهانی و طباطبائی همراهی کرده بود، در خیابانها ظاهر شدند. شیخ فضل الله نوری که اکنون از رادیکانهای غیر مذهبی به هراس افتاده بود، به امام جمعه سلطنت طلب تهران در تشکیل سازمانی محافظه کار موسوم به «انجمن محمد» کمک کرد و از همه مسلمانان مؤمن خواست که در میدان توپخانه برای دفاع از «شریعت» در برابر مشروطه خواهان «کافر» گرد آیند. چنان جمعیت انبوهی این دعوت را اجابت کردند که به گفته یک شاهد مخالف، «راه عبور و مرور یکلی مسدود و حتی جا برای توقف هم نبود».<sup>(۹۵)</sup> جمعیت از گروههای گوناگون تشکیل شده بود: ملایان و ضلاب، بویژه از مدرسه شیخ فضل الله؛ درباریان و ملازمان، بخصوص انواع مفتح؛ دهقانان املاک سلطنتی در ورامین نزدیک تهران؛ کارگران غیر ماهر و مفلوکترین فقیران بازار تهران؛ و هزاران صنعتگر، قاطرچی، نوکر، عمله و پادو که در «خرده اقتصاد» دربار سلطنتی کار می کردند.<sup>(۹۶)</sup> ملکزاده می نویسد که این نوکران ریزه خوار دربار چنان مرتجعان متعصبی بودند که «ذهنیت مهتری» و «شعور پادو» به صورت فحش درآمد.<sup>(۹۷)</sup> شیخ فضل الله در این اجتماع مفهوم مساوات را ارتداد اجنبی دانست، مسائل روز چون بی ثباتی، بد اخلاقی و ناامنی عقیدتی را به نفوذ توطئه آمیز «ملکم ارمنی ملحد» نسبت داد، و اعلام داشت که آزادیخواهان مجلس همچون «اکوئهای فرانسه» راه را برای سوسیالیسم، آنارشیزم و نیهیلیسم هموار می کنند.<sup>(۹۸)</sup> جماعت برانگیخته از این سخنان به هر رهگذری که کلاه کوتاه به سبک اروپایی به سر داشت، به عنوان «مشروطه خواه ملحد» حمله کردند و در صدد راه پیمایی به سوی مجلس ملی برآمدند.<sup>(۹۹)</sup>

اما راه پیمایی، در برابر حمایت عمومی گسترده ای که از مجلس ملی به عمل آمد، لغو شد. هنگامی که «جامعه اصناف» اعتصامی عمومی در بازار به پشتیبانی از مشروطه و قانون اساسی ترتیب داد، ۱۰۰۰۰ نفر از جمله حدود ۷۰۰۰ داوطلب مسلح از انجمن آذربایجانها؛ و جامعه فارغ التحصیلان کالج؛ برای دفاع از مجلس ملی بسیج شدند. یک ناظر انگلیسی صحنه را برای ادوارد براون چنین شرح می دهد:

... لحظه و صحنه ای بس تماشایی بود، چه نقطه اجتماع، خانه یزدان و آشیانه آرمان (کعبه

آمال، بندگان در کنار یکدیگر قرار داشتند. درون و بیرون این ساختمان از شگفت آورترین توده‌ای که دیده‌روزگار کهن، در برابر نیروی ستم اهریمن تیره‌گون، تاکنون ندیده، پر بود. اروپارفتگان با یخه سفید آهاردار - آخوندان با عمامه سفید - میدان با عمامه سبز و سیاه که نشانی از نیاکانشان است، کله نمیدان، دهقانان و کارگران - عباپوشان بازاری همه در هم آمیخته - در دلشان آتشی مقدس فروزان و در جنگی به سود آزادی به میدان فداکاری گام نهاده‌اند. کی است آنکه از روی غریزه، بخش آتشین اثر کارلیل (Carlyle) دربارهٔ روز فتح باستیل را به یاد نیاورد؟<sup>(۱۰۰)</sup>

شاه بلافاصله عقب‌نشینی کرد. او از حامیانش خواست که مشرق شوند، پذیرفت که بریگاد (فوج) قزاق به وزارت جنگ ملحق گردد، قول داد شرکت لوطیها و درباریان را در تظاهرات قدغن کند، و دوباره سوگند خورد که به قانون اساسی وفادار باشد. او نتوانسته بود انقلاب را براندازد اما موفق شده بود حامیانی را بر ضد آن گرد آورد.

عواملی چند موقعیت سلطنت‌طلبان را در اوایل سال ۱۲۸۷ بهبود بیشتری بخشید. معاهدهٔ ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) انگلیس و روسیه با تقسیم ضعیف ایران به مناطق نفوذ آن دو کشور، ناگزیر روحیهٔ بسیاری از مشروطه‌خواهان را تضعیف کرد. یکی از مسئولان که از بودجهٔ جدید زیان می‌دید، مبلغ ۱۰۰۰۰ پوند به شاه پیشکش کرد؛ مقدار زیادی از این وام به عنوان پاداش مخصوص بیدرتنگ بین قزاق‌ها تقسیم شد. رحیم‌خان، رئیس ایل شاهسون در آذربایجان با شاه اعلام همبستگی کرد و امیر مفتح، سرکردهٔ بختیاربه‌ای حاجی ایلخانی و شوهر یکی از شاهزاده‌خانهای قاجار نیز از شاه اعلام حمایت کرد و با افراد ایل خود به تهران آمد. شاه اکنون، هم از نیروی مسلح و هم حمایت مردمی برخوردار بود.

شاه در خرداد ماه به حمله پرداخت. بریگاد قزاق به فرماندهی لیاخوف سرهنگ روس، داوطلبان سبک اسلحه را به آتش بست و پس از خونریزی بسیار، مقاومت آنان را درهم شکست؛ به تخمین انگلیسیها بیش از ۲۵۰ نفر در نبرد کشته شدند.<sup>(۱۰۱)</sup> در این بین، افراد عشایری تلگرافخانه را اشغال کردند و جماعتی عظیم، همتای تظاهرات میدان توپخانه، مجلس ملی، دفاتر انجمنهای مختلف، و خانه‌های مشروطه‌خواهان مهم را غارت کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی در یادداشت‌هایش می‌نویسد که عوام، در حین نبرد به دربار مایل بودند. ملکزاده با اکراه می‌پذیرد که شیخ فضل‌الله نوری نفوذ بسیاری بر مردم عامی داشت، و ملک‌الشعراى بهار، شاعر مشهور و از شرکت‌کنندگان در انقلاب، سالها بعد نوشت: «در جریان آشوبها طبقهٔ اعیان و طبقات پایین‌تر حامی استبداد بودند. فقط طبقهٔ متوسط به مشروطیت وفادار ماند.»<sup>(۱۰۲)</sup>

شاه که توانسته بود کودتایی موفق انجام دهد، حکومت نظامی اعلام نمود، کلنل لیاخوف را فرماندار نظامی تهران کرد، کلیه انجمنها و اجتماعات عمومی، از جمله تعزیه و عزاداری را ممنوع ساخت، مجلس ملی را منحل کرد، و سی و نه نفر از مخالفان خود را که موفق به فرار یا تحصن در سفارت عثمانی نشده بودند، دستگیر کرد. با این زندانیان که شامل بعضی از چهره‌های پیشگام نهضت مشروطه بودند، به گونه‌های مختلف رفتار شد: ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان نویسندهٔ *صویر اسرافیل* بالای دار رفتند؛ قاضی قزوینی، قاضی آزادیخواه دیوان عالی، و سلطان‌العلماء، نویسندهٔ *روح القدس*، مسموم شدند؛ سید حاج ابراهیم آقا، وکیل آزادیخواه تبریز، در حین فرار کشته شد؛ یحیی میرزا اسکندری در زیر شکنجه جان سپرد؛ جمال‌الدین اصفهانی به همدان تبعید شد و آنجا در شرایط مشکوکی درگذشت؛ و بهبهانی و طباطبایی در خانه‌هایشان تحت بازداشت قرار گرفتند. در ضمن نوزده نفر دیگر به حبس محکوم شدند. اینان شامل چهار تاجر، یک توتونچی، یک خیاط، دو افسر سابق قشون، یک سارده، دو روزنامه‌نویس، شش کارمند، و دو تن از نوکران یکی از اعیان زندانی بودند. (۱۰۳)

سلطنت‌طلبان تهران را به تصرف درآورده بودند؛ اما تهران همهٔ ایران نبود. این عمل که در گذشته می‌توانست تعیین‌کننده باشد، اکنون معلوم شد که فقط فریب‌دهنده است. سه تن از پنج مجتهد بزرگ در کربلا و نجف بیدرنگ به حمایت از قانون اساسی پرداختند و شاه را به صراحت محکوم کردند: «الله سلاطین ستمگر را لعنت کرده است. تو ممکن است چندی پیروز باشی اما همیشه چنین نخواهی بود.» (۱۰۴) داوطلبان مسلح نخست در تبریز، سپس در اصفهان و رشت و سرانجام در بسیاری از شهرهای دیگر از جمله تهران، به دفاع از انقلاب برخاستند. در گذشته، سیر حوادث ایالتها را پایتخت تعیین می‌کرد و اکنون، ایالتها بودند که سیر حوادث پایتخت را تعیین می‌کردند.

قضایای مهیج جنگ داخلی بیشتر در تبریز رخ داد. انجمن ایالتی با دریافت خبر کودتا بیدرنگ اعضای مردد را اخراج کرد و در غیاب مجلس ملی خود را حکومت ایالتی آذربایجان خواند. جامعهٔ اصناف، اعتصاب عمومی دیگری در بازار اصلی ترتیب داد. شیخ الاسلام که بنابر رسوم محلی از شیخیه محسوب می‌شد، خواستار گشایش فوری مجلس شد. مرکز غیبی با ادغام با گروهی از روشنفکران ارمنی رأی به برپایی سازمانی پرولتاریایی جدا از جنبش دموکراتیک داد؛ ارتباطش را با سوسیال دموکراتهای باکو رسمی کرد، و حدود یکصد داوطلب مسلح از قفقاز کمک گرفت. (۱۰۵) داوطلبهای خود شهر نیز که به گفتهٔ یک شاهد عینی اغلب از طبقات تحصیل‌کردهٔ محلات شیخی بودند، پشت سر دو قهرمان محلی — ستارخان و باقرخان — گرد آمدند. (۱۰۶) ستارخان، لوطی و اسب‌فروش سابق،



کدخدای امیرخیز محله اصلی شیخی بود. (۱۰۷) باقرخان، استاد بنا و لوطی سابق، کدخدایی محله شیخی مجاور یعنی خیابان را به عهده داشت.

در حالی که مشروطه خواهان، محلات شیخی و ارمنی طبقات متوسط یعنی امیرخیز، خیابان و مارالان را در دست داشتند، سلطنت طلبان به سرکردگی امام جمعه محل و با پشتیبانی ایلات شاهسون، در محلات متشرع طبقات پایین تر یعنی سرخاب و دوه چی سنگر گرفتند. اسماعیل امیرخیزی یکی از رزمندگان مسلح در خاطراتش می نویسد که ملایان محافظه کار، آزادبخواهان را در نظر عوام بیدینها، مرتدین و ملحدین خطرناک قلمداد کرده بودند. (۱۰۸) کسروی از شاهدان عینی جنگ داخلی در تبریز، معتقد بود:

این پشامد می رسانید که چنانکه در شورش فرانسه در پاریس رخ داد، گروه بی چیزان و پابرهنگان پیش آمده اند و کم کم چیره می گردند و خود نشان آن بود که شورش ریشه دوانیده و اینست «خاصیت» خود را بیرون می آورد. این «خاصیت» شورش است که یک توده نخست دست به هم داده خود را از زیر دست خودکامگان و درباریان بیرون آورند و سپس گروه بی چیزان و سختی کشان پیش آمده به کینه جویی از توانگران و خوش زیندگان پردازند. در پاریس، دانتون و روسپیر و هر به جلو این گروه افتادند و به پشتیبانی آنها بود که به یک رشته کارهای هراس انگیز تاریخی برخاستند. در تبریز کسانی مانند دانتون و روسپیر نبودند و گرنه در اینجا نیز هراس و فرمانروا توانستی گردید. (۱۰۹)

کنسول انگلیس در همان زمان گزارش داد که انجمن ایالتی که نمی توانست از تورم سخنرانیهای ارتجاعی جلوگیری کند، نگران شورش عمومی بود. یکی از اعضای انجمن به یارانش هشدار داد که جماعت به اشخاص واقعی نخواهد گذاشت. محلات پست، جایگاه ارتجاع، و منطقه های طبقات متوسط، دژ انقلاب شده بود. (۱۱۰)

در مبارزه ای که متعاقباً در گرفت، مشروطه خواهان با استفاده از نارنجکهای دستی که از قفقاز وارد شده بود، خطوط دشمن را درهم شکستند، سنگرهایشان را فرو گرفتند و پس از دادن تلفات سنگینی رهبران و نیروهایشان را تار و مار کردند. اما پس از آزاد ساختن شهر، خود را در محاصره ایلات مسلح شاهسون و دهقانان متخاصم یافتند. امیر خیزی دریافت که روستایان، همچون تهدستان شهری، او و یارانش را کافر می دانند. کسروی هم در خاطراتش اشاره می کند که روستایان روستای زادگاه وی در چند کیلومتری شمال تبریز طرفدار روحانیت ارتجاعی هستند. (۱۱۱)

جنگ داخلی در مناطق دیگر، در آن حد تأثیر انگیز نبود اما تعیین کننده تر بود. در رشت، چهار روشنفکر مسلمان و سه رادیکال ارمنی به سرکردگی آجرسازی به نام پیرم خان، کمیته

مخفی ستاره را تشکیل دادند و با سوسیال دموکراتها، سوسیال رولوسیونرها، و دانشا کپای ارمنی در قفقاز تماس گرفتند.<sup>(۱۱۳)</sup> (دانشا کها، سوسیالیستها و در همین حال ناسیونالیستهای بودند که از استقلال ارمنستان و انقلاب اجتماعی در خاورمیانه پشتیبانی می کردند). پیرم خان به کمک سی و پنج نفر گرجی و بیست نفر ارمنی اعزامی از باکو، رشت را گرفت و سپس پرچم سرخ خود را در تالار شهر انزلی نصب کرد. پیرم خان با پشتیبانی محمد ونی [خان] سپه‌دار سرکرده اصلی زمیندار در ایالات کناره خزر با نیروهای خود مشکل از چریکهای قفقازی و دهقانان مازندرانی به سوی تهران به حرکت درآمد. یک شاهد عینی انگلیسی، این چریکها را «بزرادخانه‌های متحرک»<sup>(۱۱۳)</sup> توصیف می کند.

در این بین، در اصفهان مصمص السلطنه از طایفه ایلخانی که به تازگی مقام ایلخانی را به امیر منجم وابسته به دربار از طایفه حاجی ایلخانی باخته بود، افراد قبیله اش را گرد آورد؛ با سردار اسعد بختیاری از کمیته انقلابی تهران متحد شد، اختلافات ارضی قدیم بین خاندان خود و قبایل عرب مجاور را حل و فصل کرد، و پس از تصرف اصفهان، با افراد قبیله اش و داوطلبان اصفهانی به مقصد تهران رو به شمان نهاد.

این حوادث، به شورشهای دیگر دامن زد.<sup>(۱۱۴)</sup> در بوشهر و بندرعباس انجمنهای محلی زمام امور را به دست گرفتند. در کرمانشاه مشروطه خواهان سلطنت طلبان را بیرون کردند و وانی دیگری برگزیدند. در مشهد اصناف بازار دست به اعتصاب زدند و وانی سلطنت طلب را دستگیر کردند و در همین حال گروهی از رادیکالهای آذری زبان جمعیت مجاهدین، را تشکیل دادند. این جمعیت که به سوسیال دموکراتهای باکو وابسته بود، اعلامیه ای عمومی صادر کرد. این بیانیه که نخستین برنامه سوسیالیستی بود که در ایران منتشر می شد، خواهان دفاع مسلحانه از مشروطیت؛ استفاده از پارلمان برای نیل به عدالت اجتماعی، و مساوات غایی؛ شمول حق رأی برای کلیه آحاد ملت بدون توجه به طبقه و مذهب؛ تقسیم مجدد کرسیهای مجلس طبق تعداد جمعیت هر منطقه؛ تضمین حق انتشار، بیان، سازمان، انجمن و اعتصاب؛ مدارس رایگان برای همه کودکان؛ بیمارستانها و درمانگاههای رایگان برای فقرا؛ شهری؛ فروش روستاهای سلطنتی و املاک اضافی، به دهقانان بی زمین؛ اخذ مالیات از عواید و دارایی؛ نه از خانوار؛ هشت ساعت کار در روز؛ و دو سال خدمت نظامی اجباری برای کلیه افراد ذکور بالغ؛ بود.<sup>(۱۱۵)</sup>

با شورش ایالات و حرکت دو قشون شورشی، موضع سلطنت طلبان در تهران به سرعت متزلزل شد. بانکهای خارج، از پذیرفتن اعتبار برای پرداخت حقوق قزاقها و نیروهای عشایری خودداری کردند.<sup>(۱۱۶)</sup> سران دربار، که عوایدشان محدود شده بود، نتوانستند منابع

تازدهای بیابند. سیصد تاجر که برای کمک به دربار فراخوانده شده بودند؛ بیدرننگ به سفارت عثمانی پناهنده شدند. رؤسای اصناف، اعتصاب جدیدی در بازار ترتیب دادند. تعدادی از رهبران مخالفان نیز که از بازداشت مصون مانده بودند، به سازمان دادن طرفداران خود پرداختند. در نتیجه، هنگامی که در ۲۲ تیر پیرم خان و صمصام السلطنه به تهران رسیدند، داوطلبان مسلح در داخل شهر با گشودن دروازه‌های اصلی، پیروزی سریع را میسر ساختند. در عین حال که سلطنت‌طلبان در عین استیصال می‌گریختند؛ شاه در سفارت روسیه متحصن شد. بدین سان جنگ داخلی به پایان رسید.

پانصد نماینده از میان مجلس منحل، نیروهای چریکی و بختیاری، بازار، و آزادیخواهان دربار، بیدرننگ در تهران گرد آمدند و خود را مجلس اعلا خواندند. مجلس مزبور با ایفای نقش هیأت موسسان، محمدعلی شاه را عزل کرد، پسر دوازده ساله‌اش احمد را به سلطنت برگزید، و عضدالملک، ایلیخان پیر اما آزادیخواه قاجار را به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب کرد. او پستهای کابینه را بین اعیانی که از نهضت مشروطه حمایت کرده بودند، تقسیم کرد. سپهدار به مقام صدراعظمی و وزارت جنگ، و سردار اسعد به وزارت داخله منصوب شد. سپس محکمه ویژه‌ای برای محاکمه سلطنت‌طلبان اصلی ترتیب داد؛ پنج مخالف برجسته مشروطیت از جمله شیخ فضل‌الله نوری به دار آویخته شدند. سرانجام مجلس اعلا قانون جدید انتخابات را تصویب کرد که به طور ضمنی تقدیری بود از نیروهای اجتماعی که در طوفان جنگ داخلی از مجلس پشتیبانی کرده بودند. این قانون، شرط مقدار ثروت را از ۱۰۰۰ تومان به ۲۵۰ تومان کاهش داد؛ نمایندگی بر مبنای طبقه و شغل را لغو کرد؛ تعداد کرسیهای نمایندگی تهران را از ۶۰ به ۱۵ کرسی رسانید، کرسیهای نمایندگان ایالات را از ۹۶ به ۱۰۱ کرسی افزایش داد؛ و چهار کرسی برای اقلیتهای مذهبی شناخته شده - ۱ کرسی برای کلیمیان، ۱ کرسی برای زرتشتیان، و ۲ کرسی برای میحیان آسوری و ارمنی - اختصاص داد. در ۱۴ مرداد ۱۲۸۸، درست چهار سال پس از آن که مظفرالدین شاه با تشکیل مجلس موسسان موافقت کرد؛ کابینه فرمان‌گشایش دومین مجلس شورای ملی را صادر کرد. انقلاب، سرانجام امنیت قانون اساسی مشروطه را فراهم ساخته بود.

## رضاشاه

سرباز وطن پرستی که ملتش را از رویای افتخارات باستانی بیدار کرد و به دنیای قرن بیستم راند.

د ویلبر، رضاشاه پهلوی، ص یک

او روی هم رفته مملکت را پاک دوشید، روستاییان، عشایر، و زحمتکشان را مفلوک کرد و از زمینداران باجیهای هنگفت گرفت. در عین آن که اقداماتش طبقه جدید سرمایه داران، - تجار، انحصارگران، پیمانکاران، و مقربین سیاسی - را غنی ساخت، تورم، مالیاتهای سنگین، و دیگر عوامل، سطح زندگی مردم را کاهش داد.

۱. میاسو، امریکاییان در ایران، ص ۳۴

### دوره تجزیه (۱۲۸۸-۱۲۹۹)

عصر جدید، با انتظارات بزرگ آغاز شد. مجلس ملی دوم در آبان ۱۲۸۸ در میان تحسین و وسیع عامه گشایش یافت. بلافاصله رأی اعتماد شایانی به حکومت سپهدار و سردار اسعد داد، و سپس بر آن شد که شاه سابق را به اروپا بفرستند؛ از رزمندگان داوطلب داخلی و خارجی سپاسگزاری کند، و پیرم خان را که اکنون به گاریبالدی ایران شهرت داشت، رئیس نظمیته تهران قرار دهد. در عرض چند ماه آتی حکومت توانست در خصوص عقب نشینی تقریباً همه نیروهای روسی که در دوره جنگ داخلی وارد ایالات شمالی شده بودند، مذاکره کند و وامی به مبلغ ۱۲۵۰۰۰۰ پوند از بانک شاهی برای بازسازی ساختار اداری وصول نماید. علاوه بر این، با تأیید مشافهه مجلس، یازده افسر سوئدی برای ایجاد نیروی پلیس روستایی که به ژاندارمری مشهور شد، و شانزده متخصص مانی امریکایی - به ریاست مورگان شوستر -

برای سازماندهی مجدد نظام مالیاتی، استخدام کرد. عصر اصلاحات سرانجام فرا رسیده بود.

شاید هم، چنین به نظر می‌رسید. به هر حال چندان طولی نکشید که انتظارات بزرگ در حرارت کشمکشهای داخلی و فشارهای خارجی پژمرد. در اوایل سال ۱۲۸۹ مجلس ملی به دو گروه رقیب تقسیم شد که حامیان مسلح‌شان خیابانهای تهران را به صورت میدان جنگی خونین درآوردند. در اوایل سال ۱۲۹۰ ایالات دستخوش جنگهای عشیره‌ای بود و بنابراین حکومت مرکزی بیشتر تضعیف شد. در اواخر سال ۱۲۹۰ نیروهای انگلیس و روسیه وارد شهرهای اصلی شمال و جنوب می‌شدند. در ۱۲۹۴ نیروهای عثمانی به مناطق غربی یورش برده بودند و عوامل آلمانی به عشایر جنوب اسلحه می‌رساندند. به گفته وزیرمختار انگلیس، حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت.<sup>(۱)</sup> زوال، کم‌کم پا می‌گرفت. در ۱۲۹۹ حکومتهای خودمختار در آذربایجان و گیلان ایجاد شده بود؛ خانهای عشایر بیشتر کردستان، عربستان [خوزستان] و بلوچستان را در تصرف داشتند؛ انگلیسیها در صدد بودند که برخی قسمت‌های سالم‌تر جنوب را «نجات» دهند؛ شاه جواهرات سلطنتی‌اش را جمع کرده بود تا به اصفهان بگریزد؛ و خاندانهای توانگر با مشاهدهٔ بیرق بلشویسم، نه به مجلس بلکه به مردی که سوار بود امید بسته بودند.<sup>(۲)</sup> در اواخر سال ۱۲۹۹ این سوار نجات‌بخش در هیأت رضاخان ظاهر شد که سرهنگ قشون قزاق بود و بزودی شاه ایران شد. در حالی که انقلاب ۱۲۸۴-۱۲۸۸ مشروطیتی لبرال را جایگزین استبداد فاجار کرده بود، کودتای ۱۲۹۹ راه را برای انهدام ساختارهای پارلمانی و استقرار خودکامگی پهلوی هموار می‌کرد.

چند دستگی در مجلس ملی دوم از همان سال ۱۲۸۹ ظهور کرد. در حالی که بیست و هفت اصلاح‌طلب «فرقهٔ دموکرات» را تشکیل می‌دادند، پنجاه و سه محافظه‌کار در «فرقهٔ اعتدال» ائتلاف کردند.<sup>(۳)</sup> پیشگام دموکراتها بازماندگان انجمنهای رادیکال پیش از ۱۲۸۵ بودند: تقی‌زاده و محمد تربیت از گنجینهٔ فنون در تبریز؛ سلیمان اسکندری و محمدرضا مساوات از کمیتهٔ انقلابی در تهران؛ و حسینقلی‌خان نواب از یاران سابق ملک‌خان در لندن و احتمالاً عضو مخفی جامع آدمیت در تهران تقریباً همهٔ بیست و هفت دموکرات از نواحی شمال بودند. سیزده نفر از آذربایجان، دو تن از شمال خراسان و هفت نفر از تهران. این گروه از هشت کارمند اداره، پنج روزنامه‌نویس، پنج روحانی، یک زمیندار و یک طبیب تشکیل می‌شد؛ از پنج روحانی، سه تن شیخی و یک نفر در نهان ازلی بود.

در خارج از پارلمان، حزب دموکرات را در اصل حیدرخان و محمدامین رسول‌زاده رهبری می‌کردند. حیدرخان که بعدها دبیر اول حزب کمونیست ایران شد، به عنوان دبیر

اجرائی سازمان، دموکراتهای تهران را با سوسیال دموکراتهای باکو پیوند داد، داوطلبان مسلحی ترتیب داد، و به تشکیل اتحادیه کارگران چاپخانه و تلگراف کمک کرد. حیدرخان چون نمی توانست فارسی را سلیس صحبت کند، توانست وکیل مجلس شود. رسولزاده که پس از انقلاب روسیه یکی از رهبران مشویک در باکو شد، از قفقاز برای شرکت در جنگ داخلی آمده بود. او روزنامه‌ای با عنوان ایران نو به راه انداخت که ارگان حزب بود و بزودی بیشترین تیراژ را در بین مطبوعات تهران به دست آورد. ایران نو که اغلب به قلم رسولزاده نوشته می شد، نه تنها شامل مباحثی در خصوص اصلاحات اجتماعی بلکه چکیده‌ای از تاریخ سوسیالیسم اروپایی نیز بود و برای نخستین بار اصول مارکسیسم را در ایران اشاعه می داد. (۴)

دموکراتها در تدوین برنامه‌شان از بیانیه‌های سوسیال دموکراتهای پیشین بسیار وام گرفتند. ملکزاده، عضو مؤسس حزب جدید، سالها بعد پذیرفت که هرچند واژه «سوسیالیستی» به خاطر «عامه محافظه کار» به شکل متفاوتی مطرح شد، خود برنامه کمایش همان برنامه حزب سابق بود. (۵) برنامه در آغاز اعلام می داشت که اروپا مرحله گزار از فئودالیسم به کاپیتالیسم را پشت سر گذارده و اکنون هم استقلال سیاسی و هم ساختارهای اجتماعی کهن آسیا را تهدید می کند. «قرن بیستم برای شرق همان است که قرن هفدهم برای غرب بود - یعنی مرحله گذار از فئودالیسم به کاپیتالیسم». (۶) سپس اخطار می کرد که «فئودالیسم» پوسیده در ایران، همچون دیگر نقاط آسیا، از حفظ استقلال ملی و انجام اصلاحات اجتماعی ناتوان است. برنامه چنین نتیجه می گرفت که بنابراین نیروهای مترقی، مانند دموکراتها، باید از طریق مبارزه با کاپیتالیسم پیگانه و فئودالیسم داخلی، کشور را «به کاروان پیشرفت بشری» برسانند. برنامه خواهان یک مجلس شورای ملی نیرومند و تأخیر در گشایش مجلس سنا؛ حق رأی برای کلیه افراد بالغ ذکور؛ انتخابات آزاد، مستقیم و با رأی مخفی؛ برابری همه آحاد جامعه از هر دین و طبقه؛ جدایی دین از سیاست؛ نظارت دولت بر نهادهای مذهبی برای استفاده عموم؛ آموزش رایگان برای عموم با تأکید بر آموزش زنان؛ دو سال خدمت سربازی برای همه مردان؛ انقاي کاپیتولاسیون؛ صنعتی کردن کشور؛ نظام مالیاتی مستقیم و مترقی؛ محدود کردن کار به کمتر از ده ساعت در روزه؛ ممنوعیت کار کودکان؛ و تقسیم اراضی بین کشت کنندگان آن بود.

نویسندگان ایران نو به تبیین رهوس برنامه حزب پرداختند. آنان بر اهمیت مبارزه با خودکامگی سنی و اشرافیت معاصر - که اولی را «استبداد شرقی» و دومی را «ملوک الطوائفی» می نامیدند. - تأکید کردند و نیز خطری را که از ناحیه امپریالیسم غربی ناشی می شد، بخصوص معاهده ۱۹۰۷ (۱۲۸۶) انگلیس و روسیه که اصفهان و ایالات شمالی را حوزه نفوذ روسیه، و سیستان و بلوچستان را قلمرو انگلیس، و نواحی جنوب را منطقه

بیطرف قلمداد می‌کرد؛ یادآور شدند. مقاله‌های این روزنامه علاوه بر این به بیان مزایای احداث راه آهن، نظام وظیفه اجباری، مذهب زدایی یا دنیانگری، تقسیم اراضی، و تسریع در صنعتی کردن کشور - با دادن اطمینان به صنعتگران و پیشه‌وران که کارخانجات جدید نه تنها مشاغل را از بین نمی‌برد، بلکه ایجاد اشتغال بیشتر می‌کند - پرداختند. آنان همچنین از تمرکز سیاسی، وحدت گروهی و یگانگی ملی جانبداری می‌کردند. سرمقاله‌ای با عنوان «ما یک ملتیم» اظهار می‌داشت که ناسیونالیسم تنها حفاظ مطمئن در برابر تجدید حیات گروه‌گرایی و استبداد سلطنتی است. نهضت مشروطه بسیاری از گروه‌ها را متحد ساخت و رژیم استبدادی را ساقط کرد. برای اطمینان از این که چنین رژیمی دوباره ظهور نخواهد کرد، ایران باید همه مردم - مسلمان و کبیمی، مسیحی و زرتشتی، فارس و ترک - را برابر و آزاد و کاملاً ایرانی بداند.<sup>(۸)</sup>

این برنامه بزودی دیگر عناصر رادیکال را به خود جلب کرد. حزب داشناک آرامه با اذعان به اینکه دموکرات‌ها نیروی شرقی‌اند، با آنان در برابر «فئودالیسم ارتجاعی» ائتلاف کرد. سوسیال دموکرات‌های باکو به اعضای خود توصیه کردند که شاخه‌های خود را در ایران متحل کنند و به سازمان جدید بپیوندند. اما سوسیال دموکرات‌های ایرانی در قفتاز به همکاری با سوسیال دموکرات‌های روسی، بخصوص بلشویک‌ها، ادامه دادند.<sup>(۹)</sup>

در همان حال که فرقه دموکرات از سوی روشنفکران سخن می‌گفت، فرقه اعتدال جانبدار اشراف زمیندار و طبقه متوسط سستی بود. پنجاه و سه نماینده وابسته به آن شامل سیزده تن روحانی، ده زمیندار، نه تاجر، ده کارمند و سه خان می‌شد. ترکیب رهبری فرقه نیز همانند بود: بهبهانی و طباطبایی، دو مجتهد بزرگ؛ سپهدار سرکرده خطه شمال؛ و شازده عبدالحمین میرزا، بزرگ خانان اشرافی فرمانفرما و داماد مظفرالدین شاه و تحصیلکرده اروپا که در دوران حکومت کرمان در سالهای ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ کمک‌های مهمی به نهضت مشروطه کرده بود. کاردار انگلیس معتقد بود که فرقه بیشتر در بین روحانیون، تجار، و پیشه‌وران قدرت دارد. ه‌این طبقات، حضور اعتدالیون، بخصوص سپهدار، در کابینه را برای حفظ نظم و قانون ضروری می‌دانند. ملکزاده می‌پذیرد که معدودی فارغ‌التحصیلان مدارس جدید حامی دموکرات‌ها بودند اما بسیاری از بازاریان به تأسی از روحانیون سستی از اعتدالیون پیروی می‌کردند. روحانیت که برای مخالفت با اصلاحات دلیل قطعی داشت، به عوام بخصوص پیشه‌وران و اصناف چنین تلقین می‌کرد که دموکرات‌ها دشمنان قسم‌خورده اسلام‌اند.<sup>(۱۰)</sup>

برنامه فرقه اعتدال، چنانکه انتظار می‌رفت، خواهان تقویت سلطنت مشروطه؛ تشکیل مجلس اعلا؛ صیانت مذهب - بهترین سد در برابر ظلم و بیاداری؛ حمایت از زندگی

خانوادگی، مالکیت خصوصی، و حقوق اساسی؛ تلقین و نگرش تعاونی، به عامه از طریق آموزش مذهبی؛ اعطای کمکهای مالی به «طبقه متوسط»، بویژه سرمایه‌داران خرده‌پای بازار؛ تنفیذ شریعت؛ و دفاع از جامعه در برابر «تروریسم» آنارشئیستها، «الحاد» دموکراتها، و «ماتریالیسم» مارکسیستها بود.<sup>(۱۰)</sup>

برخورد ناگزیر بین اعتدالیون و دموکراتها در مذاکرات پارلمانی بر سر موضوع اصلاحات غیرمذهبی آغاز شد و در جریان انتخاب صدراعظم شدت یافت. اعتدالیون همچنان خواستار سپهدار بودند و دموکراتها به انتخاب میرزا حسن مستوفی الممالک، از مقامات ثروتمند اما دارای گرایشهای آزادیخواهانه و دوستار اصلاحات غیرمذهبی، اشتیاق داشتند. بامرگ نایب‌السلطنه و لزوم تعیین جانشین برای او، این برخورد شدت بیشتری گرفت. اعتدالیون، به کمک بختیارها، مستوفی الممالک را رد کردند و به جای او ناصرالملک را برگزیدند که در سابق آزادیخواه بود و اکنون محتاط‌تر گشته و به تجدیدنظرطلبان اعتمادی نشان نمی‌داد و خود را «محافظه‌کار واقع‌بین» می‌نامید.<sup>(۱۱)</sup> سرانجام وقتی چهار تن از افراد مسلح دار و دسته حیدرخان، بهبهانی را که سخت مورد احترام بود کشتند، برخورد به نقطه انفجار رسید. اعتدالیون بیدرنگ دموکراتها را به توطئه قتل متهم کردند. روحانیون اعتدالی، تقی‌زاده را به عنوان مرتد به تبعید فرستادند. اصناف اعتدالی در تهران اعتصابی در بازار ترتیب دادند و در مسجد جامع اجتماع کردند و خواستار دستگیری فوری همه دست‌اندرکاران سوء قصد شدند. در این بین، افراد مسلح‌شان حیدرخان را به اختفا راندند و حمیدخان تربیت، قهرمان سوسیال دموکراتهای تبریز، برادر کوچکتر تربیت مشهور و برادرزن تقی‌زاده را کشتند. به نظر می‌رسید که از تصفیه حساب نهایی گریزی نیست.

دموکراتها و بختیارها همراه با گروهی از وکلای جنوب که در چنین مواجهه‌ای درگیر بودند، مستوفی الممالک را جانشین سپهدار ساختند. صدراعظم جدید به پشتیبانی بیروم‌خان بیدرنگ فرمان داد که همه غیرنظامیان باید سلاحهای خود را تحویل نظمی دهند. تقریباً همه طرفداران دموکراتها پذیرفتند اما یکصد هوادار اعتدالیون به رهبری ستارخان و باقرخان از تبریز از دستور سرپیچیدند و در مرکز تهران سنگر گرفتند. نیروی بیشتری متشکل از عشایر بختیاری و مأموران بیروم‌خان سرعت باغ [طوطی] را محاصره کردند، حمله بردند و سرانجام یاران پیشین خود را خلع سلاح کردند. انقلاب ایران، برخلاف انقلابهای دیگر، فرزندان را نخورد اما مانند انقلابهای دیگر عاقبت بسیاری از آنان را خلع سلاح کرد.

در عین حال که پایتخت دستخوش آشوب سیاسی بود، تنشهای عشیره‌ای ایالات را از هم می‌گسست. ترکمنها در شمال خراسان، شاهونها در آذربایجان، و کردها در لرستان با



استفاده از اوضاع تهران از دادن مالیات سر باز زدند، روستاهای اطراف را غارت کردند، خطوط ارتباطی را گسستند، و چون شاه سابق در تیر ماه ۱۲۹۰ برای باز پس گرفتن سلطنت دوباره در ایران ظاهر شد، از او حمایت کردند. در این میان، قشقایها، بویراحمدیها، عربها، بلوچها، و ایلات خمسه و کهگیلویه در مقابله با قدرت گرفتن ایل بختیاری با هم ائتلاف کردند؛ چرا که در اوایل سال ۱۲۹۰ خوانین بختیاری مقامات مهمی را در دست داشتند: صمصام‌السلطنه؛ ایلخان بزرگ، در تهران ریاست کابینه را داشت؛ سردار اسعد، برادر کوچکترش؛ همچنان مورد اعتماد دموکراتها بود؛ برادر دیگرش، ریاست محافظان کاخ را داشت؛ بزرگی خاندان حاجی ایلخانی، وزارت جنگ را عهده‌دار بود؛ و خویشاوندان دیگر، حاکم اصفهان، عربستان [خوزستان]، یزد، کرمان، بروجرد، بهبهان و سلطان آباد بودند. گذشته از این، شش خان بزرگ خاندان ایلخانی و حاجی ایلخانی توافق کرده بودند تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس را در قبال مشارکت در ۳٪ از سود شرکت حفاظت کنند. تعجبی نیست که بسیاری از قبایل دیگر کم‌کم شروطیت را پوششی برای تسلط ایل بختیاری تلقی کردند و در صدد یافتن چاره برآمدند. بنا به گزارش وزیر مختار انگلیس به لندن، قبیله عرب بنی کعب به سرکردگی شیخ خزعل در صدد پیشروی به محقره، بلوچها به کرمان، بویراحمدیها به بوشهر، و قشقایها همراه ایلات خمسه به شیراز، بودند.<sup>(۱۲)</sup> هنگامی که شازده ظل‌السلطان - که در دوران حکومت اصفهان در زمان ناصرالدین شاه پدر صمصام‌السلطنه را کشته بود - در سال ۱۲۹۰ املاک خود را تحت حمایت روسها قرار داد و با روحانیون محل بر ضد بختیاریها متحد شد، این پیمان هرچه بیشتر تقویت شد. به گفته کنسول انگلیس، ظل‌السلطان و روحانیون با استفاده از ناراضی‌بانی مردم به مناسبت بدی محصول و گرانی مواد غذایی، حاکم بختیاری را برکنار کردند، مردم را بر ضد زرتشتیان محل شوراندند، و معجزه‌ای ترتیب دادند تا «نهضت احیاء دینی را بین عوام» دامن زنند.<sup>(۱۳)</sup>

با این حال، رقابت قبیله‌ای بین شورشیان، حکومت مرکزی و بختیاریها را نجات داد. تهاجم بلوچها در میان کین‌جوییهای طایفه‌ای در هم شکست. کنفدراسیون شیخ خزعل انسجام خود را از دست داد. ایلات بویراحمدی و کهگیلویه روستاها را در دست گرفتند اما نتوانستند حملات خود را هماهنگ سازند و از این رو هیچ شهری را به تصرف در نیاوردند. مهمتر از همه، ایلات خمسه و قشقای با ورود به شیراز رودرروی هم ایستادند: ایلات خمسه قسمتی از شهر را اشغال کردند و از سوی دیگر قشقایها قوام‌الملک ایلخان خمسه را مجبور ساختند به کنونگری انگلیس پناهنده شود، برادرش را کشتند، خانه‌اش را غارت کردند، و محله کلیعیها را که طی قرن گذشته تحت حمایت خاندان وی بود، تاراج کردند. به گفته وزیر مختار

انگلیس، این بلواها، راههای مرکزی و جنوبی را بست، تجار شیراز را به وحشت انداخت، و بدین ترتیب ورود فوری نیروهای انگلیسی را ضروری ساخت.<sup>(۱۴)</sup> در مهر ۱۲۹۰ قوای انگلیس در یوشهر پیاده شد و با شتاب به سوی شیراز و اصفهان حرکت کرد. قبیله گرایی علاوه بر آن که بختبارها را نجات داده بود، پای انگلیسیها را به جنوب ایران بازگشود.

درگیریهای داخلی با تهدیدهای خارجی روسیه همزمان بود. روسها از سوی برای حفاظت بازارهای خود، از سویی برای اجرای معاهده ۱۹۰۷ (۱۲۸۶)، و از سوی دیگر برای نفعی مأموریت شوستر که به تصویب اکثریت عظیم مجلس ملی، به ریاست خزانه داری منصوب شده بود و بی مهابا اعمال قدرت می کرد؛ ایران را مورد تهدید قرار داده بودند. شوستر مأموران بلژیکی گمرکات را که از حمایت روسیه برخوردار بودند، بازجویی کرد؛ نیروی ویژه ای را برای جمع آوری مالیات در سراسر کشور، حتی در ایالات شمالی، ترتیب داد؛ و امون شاهزاده ای را که حکومت مرکزی خانش می دانست اما خود وی مدعی تابعیت روسیه بود، مصادره کرد. این عمل، به گفته کاردار انگلیس، «کاملاً خشم تزار را بریز کرد».<sup>(۱۵)</sup> روسها با تصرف انزلی و رشت در آبان ۱۲۹۰ اوتیساتومی سه ماده ای به ایران دادند: نفع مأموریت شوستر؛ خودداری از استخدام مشاوران خارجی در آینده بدون موافقت انگلیس و روسیه؛ و پرداخت غرامت بابت پیاده کردن نیرو در انزلی و رشت. روسیه تهدید کرد که اگر در عرض چهل و هشت ساعت این خواسته ها برآورده نشود، بدون اطلاع قبلی تهران را تصرف خواهد کرد.

اوتیساتوم، همچون بمبی بر سر تهران فرود آمد، بلافاصله ارتباط بین وکلا و وزرا را قطع کرد؛ و سرانجام مجلس ملی دوم را از بین برد. دموکراتها و اعتدالیون، به ترغیب داشناکها، با اکثریت زیادی به رد اوتیساتوم و تمدید دوره دو ساله وکالت شان تا پایان بحران جاری، رأی دادند. تنها یک صدا به مجلس یادآور شد که گرامول دپارلمان درازمدت، را به منظور تمدید دوره خود منحل کرده بود. در این بین، یکصد زن با تپانچه هایی در زیر چادرهاشان در اماکن عمومی راه افتادند و تهدید کردند هر وکلی را که به اوتیساتوم روسها تسلیم شود، هدف قرار خواهند داد. تظاهرکنندگان خشمگین به تراموای شهر که قسمتی از آن در مالکیت روسیه بود، حمله کردند و جماعتی عظیم، که به گفته یک شاهد عینی «تا آن زمان بزرگترین جمع در تاریخ ایران» بود، در برابر مجلس گرد آمدند و فریاد «یا مرگ یا استیصال» سر دادند.<sup>(۱۶)</sup> اما صدراعظم مصمصام السلطنه، نایب السلطنه، کابینه و پیرم خان با نیروهای قفقازی اش تصمیم گرفتند برای جلوگیری از تصرف پایتخت توسط روسها، اوتیساتوم را بپذیرند. چون صدراعظم درخواستهای روسیه را پذیرفت و نایب السلطنه وکلا را به اقدام غیرقانونی متهم

کرد پیرم خان درهای مجلس را بست. در حالی که ارتجاع داخلی مجلس ملی اول را تعطیل کرده بود، فشارهای خارجی موجب انحلال مجلس منی دوم گشت.

اشغال کشور از سوی انگلیس و روس، اعتراض عموم را برانگیخت. روحانیان نجف و کربلا خواهان تحریم عمومی کالاهای روسی شدند. تظاهرکنندگان در تهران شیشه مغازه‌ها را شکستند و اجناس روسی را بیرون ریختند، از فروش چای روسی جلوگیری کردند؛ و ضاربان ناشناس یکی از تاجران بزرگ را که نماینده منافع روس بود، کشتند. در شیراز، کسبه به سوی بانک شاهی سرازیر شدند و نیز از فروش مواد غذایی به نیروهای انگلیس خودداری کردند. در تبریز، زد و خوردی بین سربازان روس و مأموران محلی به خودکشی نایب والی و اعداء چهل و چهار تن از باوران انقلاب مشروطه انجامید. قوای روس با ضبط مواد غذایی در انزلی و رشت، درگیریهای خونینی را باعث شدند که ضمن آن چهل و سه نفر کشته و پنجاه تن دیگر زخمی شدند. در مشهد، روسها به دلیل کشته شدن یکی از افسران شان به جماعتی اتبوه که در حرم امام رضا (ع) متحصن شده بودند، حمله کردند. حرم را به آتش بستند، به تاراج مسجد [گوهرشاد] پرداختند، و بیش از پنجاه تظاهرکننده را زخمی کردند. به توپ بستن حرم امام رضا (ع) اثر عمیقی در تاریخ ملی ایران معاصر به جای نهاد.

به هر حال، این تظاهرات بتدریج فروکش کرد. مقاومت به شهادت منجر می شد اما پیروزی در پی نداشت. تظاهرکنندگان غیرنظامی هم‌اورد سربازان تعلیم دیده نبودند. قتلها و سوءقصدها شاید دیپلماتهای خارجی را تحت تأثیر قرار داده بود، اما تصمیم دولت‌های خارجی را تغییر نداد. تحریمها و اعتصابها به بازار داخلی بیشتر آسیب زد تا به مقامات لندن و سن پترزبورگ. علاوه بر این، نیروهای اشغالگر با خرید کالاهای محلی، مهار غارنهای روستایی، محدود ساختن هرج و مرج عسیره‌ای، و باز کردن راههای اصلی تجارتمی، منافع تجاری را رونقی بخشیدند. مقاومت ملی در برابر دخالت بیگانگان، از ایستادگی آشکار به بغض نهان تبدیل شد.

در سال ۱۲۹۳ ایران به آینده‌ای بی امید از اشغال بیگانه و رکود داخلی تن در داده بود. مقامهای انگلیسی و روسی با رؤسای قبایل مرادیه مستقیم داشتند. بر راههای اصلی مراقبت می کردند، و در شهرهای شمالی و جنوبی سربازخانه داشتند. بلژیکیها نه تنها اداره گمرکات را دوباره به دست گرفتند، بلکه مقام ریاست خزانه داری شوش را به ارث بردند. بزرگان محلی توانستند تعداد افراد ژاندارمری را به کمتر از شش هزار تن محدود سازند. نمایندگان انگلستان و روسیه پروژه‌های یکدیگر را در خصوص راه آهن سرتاسری ایران و نمو می کردند. سپهدار که با روسها همکاری نزدیک داشت، بیشتر مناطق حاشیه خزر را تیول شخص خود ساخت.

بختاریها که بیشتر با انگلیسیها ارتباط داشتند، با وزارتخانه‌های مرکز چون غنائم قبيله‌ای رفتار می‌کردند. به قول کاردار انگلیس، «خانها [ای بختاری] رسم مشارکت در اموال قبیله را در حکومت مرکزی هم متداول کرده‌اند. تصمیمات مهم در شوراهاى خانوادگی اتخاذ می‌شود. همچنین وقتی یکی از اعضای خاندان ایلخانی صاحب مقامی می‌شود، عضوی از خاندان حاجی ایلخانی در نهران با او همدست است تا در غنیمت وزارتخانه با هم شریک باشند و بالعکس»<sup>(۱۷)</sup>

در این بین، رادیکالها روحیه باخته و بی‌رهبر بودند. تقی‌زاده، حیدرخان و رسول‌زاده در تبعید به سر می‌بردند. سلیمان اسکندری، مساوات و بسیاری دیگر به ایالات مرکزی گریخته بودند. پیرم‌خان در حین نبرد با باقیمانده نیروهای شاه سابق کشته شده بود. از گروه‌های رادیکالی که در انقلاب جنگیده بودند، فقط داشناکها و داوطلبان ارمنی در نظمیة حالت سازمان‌یافته داشتند. بیشتر به خاطر همین نقرات باقیمانده بود که نهضت مشروطیت زنده ماند؛ زیرا پس از آن که بحران اولتیماتوم فروکش کرد، آنان همراه با تعدادی از اصناف تهدید کردند که دست به اعتصاب خواهند زد مگر آن که حکومت طبق قانون مشروطه به تعهدات خود در برگزاری انتخابات عمومی برای مجلس ملی جدید عمل کند.<sup>(۱۸)</sup>

مجلس سوم بزودی پس از آغاز جنگ جهانی اول تشکیل شد. نمایندگان، دنگرم از شکستهای اولیه روسها، از اعلان جنگ به نیروهای محور، امتناع کردند. مأموران بلژیکی گسرک را کنار نهادند، و رهبران احزاب دموکرات و اعتدالی را به عنوان کمیته مقاومت ملی برگزیدند. ریاست کمیته را چهار رهبر حزبی به عهده داشتند: سلیمان اسکندری؛ مساوات؛ سید حسن مدرس؛ سخنگوی اصلی اعتدالیون و روحانی پرجاذبه اصفهانی و نماینده روحانیون نجف و کربلا در مجلس ملی؛ و میرزا محمدصادق طباطبایی، پسر مجتهد مشهور و فارغ‌التحصیل زبانهای جدید از استانبول و عضو فعال انجمن مخفی پیش از انقلاب که مجله‌ای پارلمانی را از سوی اکثریت اعتدالی منتشر می‌کرد. کمیته نخست در شهر مقدس قم اقامت گزید اما چون روسها شهر را به تصرف درآوردند، به کرمانشاه گریخت که کردهای هوادار عثمانی در آنجا با انگلیسیها می‌جنگیدند. کمیته در کرمانشاه، حکومت دفاع ملی را تشکیل داد، با افسران سوئدی طرفدار آلمان در ژاندارمری تماس گرفت، و با عشایر قشقایی و بلوچ که سلاحهای آلمانی دریافت می‌داشتند، متحد شد. انگلیس برای مقابله با این اقدامات، در میان ایلات خسه، بختاریها، و اعراب به سرکردگی شیخ خزعل، اسلحه توزیع کرد و یک نیروی پلیس محلی به فرماندهی انگلیسیها، موسوم به «تفنگداران جنوب ایران»